سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران

اصول و مسایل

تألیف: دکتر منوچهر محمدی
استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چاپ پنجم: تجدید نظر شده



دادگستر

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

تألیف: دکتر منوچهر محمدی

نشر دادگستر

Foreign Policy
Of the Islamic Republic of Iran
(Principles and Problems)

by
Dr. Manouchehr Mohammadi

Dadgostar Publication
Tehran-2010

ISBN:978-964-6352-51-3

مرکز پخش و فروش: بلوار کشاورز، ابتدای خ فلسطین
جنوبی، کوچه شهید ذاکری، بن‌بست سوم، پلاک ۱۶
تلفن: ۸۸۹۰۴۴۶۵ فکس: ۸۸۹۱۰۳۳۳

سیاست خارجی
جمهوری اسلامی ایران
اصول و مسایل

تألیف: دکتر منوچهر محمدی
استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چاپ پنجم: تجدیدنظر شده

نشر دادگستر

سرشناسه	: محمدی، منوچهر، ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور	: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسایل/ تالیف منوچهر محمدی
وضعیت ویراست	: ویراست ۲
مشخصات نشر	: تهران: دادگستر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۶ ص.
شابک	: ۴۰۰۰۰ ریال: 978-964-6352-51-3
یادداشت	: ص.ع. به انگلیسی: Manouchehr Mohammadi.: foreign policy of the Islamic Republic of Iran (Principled and problems).
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۵۱ـ۲۵۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: روابط بین‌المللی
موضوع	: ایران -- روابط خارجی
موضوع	: ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۵۸-
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۹س۳م/DSR۱۳۴
رده بندی دیویی	: ۳۲۷/۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۶۴۲۳۸

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

تألیف: دکتر منوچهر محمدی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی

ناشر: مؤسسه انتشارات دادگستر

چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۹

شمار: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۳ـ۵۱ـ۶۳۵۲ـ۹۶۴ـ۹۷۸

دفتر مرکزی انتشارات: میدان حضرت ولی عصر(عج)، بلوار کشاورز، ابتدای خیابان فلسطین جنوبی، کوی شهید ذاکری، پلاک ۱۶، تلفن ۸۸۹۰۴۴۶۵



«نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم»
قرآن کریم

فهرست مطالب

پیشگفتار چاپ پنجم ۱۱
پیشگفتار ۱۳

کلیات ۱۵
مقدمه ۱۵
ویژگیهای انقلاب اسلامی ۱۸
حوزه و قلمرو سیاست خارجی ۲۰
الف. اهداف سیاست خارجی ۲۰
ب. برنامه‌ها و روشهای سیاست خارجی ۲۴
چگونگی مطالعه سیاست خارجی ۲۵

بخش اول ـ اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ۳۱

فصل اول ـ اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ۳۳
۱. تلاش در جهت تشکیل امت واحد جهانی ۳۵
۲. حمایت از مستضعفین در قبال مستکبرین ۳۷
۳. حراست از استقلال و تمامیت ارضی کشور جمهوری اسلامی ۴۰
۴. دفاع از حقوق مسلمانان ۴۰
۵. دعوت ۴۰
اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی ۴۲
الف. از نظر فقهی (ایدئولوژیکی) ۴۴
۱. اصل ولایت ۴۴
۲. قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین ۴۶
۳. اصل توحید ۴۸
ب. از نظر سیاست بین‌الملل ۴۹

۱. اصل بی‌طرفی ۵۳
۲. اصل موازنه منفی ۵۳
۳. اصل موازنه مثبت ۵۳

فصل دوم ـ روشها و چگونگی تنظیم سیاست خارجی ۵۵
۱. ملّتها ۵۷
الف. حمایت از نهضتهای آزادی‌بخش ۵۹
ب. اعمال سیاست داخلی صحیح و ایجاد جامعه اسلامی واقعی به عنوان الگو و نمونه ۶۱
ج. گسترش رسانه‌های گروهی ۶۲
د. تقویت سفارتخانه‌ها (از نیروهای متعهد) ۶۳
هـ. تشکیل کنگره‌ها و سمینارها ۶۵
و. اعزام مبلغ ۶۵
ز. اعزام و پذیرش دانشجو ۶۶
۲. دولتها ۶۶
۳. سازمانهای بین‌المللی ۷۱

فصل سوم ـ منابع ملی قدرت در اعمال سیاست خارجی ۷۳
الف ـ قدرت سخت .....
۱. عامل اقتصادی ۷۸
مفهوم خودکفایی ۸۱
الف. مواد خام استراتژیک ۸۲
ب. تولیدات کشاورزی و مواد غذایی استراتژیک ۸۴
ج. تأسیسات و تولیدات صنعتی ۸۶
د. ذخایر ارزی (معتبر) ۸۷
۲. عامل سیاسی ۸۹
۳. عامل نظامی ۹۲

الف. برخورداری از نیروی نظامی نیرومند و بزرگ ۹۴
ب. برخورداری از تأسیسات، صنایع و تکنولوژی پیشرفته نظامی ۹۴
ج. برخورداری از روحیه قوی و تجربه کافی جنگی و انگیزه برای جنگیدن . ۹۴
۴. عامل جغرافیا و جمعیت ۹۵
الف. موقعیت جغرافیایی ۹۶
ب. جمعیت ۹۸
۵. عامل فرهنگی و اجتماعی ۹۹
ب ـ قدرت نرم ۱۰۱

فصل چهارم ـ ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ۱۱۹
۱. مقام رهبری ۱۲۱
۲. ریاست جمهوری اسلامی ۱۲۲
۳. هیأت دولت ۱۲۲
۴. مجلس شورای اسلامی ۱۲۳
۵. شورای عالی امنیت ملی ۱۲۴
۶. شورای نگهبان ۱۲۵
۷. وزارت امور خارجه (مسؤولیتها، وظایف و اختیارات) ۱۲۵

بخش دوم ـ مسایل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران .. ۱۲۷
کلیات ۱۲۹

فصل اول ـ سیاست خارجی دولت موقت ۱۳۱
۱. اسلام یا ایران به عنوان هدف غایی ۱۳۳
۲. صدور انقلاب ۱۳۴
۳. برخورد با نهضت‌های آزادیبخش ۱۳۵
۴. عدم اعتقاد به مبارزه با امپریالیزم به موازات مبارزه با استبداد ۱۳۶
۵. اصل نه شرقی، نه غربی و اصل موازنه منفی ۱۳۶

۶. سیاست امنیتی ملی و دفاعی ۱۳۷
۷. برخورد با نظام جهانی ۱۳۸

فصل دوم ـ اشغال سفارت آمریکا و آغاز ماجرای گروگان‌گیری ۱۴۱
شرح حادثه ۱۴۱
استعفای دولت موقت ۱۴۴
آثار و تبعات اشغال سفارت امریکا ۱۴۴
الف. آثار سیاسی ۱۴۴
ب. آثار اقتصادی ۱۴۶
ج. اقدامات نظامی ۱۴۶
انحراف افکار ۱۴۷
پرسنل و تجهیزات عملیات ۱۴۸
اجرای عملیات ۱۴۹
بخش دوم از عملیات که هرگز به مرحله اجرا در نیامد ۱۵۱
مواضع دوگانه جمهوری اسلامی ایران در قبال اشغال سفارت ۱۵۳
سیاست غیررسمی ۱۵۳

فصل سوم ـ ریشه‌های سیاسی و تاریخی تجاوز عراق به ایران ۱۵۵
الف. سیستم بین‌الملل ۱۵۷
در سطح ابرقدرتها ۱۵۷
قدرتهای بزرگ ۱۶۱
دولتهای منطقهٔ خاورمیانه ۱۶۱
ب) ویژگیها و شخصیت صدام حسین ۱۶۲
ج) ریشه‌های اجتماعی ۱۶۵
د) عامل تشکیلاتی و درون سازمانی ۱۶۸
چرا عراق؟ ۱۶۹

فصل چهارم ـ تحلیلی سیاسی بر امضای بیانیه‌های الجزایر ۱۷۱

فصل پنجم ـ ماجرای سفر ماک فارلین به تهران شکستی دیگر برای سیاست خارجی آمریکا ۱۸۳
تجدیدنظر در سیاست امریکا ۱۸۶
آغاز ماجرای ماک فارلین و انجام عملیات پنهانی ۱۸۷

فصل ششم ـ پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نوشیدن جام زهر ۱۹۵
دوره اول: از آغاز تهاجم رسمی دشمن (۵۹/۶/۳۱) تا فتح خرمشهر (۶۱/۳/۲۳) ۱۹۵
دوره دوم: از آزادی خرمشهر تا پایان سال ۱۳۶۳ ..... ۱۹۸
ورود به خاک عراق ۱۹۹
عملیات خیبر ۲۰۰
جنگ کشتیها ۲۰۰
جنگ شهرها ۲۰۱
عملیات بدر ۲۰۱
دوره سوم: از آغاز سال ۱۳۶۴ تا پایان عملیات کربلای ۵ ..... ۲۰۲
عملیات والفجر ۸ ..... ۲۰۳
تلاشهای سیاسی علیه ایران ۲۰۴
فشارهای اقتصادی به ایران ۲۰۵
کمکهای تسلیحاتی به عراق ۲۰۶
عملیات کربلای ۵ ..... ۲۰۷
دوره چهارم: از اوایل سال ۱۳۶۶ تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ..... ۲۰۸
الف. از بُعد داخلی ۲۰۹
وضعیت اقتصادی ۲۰۹
وضعیت سیاسی ۲۱۰
وضعیت نظامی ۲۱۱
ب. از بُعد بین‌المللی ۲۱۲
فشارهای اقتصادی ۲۱۲

فشارهای سیاسی ۲۱۳
فشارهای نظامی ۲۱۵
ج. استراتژی جدید ۲۱۸
د. پذیرش قطعنامه ۲۱۹

فصل هفتم ـ انقلاب اسلامی و نظام جهانی ۲۲۱
مقدمه ۲۲۱
نظام دو قطبی ۲۲۱
نظام تک قطبی ۲۲۱
نظام برخورد تمدنها ۲۲۲
نظریه برخورد تمدنها سرپوشی بر واقعیتهای موجود ۲۲۵
تمدن و فرهنگ و رابطه آن دو با یکدیگر ۲۲۷
انحطاط جامعه امریکا ۲۲۹
تضاد بین آمریکا و اروپا ۲۳۰
برخورد تمدنها یا گفتگوی میان تمدنها؟ ۲۳۱
بیداری و آگاهی ملتها ۲۳۳
انقلاب اسلامی و نظام آینده جهانی ۲۳۴

فصل هشتم ـ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ۲۴۱

فهرست منابع و مأخذ ۲۵۱

بسمه تعالی

پیشگفتار چاپ پنجم

اینک که به یاری خداوند متعال و علیرغم فشارهای بی‌امان دشمنان انقلاب اسلامی و ایران، نظام جمهوری اسلامی با غلبه بر همه موانع و مشکلات، وارد دهه چهارم گردیده است، ناشر محترم با توجه به گذشت بیش از دو دهه از چاپ اول، ضرورت یک بازنگری را در چاپ پنجم «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ اصول و مسائل» تشخیص داده و از اینجانب خواسته شد با توجه به تحولات عظیمی که در این مدت بویژه در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی صورت گرفته است، اقدام به بازبینی کتاب بنماییم.

علیرغم مشغله فوق العاده اینجانب، خواسته ناشر محترم را پذیرفته و با مرور بر کتاب تا آنجا که حجم آن اجازه می‌داد مطالب لازم را اضافه نمودم. در عین حال با توجه به استمرار و ثبات جمهوری اسلامی نیازی به تغییر محتوا و تحلیل ارائه شده را ندیدم، با این وجود و به منظور پر کردن خلا این دوره در تحلیل حوادث و اتفاقات رخ داده ارجاعات لازم به تالیفات بعدی خود که در این حوزه منتشر شده است داده. امید است که دانشجویان عزیز با مراجعه به آنها بهره لازم را ببرند.

دکتر منوچهر محمدی

بهمن ماه ۱۳۸۸

به‌نام خدا

پیشگفتار

تدریس سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دانشگاههای کشور طی چند سال گذشته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و فقدان منابع مفید و ذیربط، اینجانب را بر آن داشت که با استفاده از مباحث مطروحه با دانشجویان در کلاس نسبت به تهیه و تنظیم مطالب ارایه شده در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی اقدام نمایم. ابتدا در سال ۱۳۶۵ مجموعه مختصری به نام اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی توسط انتشارات امیرکبیر به چاپ رسید و اینک با توجه به حوادث و اتفاقات مهمی که در صحنه سیاست خارجی این کشور رخ داده است متن مزبور با اصلاحاتی و با اضافه شدن بخش دیگری به عنوان مسایل سیاست خارجی تهیه و در اختیار عموم قرار می‌گیرد. از آنجا که این اقدام در زمینه مزبور و به صورت آکادمیک اولین تلاش بوده و دارای معایب و نواقصی خواهد بود امید می‌رود اساتید و صاحب‌نظران محترم از ارایه انتقادات، پیشنهادات و راهنماییهای خویش دریغ نورزند.

مبحث سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همان‌طور که قبلاً متذکر گردید در دو بخش جداگانه تهیه و تنظیم شده است:

ابتدا اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی با توجه به آرمانهای انقلاب و ایدئولوژی حاکم بر آن و مفاد قانون اساسی و به عبارت دیگر براساس آنچه که باید باشد مطرح خواهد شد.

در بخش دوم که تحت عنوان «مسایل سیاست خارجی جمهوری اسلامی» خواهد بود، تحلیلی موضوعی از تحولات عمده و سیاستهای اتخاذ شده مهم در طول بیست سال گذشته به عمل خواهد آمد تا بدین وسیله ضمن مقایسه اصول و مسایل سیاست خارجی میزان هماهنگی و تطابق ایده‌آلها با واقعیت‌ها سنجیده شود. ضمناً در مسیر بررسی و تحلیل اصول و مسایل سیاست خارجی جمهوری اسلامی از چارچوبه‌های

تئوریک مطروحه در سیاست خارجی استفاده گردیده است تا بدین وسیله از تصمیمات اتخاذ شده و حوادث و اتفاقات رخ داده تحلیل و ارزیابی متناسب‌تری داشته باشیم.

با توجه به ویژگیهای خاص انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات عمیقی که بازتاب آن بر استراتژیهای منطقه و بر روابط بین‌الملل گذارده و خواهد گذارد، بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که مولود انقلاب می‌باشد از اهمیت و مقام خاصی برخوردار می‌باشد. اگرچه تاکنون کتب زیادی در تحلیل مسایل مربوط به انقلاب اسلامی ایران در داخل و خارج نوشته شده است ولی تاکنون در این مورد اقدام چشم‌گیری به عمل نیامده است.

امید است که به یاری خداوند متعال و همراهی صاحبنظران و اساتید فن تهیه و تنظیم مطالب فوق بتواند گام مثبتی در جهت شرح و تفسیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد.

دکتر منوچهر محمدی

شهریور ماه ۱۳۷۷

کلیات

مقدمه

در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ حادثه‌ای شگرف و بنا به فرموده امام‌خمینی (ره) در حد اعجاز در تاریخ ایران، بلکه جهان اسلام و حتی جهان بشریت به وقوع پیوست که همهٔ سیاستمداران با تجربه، محققین و دانش پژوهان علوم سیاسی را به حیرت واداشت زیرا که هیچ یک از آنها نتوانسته بودند وقوع آن را در چنین زمانی و در چنان موقعیت و منطقه‌ای از جهان پیش‌بینی نمایند. حتی کسانی از قبیل سفرای آمریکا و انگلیس که با سیستم حاکم بر ایران آشنایی کامل داشته و انبوه اطلاعات و سرّی‌ترین آنها را نیز در دسترس داشتند امروزه خود را سرزنش می‌کنند و از خود می‌پرسند که چرا نتوانستند وقوع چنین حادثه عظیم سیاسی را به موقع پیش‌بینی نمایند.[۱]

به جرأت می‌توان گفت اهمیت آثار و عوارضی که این حادثه در طول دو دهه در ایران، منطقه و جهان بر جای گذارده است از عوارض دو جنگ جهانی قرن اخیر کمتر نبوده و نیست و به همین دلیل انقلاب اسلامی ایران را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ تحولات جهانی دانست و تحلیل گران سیاسی و تاریخ نگاران نیاز به صرف سالها وقت دارند تا ابعاد وسیع تأثیر آن را به‌طور کامل درک و باور نمایند. حوادث و وقایعی که در طول ده سال اول در داخل ایران و بر انقلاب اسلامی گذشته است آنقدر گسترده، سریع و پی‌درپی بوده است که در مقایسه با شرایط عادی به اندازه یک قرن تاریخ تحولات یک جامعه می‌باشد. از طرف دیگر، چنانچه هر یک از این حوادث در کشوری دیگر و زمانی دیگر رخ می‌داد بعضاً می‌توانست موجبات تغییر و واژگونی نظام حاکم را فراهم نماید. مبارزه و معانده (و نهایتاً محو از صحنه سیاسی) گروههایی همچون فرقان، مجاهدین خلق، لیبرالیسم، حزب توده (با تقریباً نیم قرن سابقه تشکیلاتی و مبارزاتی)، سلطنت‌طلبان، روحانی‌نمایان جاه‌طلب و وابسته، و تلاشها و توطئه‌های براندازی از قبیل کودتای نوژه، حمله طبس و تجاوز عراق با حمایت ابرقدرتها و ارتجاع منطقه از جمله

---

۱. *مراجعه کنید به کتابهای غرور و سقوط، نوشته سرآنتونی پارسون (سفیر انگلیس در ایران در پنج سال قبل از انقلاب)، ترجمه حسن پاشا شریفی، ص ۲۱۹، ماموریت در ایران، نوشته ویلیام سولیوان (آخرین سفیر امریکا به ایران)، ترجمه محمود شرقی، ص ۱۵۹.*

حوادثی است که در مدتی کوتاه و پی‌درپی همچون ضرباتی سخت بر پیکر انقلاب نوپای اسلامی وارد و علی رغم ضایعات وارده انقلاب را آبدیده‌تر و استوارتر کرده است به طوری که امروزه کمتر کسی حتی دشمنان انقلاب پیش‌بینی سقوط «*قریب الوقوع*» نظام جمهوری اسلامی را می‌نمایند.

این انقلاب عظیم و تاریخ‌ساز که در مدتی کوتاه توانست بر نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی خط بطلان کشیده و نظام جمهوری اسلامی را مستقر نماید علاوه بر تأثیر عمیقی که در روابط اجتماعی ملت ایران و ارزشهای حاکم بر جامعه ایرانی گذارده است، نظام بین‌المللی حاکم و وضع موجود[1] را نیز دچار تزلزل و تغییرات اساسی نموده است. بعد از جنگ جهانی دوم نظام دو قطبی بر محور دو ابر قدرت آمریکا و روسیه شوروی بر جهان و روابط بین‌الملل حاکم سایه افکنده بود و علی رغم پایان دوران جنگ سرد و برقراری تز همزیستی مسالمت‌آمیز و آغاز دوره تشنج‌زدایی این فکر همچنان حاکم بوده است و در کشورهای در حال رشد نیز در سطح وسیعی تبلیغ می‌شده است که هیچ حادثه و تحول مهم سیاسی در دنیا رخ نخواهد داد و پایدار نمی‌ماند مگر اینکه در رابطه و حمایت یکی از دو ابرقدرت باشد. از طرف دیگر با توجه به تضاد منافع و وجود رقابت میان دو ابرقدرت، هر تحول سیاسی در دنیا که به ضرر و در خلاف جهت منافع یک ابرقدرت صورت گیرد مآلاً به نفع ابرقدرت دیگر خواهد بود.

انقلاب اسلامی اولین تحول بزرگ سیاسی بود که نه تنها در قالب این ضابطه و فکر حاکم نگنجید بلکه به اعتراف اکثر محققین و نویسندگان، هر دو ابرقدرت رقیب از وقوع آن ناراضی و متضرر شدند و حداکثر تلاش خود را در جلوگیری از وقوع آن و در حمایت از رژیم سابق و کنترل و حتی تضعیف و نابودی آن به کار بردند. نمونه بارز آن هماهنگی امریکا و روسیه شوروی بود که در حمایت از عراق در جنگ تحمیلی بر علیه ایران و تلاش برای جلوگیری از پیروزی قوای ایران به کار می‌بردند.[2]

از طرف دیگر، تحقق این انقلاب در مقایسه با انقلابهای بزرگ دنیا از ویژگیهای خاص خود برخوردار بود. به طوری که در قالب تئوریهای انقلاب که در جهان غرب ارایه شده است نمی‌گنجد.[3] به عنوان مثال، دو انقلاب بزرگ قرن حاضر که در روسیه و

---

1. Status-quo.

۲. *مراجعه شود به مقاله:*

Micheal Sterner "***The Iran-Iraq War***" Foreign Affairs Fall 1984, pp, 128-143.

۳. رجوع شود به:

←

چین به وقوع پیوست در شرایط و اوضاع و احوال سیاسی اجتماعی و اقتصادی کاملاً مساعدی برای چنان تحولاتی رخ داد در حالی که شرایط مزبور برای ایران نه تنها فراهم نبود بلکه در مقایسه آن چنان شرایط متفاوتی وجود داشت که محققین و پیشگویان سیاسی را گمراه کرد. از جمله تحلیلگران سازمان سیا حتی قبل از انقلاب ادعا کردند که: «*ایران نه تنها در وضع انقلابی نیست بلکه در حالت پیش از انقلاب هم به سر نمی‌برد*».[۱]

دو انقلاب مزبور که در سال ۱۹۱۷ در روسیه و در ۱۹۴۸ در چین رخ دادند هر دو بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم به ثمر رسیدند. اختلاف عمده میان انقلابهای مزبور و انقلاب اسلامی در این است که در هر دو مورد ایدئولوژی انقلاب از اروپای غربی وارد و با تغییراتی قابلیت اعمال در روسیه و چین پیدا نمودند. مارکسیسم برای مردم روسیه و چین یک ایدئولوژی طبیعی و قابل قبول نبود. و هنوز هم نیست. لنین که جناح بلشویک را در حزب کونیست رهبری می‌کرد قدرت سیاسی را با شکست ارتش امپراطوری روسیه و یا با نابود کردن نظام حاکم به دست نیاورد، بلکه هر دو نهاد مزبور در طول جنگ جهانی اول تضعیف و مضمحل شده بودند. تنها کاری که لنین کرد این بود که در یک خلاء قدرت و موقعیت هرج و مرج توانست کنترل اوضاع را به دست گیرد. چین نیز در اثر جنگ جهانی دوم و تهاجمات پی در پی در موقعیت کاملاً ضعیفی قرار داشت و کومینگ تانگ در خارج از پکن و حومه آن کنترلی بر اوضاع نداشت.

مائوتسه تونگ نیز می‌بایست علاوه بر تغییراتی که لنین در ایدئولوژی مارکسیسم داده بود نظرات جدیدی را بر آن وارد کند تا قابل پیاده شدن در چین باشد. البته باید به خاطر آوریم که با توجه به مدل کلاسیک مارکسیسم، شرایط مساعد برای انقلاب در هیچ‌یک از این دو کشور وجود نداشت. در هر دو مورد رهبری محلی می‌بایست شرایط را خلق می‌کردند.

به عبارت دیگر، مارکسیسم می‌بایست ملی و بومی بشود تا قابلیت اعمال را داشته باشد، و در این جهت می‌بایست میلیونها نفر را نابود کنند تا صدای اعتراضی در قبال ایدئولوژی وارداتی از کسی بلند نشود.[۲]

متقابلاً در انقلاب اسلامی ایران سیستم ارزشی که مردم را به یک موقعیت و حالت

→ Marvin Zonis, Iran: Atheory of Revolution. From Accounts of the Revolution. World politics 35 (July 1983): 586-606.

1. Us News and Workd Report, Dec. 11, 1978.
2. Kalim Siddiqui, Revolution of Revolutions, the Muslim statesmen.

انقلابی کشانید ایدئولوژی اسلام بود که برای قریب ۱۴۰۰ سال برای مردم آشنا بوده و بر عقاید، رفتار، روابط اجتماعی و خانوادگی و سنتهای آنها تسلط کامل داشته است. و این مکتب آشنا در شرایط مساعد قدرت انقلابی خود را نشان داد و در مقابل نظام حاکم ایستاد و ارتش شاهنشاهی ایران را که مجهز به پیشرفته‌ترین سلاحها بود و توسط بزرگترین قدرت نظامی جهان هدایت و حمایت می‌شد، شکست داد.

از طرف دیگر، شرایط و اوضاع و احوال جهانی نیز با آنچه که در دوران دو انقلاب کمونیستی وجود داشت متفاوت بود ابرقدرتها در یک دوره تشنج‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز به تفاهم رسیده و یک سیستم جهانی امپریالیستی هماهنگ به وجود آورده بودند و قدرتهای فائقه در حفظ وضع موجود به تفاهم رسیده بودند. با توجه به منافعی که رژیم شاه برای هر دو ابرقدرت داشت با تمام توان خود و تا آخرین لحظه از آن حمایت می‌کردند و در چنین شرایط بین‌المللی بود که امت مسلمان ایران بر علیه نظامی قیام کردند که تمام و کمال توسط امپریالیسم و استکبار جهانی حمایت می‌شد.[1]

در حالی که در جریان شکل‌گیری انقلاب توده‌های مردم در تظاهرات خیابانی برای سرنگونی نظام طاغوتی حاکم و کسب استقلال و آزادی از یوغ امپریالیسم و استبداد انجام می‌دادند در شعارهایشان نه تنها نوع نظام آینده را عنوان می‌کردند بلکه چارچوب سیاست خارجی آن حکومت را نیز مشخص می‌کردند به طوری که شعار «*نه شرقی ـ نه غربی ـ جمهوری اسلامی*» به دنبال شعار «*استقلال ـ آزادی ـ حکومت اسلامی*» اعلام و مورد تأیید قرار می‌گرفت. رهبران انقلاب هم چه قبل و چه بعد از به ثمر رسیدن انقلاب خطوط اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در همین چارچوب عنوان و مورد بحث قرار می‌دادند. از این جهت ضرورت دارد یک بررسی اجمالی از انقلاب اسلامی ایران به عمل آید تا با توجه به ویژگیهای آن و فراگیری و حوزه عمل و تأثیر آن بررسی جامع و اصولی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی امکان‌پذیر باشد.

ویژگیهای انقلاب اسلامی

انقلاب سیاسی در حالت خاص و تکامل یافته آن به معنای «*حرکتی مردمی در جهت تغییر اساسی و بنیانی در ارزشها و باورهای مسلط، نهادهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی،*

---

۱. *برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب: «انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه»، به قلم نگارنده، چاپ دوم، ۱۳۷۱.*

رهبری، روشها و ساختارهای حکومتی یک جامعه توام با خشونت داخلی می‌باشد.» چنین انقلابی زمانی تحقق یافته و تداوم می‌یابد که ارکان سه گانه آن (رهبری، مکتب و مردم) در سطح مطلوبی قرار گرفته و هماهنگ، منسجم، متحد و گسترده شکل یافته و جریان یابند. حضور همزمان سه عامل مزبور انقلاب را از سایر دگرگونیهای سیاسی اجتماعی از قبیل کودتا، شورش، نهضتهای استقلال طلبانه و... متمایز می‌نماید. کودتا بدون حضور مردم توسط عده قلیلی رهبری و هدایت می‌شود و لزوماً عامل مکتب و ایدئولوژی هم نقش اساسی در حرکت آن ندارد و فقط در رهبری و احتمالاً سیاستهای حاکم تغییراتی ایجاد می‌کند. شورش می‌تواند سیاستها و نهادهای سیاسی را تغییر دهد ولی ارزشها و ساختارهای اجتماعی را تغییر نداده و از طرفی فاقد رهبری فعال می‌باشد. نهضت استقلال‌طلبانه نیز تلاش یک جامعه را بر علیه حاکمیت گروهی بیگانه متجلی می‌سازد و لزوماً موجب تغییراتی در ساختارهای اجتماعی نخواهد شد. آنچه را که دیگران انقلاب کبیر، انقلاب بزرگ و یا انقلاب اجتماعی سیاسی نامیده‌اند در حقیقت همان انقلاب مورد نظر ما می‌باشد، از قبیل انقلابهای فرانسه، روسیه شوروی، چین کمونیست، کوبا، نیکاراگوئه و انقلاب اسلامی ایران.[۱]

یک نگاه اجمالی و مطالعه و بررسی مقایسه سریع ما را متوجه خواهد ساخت که انقلاب اسلامی ایران نه تنها در همه نهادها، ارزشها و باورهای مسلط و ساختارهای حکومتی و اجتماعی تغییرات بنیانی ایجاد کرده است بلکه حرکتی نوین در تاریخ بشریت پدید آورده که تأثیرات شگرف آن تدریجاً مشاهده می‌گردد. آن طور که هانا آرنت نویسنده امریکایی درباره انقلاب می‌گوید که: «*انقلاب به این مفهوم است که حرکت تاریخ به ناگهان وارد دوره جدیدی می‌شود که یک داستان کاملاً تازه است. داستانی که هرگز قبلاً نه دانسته و نه گفته شده می‌رود که آغاز گردد.*»[۲] در مورد انقلاب اسلامی صدق می‌نماید و این پیروزی شگرف، و این تحول بنیانی تنها نتیجه هماهنگی، هم‌سوئی، هم‌زمانی، گستردگی اتحاد و انسجام سه عامل رهبری، مکتب و مردم می‌باشد.

---

۱. *برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب «تحلیلی بر انقلاب اسلامی»، تألیف نگارنده، چاپ ششم، ۱۳۷۶، انتشارات امیرکبیر مراجعه کنید.*

2. Hana Arendt, On Revolution (New York: Viking press, 1965), p. 21.

حوزه و قلمرو سیاست خارجی

با توجه به گسترش روزافزون ارتباطات بین‌المللی و اهمیت فزاینده روابط خارجی کشورها، حوزه فعالیت و قلمرو سیاست خارجی آن چنان توسعه یافته است که ضرورت دارد ابتدا تعریف روشن و مناسبی از آن داشته و حدّ و مرز آن را مشخص نماییم. سیاست خارجی عبارت است از «***مجموعه خط‌مشی‌ها، تدابیر، روشها و انتخاب مواضعی است که یک دولت در برخورد با امور و مسایل خارجی در چارچوبه اهداف کلی حاکم بر نظام سیاسی اعمال می‌نماید***». به عبارت دیگر سیاست خارجی بازتاب اهداف و سیاستهای یک دولت در صحنه روابط بین‌الملل و در ارتباط با سایر دولتها، جوامع و سازمانهای بین‌المللی، نهضتها، افراد بیگانه و حوادث و اتفاقات جهانی می‌باشد.

بنابر تعریف فوق سیاست خارجی هر کشوری شامل دو قسمت مجزا می‌باشد:

الف. اهداف ملی که هر کشوری در صحنه بین‌الملل تعقیب و درصدد تحصیل آنها می‌باشد.

ب. سیاستها و روشهایی که برای رسیدن به اهداف مزبور اتخاذ و اعمال می‌گردد.

بنابراین نقطه آغاز در سیاستگزاری خارجی هر کشوری نیازها و آرمانهایی می‌باشد که به عنوان اهداف ملی بیان و برای تحقق و تأمین آنها تلاش می‌گردد.

الف. اهداف سیاست خارجی

بسیاری از محققین تفاوتی میان اهداف سیاست خارجی و منافع ملی[1] قایل نیستند و در تعاریف خود از منافع و اهداف ملی به صورت مترادف استفاده می‌کنند. دونالد نکترلاین منافع ملی را عبارت از نیازها و آرمانهای پذیرفته شده یک کشور مستقل در ارتباط با سایر کشورها که به نحوی شامل محیط خارجی نیز بشود می‌داند. از جمله منافع ملی، به نظر نویسنده فوق، منافع دفاعی، اقتصادی، نظم جهانی و ایدئولوژیک می‌باشد. در تعریف از منافع ایدئولوژیک آن را حمایت و گسترش یک رشته از ارزشها می‌داند که مردم یک کشور در آن سهیم شده و معتقدند که به طور کلی و جهانی مفید و صحیح است.[2]

---

1. National Interests.

۲. دونالد نکترلاین، *منابع ملی و سیاست خارجی*، ترجمه و تلخیص محمد معتمدی، مجله روابط بین‌المللی، ش ۱۰، پاییز ۱۳۵۶، ص ۱۹۲.

آرنولد وولفر از معدود نویسندگان سیاست خارجی است که اهداف سیاست خارجی را به طور مشخص مورد توجه و بررسی قرار داده است. اگرچه او تعریف دقیق از اهداف سیاست خارجی نمی‌کند ولی در یک تقسیم‌بندی قابل ملاحظه انواع آن را مورد بحث قرار می‌دهد.[1]

وولفر می‌گوید که: «دولتها مانند سازمانهایی از قبیل بیمارستانها و یا بانکها دارای هدف و مقصود واحدی نیستند. علاوه بر تعدد اهداف، دولتها دارای اهداف مشابهی نبوده و در طول زمان هم ممکن است تغییر نمایند. اهداف یک دولت نیز براساس اولویتهایی است که توجه به یک پروسه مستمر ارزیابی، مقایسه و محاسبه ارزشهای حاکم تنظیم و احتمالاً اطلاع و تغییر می‌یابند. تعداد و شماره اهداف قابل مشاهده معمولاً بیشتر از آن چیز است که تحت تقسیماتی از قبیل امنیت، رفاه و امثال اینها قرار گیرد.» نامبرده اهداف سیاست خارجی را با توجه به ماهیت آنها به سه دسته تقسیم کرده است:

۱. اهدافی که[2] بیانگر خواسته‌ها و تقاضای ارزشهایی است که یک کشور تا این زمان در اختیار ندارد و بنابراین متمایل به تحصیل آنها و در حقیقت تغییر وضع موجود می‌باشد. هدف می‌تواند کسب قدرت بیشتر (در جایی که قدرت به عنوان هدف مورد توجه است) یا سلطه بر ملتهای دیگر یا توسعه ارضی باشد. و همچنین ممکن است بیانگر خواسته‌ای برای بازگرداندن اراضی از دست رفته یا توجه به خواسته‌هایی از جمله از بین بردن تبعیض، آزادی از سلطه بیگانه یا تحصیل ایدئولوژی و یا روش زندگی خاصی باشد.

۲. گروه دوم اهدافی[3] هستند که یک کشور در تأمین حفاظت و دفاع از توزیع موجود ارزشها تعقیب می‌نماید و اعتقاد به حفظ وضع موجود دارد. البته اصطلاح حفاظت از منافع ملی خود دارای ابهاماتی است. زیرا که این نوع اهداف می‌توانند شامل مسایلی از جمله استقلال ملی و تمامیت ارضی، ایجاد کمربند امنیتی و مناطق نفوذ تا

---

1. Arnold Wolfers, Ends and Means of Foreign Policy: the pole of power and the pole of Indifference, in, James Rosenau, ed. International Politics and Foreign Policy pp. 157-187.

2. Goals of National self-extension.

3. Goals of National self-preservation.

سرمایه‌گذاریهای ملی در خارج باشد. ابهام دیگر در این مسأله این است که حفظ آنچه را که تحصیل شده صرفاً به معنای دفاع از آن در هنگام وقوع خطر نیست. بلکه قدرتهای مدافع حفظ وضع موجود به طور منظم در جستجوی این هستند که تهدید چنین حمله‌ای را به حداقل برسانند تا آن حدی که یک احساس معقولی از امنیت به وجود آید. بنابراین درخواست امنیت در حدّ ایده‌آل مافوق حفظ و دفاع از آن می‌باشد. این امر می‌تواند آن‌چنان جاه‌طلبانه باشد که به صورت یک هدف توسعه‌طلبانه نامحدود تغییر یابد. کشوری که در جهت تأمین سراب امنیت مطلق می‌باشد تا تسلط بر کل جهان توقف نمی‌کند.

۳. گروه سوم شامل اهدافی[1] است که ورای منافع ملی می‌باشد. در مقایسه با امنیت ملی برای اهدافی همچون اتحاد، قانون، تعالی اخلاقیات، برادری و صلح در سطح بین‌الملل موقعیت و ارزش والاتری قایل می‌باشند. در این نوع سیستمها به قیمت فدا کردن منافع خاص ملت خود به عنوان یک مجموعه نفوذ خود را به کار می‌برند تا منافع مافوق ملی را پیش ببرند.

با توجه به ابهامات و اشکالاتی که به تقسیم‌بندیهای فوق وارد است، می‌توان اهداف سیاست خارجی یک کشور را به یکی از دو دسته زیر تقسیم نمود:

۱. اهداف ملی، آنهایی هستند که برای حفظ و تحقق منافع ملی یک کشور مورد توجه می‌باشند از قبیل حفظ استقلال و تمامیت ارضی و امنیت ملی، رفاه عمومی جامعه در محیطی صلح‌آمیز، این نوع کشورها معمولاً معتقد به حفظ وضع موجود می‌باشند.

۲. اهداف مافوق ملی، کشورهایی که با توجه به ایده‌آلهای حاکم بر جامعه خود با دید وسیع‌تر از تأمین منافع ملت و جامعه خود احساس رسالتی ورای مرزهای کشور می‌نمایند. به طوری که منافع ملی را تحت‌الشعاع منافع جهانی و یا منطقه‌ای از دیدگاه خود و یا بخشی از آن می‌بینند. البته این امر بدان معنا نیست که اهداف ملی خود را نادیده می‌گیرند بلکه در شرایط تحقق اهداف مافوق ملی طبیعتاً منافع ملی خود را نیز تحصیل شده دانسته و یا اینکه در شرایط خاص حاضر به فداکردن اهدافی از قبیل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی در قبال تأمین اهداف مافوق ملی خود می‌باشند.

---

1. Goals of National self-abnegation.

پان عربیسم ناصر، فدرالیسم جهانی ویلسون، کمونیسم بین‌الملل و ایده برقراری حکومت واحد جهانی اسلام از جمله این نوع اهداف مافوق ملی می‌باشند. این نوع سیستم‌ها خواهان تغییر وضع موجود بوده و برای کسب قدرت بیشتر و به منظور تحقق اهداف خود تلاش و مجاهده می‌کنند.

در بسیاری از کشورها که اهداف و منافع ملی را دنبال می‌کنند در حقیقت ضرورت آنچه را که یک ملت برای امنیت و رفاهش احساس می‌کند مورد توجه قرار می‌دهند. اگرچه این تعریف از منافع ملی یک ملت گنگ و مبهم است و در حقیقت موضوعی است که مشکل بتوان مشخص کرد. مع‌ذلک تأمین امنیت ملی را می‌توان در رأس اهداف و منافع ملی قرار داد، زیرا که برای هر کشوری حفظ موجودیت و استقلال خود امری مهم و حیاتی است. اگرچه امنیت خود یک امر نسبی بوده و هرگز به طور مطلق تأمین نمی‌شود و این مسأله که چه درجه‌ای از امنیت را یک ملت تعقیب می‌کند موضوع نظریات و دیدگاههای مختلف است. ولی معمولاً هر ملتی در تعقیب امنیتی است که در شرایط آن تداوم حیات و بقاء ملت تضمین می‌شود حتی در شرایطی که هیچگونه خطر فوری آنها را تهدید نمی‌کند.

رفاه اقتصادی و مادی یک ملت نیز از اولویت دوم برخوردار بوده و جایگاه خاصی در سیاست خارجی هر کشوری دارد. هر ملتی در صدد است و آرزو می‌کند که دارای سرزمینی پر نعمت و بی‌نیاز باشد. تحقق چنین آرزویی بدون ارتباط با خارج و در شرایطی که نیروی لازم باید در جهت حفظ امنیت ملی به کار گرفته شود مشکل بلکه غیرممکن است و این یکی از دلایلی است که تجارت آزاد را در یک دنیای پر از خطر و در حالی که همه دولتها و ملتها حساسیت خاصی برای تأمین هر چه بیشتر منافع خود دارند مشکل می‌سازد. بسیاری از کشورهای آسیایی و افریقایی در سیاست خارجی اولویت خاصی به پیشرفتهای اقتصادی به خاطر سطح پایین تولیدات خود داده‌اند.

منافع اساسی دیگری که در اولویت سوم قرار دارد آرزوی همه ملتها برای رسیدن به یک موقعیت والاتری در سطح بین‌المللی است. هر ملتی علاقمند است که مورد احترام بوده و برای علائق ملی خود احساس ارضاء نماید و آن چیزی را که به عنوان شعائر ملی[1]

1. National Resolve.

مورد تأیید همه است توسط جامعه بین‌المللی بها داده شود. چنانچه با منافع ملی شروع نماییم سیاستگزار در صدد انتخاب اهداف و مسایل سیاست خارجی خواهد بود. این امر باید با توجه به مسایل موجود و منافع ملی ثابت انجام شود در حالی که موضوع سیاست خارجی با توجه به تغییر اوضاع و احوال و شرایط تغییر می‌کند.

ب. برنامه‌ها و روشهای سیاست خارجی

برای تحقق اهداف سیاست خارجی و تأمین اهداف ملی و تحقق آمال و آرزوهای یک ملت در خارج از کشور و با توجه به مشکلات و پیچیدگیهای این حوزه از فعالیت دولتها ضرورت دارد سیاستهای خاصی توام با ظرافت و مهارت اتخاذ شود تا نتیجه مطلوب حاصل گردد. این امر به ویژه برای کشورهایی که در جهت تحقق و پیاده نمودن یک سری اهداف جهانی و مافوق ملی خواسته باشند وضع موجود را تغییر دهند با مشکلات و موانع پیچیده‌تری برخورد کرده و احتیاج به اعمال مهارتها و روشهای ماهرانه‌تر و عموماً تهاجمی خواهد بود. به عنوان مثال یکی از اهداف مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی تحقق بخشیدن به وحدت جهان اسلام می‌باشد که این خواسته با توجه به وضع موجود در روابط بین‌الملل و وجود حکومتهای ارتجاعی و وابسته برخورد می‌نماید که در مواجهه با آنها ضرورت اتخاذ سیاستهای خاصی مشهود می‌گردد. بنابراین زمانی که اهداف و خواسته‌های ملی در یک موقعیت خاص بین‌المللی مشخص شد برای نیل و یا حراست از آن اهداف، اتخاذ سیاست یا سیاستهایی ضرورت پیدا می‌کند که به بهترین وجهی بتواند تحصیل آن اهداف را تضمین نماید. به عبارت دیگر سیاستها یک سری اقدامات معین است که برای نیل به اهداف اتخاذ شده و در حقیقت وسیله رسیدن به اهداف معینی است.

باید در نظر داشت در برخورد با مفاهیم و یا فلسفه‌های روابط بین‌المللی آنچه را که به عنوان روابط بین‌المللی از آن یاد می‌کنیم در حقیقت یک مجموعه پیچیده‌ای از سیاستهای خارجی است که توسط کشورهای عضو جامعه جهانی اتخاذ و اعمال می‌شود. به عبارت دیگر روابط بین‌الملل نتیجه عمل و عکس‌العمل سیاستهای خارجی متجاوز از یکصد و هشتاد دولت می‌باشد.

چگونگی مطالعه سیاست خارجی

این امر که چه عواملی سیاست خارجی یک کشور را می‌سازد و یا به عبارت دیگر توجیهات لازم را برای روند شکل‌گیری سیاست خارجی و پیش‌بینی عواقب آن پیدا کنیم تلاشی است که برای به تئوری در آوردن سیاست خارجی صورت می‌گیرد. تئوری در روابط بین‌الملل با این پیش فرض به وجود می‌آید که یک سری پدیده‌های ملی و بین‌المللی به صورت منظم و با یک شیوه خاص وجود دارد که به ما امکان می‌دهد بتوانیم عوامل احتمالی و اثرات لازم برای تشریح و توضیح و پیش‌بینی این نوع پدیده‌ها را با یک درجه قابل قبول و منصفانه‌ای از احتمالات مشخص کنیم.

دانشجویان سیاست خارجی به دو گروه طرفداران تحلیل‌های تئوریکی و مخالفین آن تقسیم می‌شوند. دانشجویانی که موافق با اعمال تئوری هستند ترجیح می‌دهند که به صورت کلی و ذهنی صحبت کرده و سیاست خارجی دولتها را طبقه‌بندی، مقایسه و ارزیابی نموده و علل و چگونگی پدیده‌های سیاست خارجی را جستجو نمایند. در حالی که مخالفین استفاده از تئوری در این رابطه کم حوصله بوده و معتقد هستند که واقعیت زندگی آن قدر پیچیده است که امکان طبقه‌بندی کلی و عمومی وجود نداشته و ترجیح می‌دهند هر موضوع و سیاستی را جداگانه و با توجه به قوانین و دینامیسم خاص خودش بررسی کنند. آنچه که تجربه گذشته نشان می‌دهد پیشرفتهای علمی در اثر بررسی موردی و یافتن قوانین و فرمولهای کلی بوده است و این امر در علوم تجربی اگرچه بیشتر صادق است ولی در علوم انسانی و رفتاری نیز با احتساب یک درجه معینی از احتمالات مفید بوده و مورد استفاده دانشجویان قرار گرفته است. در رابطه با بررسی سیاست خارجی، یافتن یک چارچوبه تئوریکی به ما کمک می‌کند تا آسان‌تر حوادث و اتفاقات را در صحنه بین‌الملل و در رابطه با سیاست خارجی و تصمیماتی که به دنبال آن گرفته می‌شود تحلیل و پیش‌بینی نماییم.

«جیمز روزنو»[1] یک سری مدلهایی را که در امر تصمیم‌گیری سیاست خارجی به تحقیق کمک می‌کند ارایه داده است و آنها را در پنج طبقه عمده تقسیم کرده است:

---

1. Theodore A. Couloumbis, James H. Wolfe. Introduction to International Relations: Power and Justice, 1978, pp. 40-98.

۱. **مدل IDIOSYNCRITIC (کیش شخصیت)**[1] ـ که بیشتر ارتباط به خصوصیات فردی تصمیم‌گیرندگان دارد از قبیل حزم و احتیاط در مقابل عجله، عصبانیت در مقابل تحمل و حوصله، غرور در مقابل تواضع، احساس برتری در مقابل احساس حقارت، قدرت خلاقیت در مقابل قدرت تخریب، ضعف نفسانی در مقابل اعتماد به نفس زیاد و از قبیل این مسایل.

جای انکار نیست که خصوصیات روانی رهبران و سایر تدوین کنندگان و اجرا کنندگان هر سیاستی مخصوصاً در حکومتهای دیکتاتوری و خودکامه اثر مهمی روی اتخاذ آن نوع سیاستها دارد ولی با توجه به سایر محدودیتها مخصوصاً در رابطه با نوع سیستم‌های حاکم می‌تواند شدت و ضعف داشته باشد. از جمله رهبرانی که خصوصیات اخلاقی آنها اثر عمیقی بر تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی داشته است می‌توان از آدولف هیتلر، جمال عبدالناصر و وینستون چرچیل نام برد.

۲. **مدل مسؤولیت** ـ بدان معنا که شخص با هر خصوصیات اخلاقی و روانی که دارد وقتی که پست معینی را اشغال کرد تحت تأثیر ویژگیهای پست مزبور قرار گرفته و به همان طریق رفتار می‌کند که در شرح شغلیش آمده است. و یک شخصیت دوگانه می‌یابد یکی به عنوان یک فرد جدای از مسؤولیت اداری خود و دیگری به عنوان یک فرد مسؤول، آن طور که جامعه از آن مسؤول انتظار دارد. در اعمال این مدل بیش از آنچه که به خصوصیات فکری ـ عقیدتی سیاستگزار توجه شود به نوع وظایف و مسؤولیتهایی که به وی سپرده شده است توجه می‌گردد.

۳. **مدل بوروکراتیک** ـ این مدل بیشتر با ساخت و تشکیلات یک دولت و روند تصمیم‌گیری در آن تشکیلات و اثراتش روی سیاست خارجی توجه دارد. در این رابطه مطالعات جالبی به وسیله گراهام آلیسون و مورتون هالپرین[2] به عمل آمد. این نویسندگان

---

۱. *در اینجا اصطلاح کیش شخصیت تنها در مفهوم منفی و مرسوم آن به کار نرفته بلکه هر نوع روحیات و خصوصیات روانی رهبران و تصمیم گیرندگان که در رفتار و تصمیمات وی اثر بگذارد مورد توجه می‌باشد.*

2. Graham Allison, Morton Halperin, Bureaucratic: A Paradigm and some policy implication, World politics (Spring 1972), pp. 40-79.

معتقد هستند که پیچیدگی سیستمهای اداری و بوروکراسی دولتی در بیشتر ممالک از خصوصیت طبیعی آنهاست و معمولاً بازیها و رقابتهای بوروکراتیک میان وزارتخانه‌ها و سازمانهای مختلف در یک دستگاه اداری در تصمیم‌گیریهای مهم سیاست خارجی اثر مستقیم و مهمی به جای می‌گذارند. به طور خلاصه مدل بوروکراتیک به ساخت سازمانهای دولتی، روشهای اجرایی استاندارد شده سازمانهای بوروکراتیک و پروسه تصمیم‌گیری در سطوح مختلف از زمان تدوین سیاست و انتخاب تکنیکهای اجرایی و روحیات مقامات تصمیم‌گیرنده با توجه به اثرات سیاست خارجی بر سیاست داخلی و رفاه عمومی کشور توجه می‌نماید.

۴. مدل منابع ملی ـ در این مدل عوامل و منابع ملی که روی تصمیم‌گیری سیاست خارجی اثر می‌گذارد مورد توجه قرار می‌گیرد. که در حقیقت این عوامل می‌توانند عناصر محسوس یا غیرمحسوس قدرت در تصمیم‌گیری باشند از جمله این عوامل می‌توان از وسعت کشور، موقعیت جغرافیایی، آب و هوا، منابع زیرزمینی، جمعیت، قدرت نظامی و غیره نام برد. سیستم اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی کشور نیز عامل مهمی است که در تصمیم‌گیری سیاست خارجی اثر دارد.

۵. مدل سیستمتیک ـ در این مدل لازم است که عوامل متعدد خارجی را مورد مطالعه قرار دهیم به عنوان مثال می‌توان از ساخت و نحوه عمل کل سیستم بین‌الملل از قبیل تعادل قوا، رقابت دو ابرقدرت، جنگ سرد و غیره نام برد.

اگرچه هر یک از عوامل اشاره شده فوق می‌تواند در روند تصمیم‌گیری در بسیاری از کشورهای صنعتی امروزه مخصوصاً در زمینه سیاست خارجی تأثیر مهمی داشته باشد ولی هیچ کدام از آنها به تنهایی بیان کننده تمام واقعیات نمی‌تواند باشد. از طرف دیگر برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که یک کشور با رژیم نوپای انقلابی است اعمال این مدلها بعضاً می‌تواند گمراه کننده باشد. لذا ضرورت دارد مدل خاصی با توجه به سه مسأله مهم (اهداف سیاست خارجی، روشهای مطلوب در اعمال سیاست خارجی و منابع ملی قدرت) پیشنهاد و مورد استفاده قرار داد.

الف. اهداف ـ در حقیقت اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی که نشأت گرفته از آرمانهای انقلاب می‌باشد و در چارچوبه حاکمیت مکتب و آنچه را که به عنوان سیاست «*نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی*» شهرت یافته است می‌توان جستجو کرد. در حالی که عامل ایدئولوژیک مخصوصاً برای کشورهایی که دارای اهداف و دیدگاههای مافوق ملی هستند نقش بسیار مهمی در تبیین و اعمال سیاست خارجی آنها دارد و این امر در مدلهای پیشنهاد شده نادیده گرفته شده است. لذا چنانچه بخواهیم اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تعیین کنیم عامل ایدئولوژیک به عنوان چارچوبه اصلی تئوریکی باید مورد استفاده قرار گیرد.

ب. روشهای سیاست خارجی ـ بدیهی است که برای تحقق اهداف سیاست خارجی ضرورت شناخت آنچه را که به‌عنوان واقعیات جهان خارج یعنی روابط موجود بین‌الملل و تعیین سطوح مختلف نهادهای موجود در سیستم بین‌الملل (دولتها، ملتها و سازمانهای بین‌الملل) مورد توجه می‌باشد الزامی است تقسیم‌بندی هر یک از نهادهای مزبور و اینکه در پیشبرد اهداف سیاست خارجی با هر یک از آن نهادها چگونه باید برخورد کرد امری ضروری و اساسی است که به آن خواهیم پرداخت.

ج. ابزار اعمال سیاست خارجی ـ برای اینکه اهداف و آرمانهایی بتوانند به مرحله تحقق و عمل نزدیک شوند لازم است که منابع و اهرمهای مؤثری در اختیار تصمیم گیرندگان باشد تا بدان وسیله بتوان سیاستهای اتخاذ شده را پیش برد. مخصوصاً در روابط بین‌الملل که هیچ عامل اجرایی تحمیل کننده برای پیاده کردن نظرات و تصمیمات یک دولت بر سایر اعضای خانواده بین‌الملل وجود ندارد لذا به کارگیری و استفاده صحیح از منابع ملی قدرت در تحقق اهداف سیاست خارجی ضرورت اساسی دارد. از جمله منابع ملی قدرت می‌توان منابع اقتصادی ـ نظامی ـ جغرافیایی و سیاسی و فرهنگی ـ اجتماعی را نام برد و یا اینکه در تقسیم‌بندی جدیدی از قدرت سخت و قدرت نرم یاد کرد که به تفصیل از آنها

صحبت خواهد شد. و نهایتاً مراجع قانونی تصمیم‌گیری و اجرایی سیاست خارجی جمهوری اسلامی براساس قانون اساسی و حدود اختیارات هر یک از آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بعد از بررسی اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در بخش دوم به تحلیل مسایل و حوادث عمده و اتفاقاتی خواهیم پرداخت که در طول ۲۰ سال اول انقلاب از موضوعات مهم روابط خارجی بوده و تأثیر عمیقی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی گذارده است.

بخش اول

اصول سیاست خارجی

جمهوری اسلامی

فصل اول

اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی

مهمترین منبع و مأخذ برای شناخت اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی، قانون اساسی کشور می‌باشد که با توجه به آنچه که در مقدمه و اصول آن آمده است می‌توان اهداف نظام و نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران را که براساس اصول و ضوابط اسلامی تدوین شده بشناسیم. در یک مطالعه تطبیقی و اجمالی ملاحظه خواهیم نمود که قانون اساسی جمهوری اسلامی برخلاف قوانین اساسی اغلب کشورها بیشترین اهمیت و بها را به اهداف نظام از جمله اهداف سیاست خارجی کشور داده است.[1] قانون اساسی ژریم سابق ایران که براساس دیدگاههای ملی تهیه و عمدتاً از قوانین اساسی کشورهای اروپای غربی بالاخص بلژیک اقتباس شده بود مطلقاً اشاره‌ای به این امر که سیاست خارجی کشور ایران چگونه باید باشد و چه اهدافی را باید دنبال نماید نکرده بود و در واقع به سیاست خارجی به عنوان زمینه متغیری همچون اهداف سیاست داخلی توجه می‌شد.[2] در حالی که با توجه به رسالت جهانی انقلاب اسلامی قانون اساسی فعلی بیشترین توجه و اهمیت را به تحقق اهداف بین‌المللی و خارجی خود داده است.

در مقدمه قانون اساسی، آنجا که از شیوه حکومت در اسلام بحث می‌نماید، چنین عنوان می‌شود:

«رسالت قانون اساسی این است که زمینه‌های اعتقادی نهضت را عینیت بخشد و شرایطی را بوجود آورد که در آن انسان با ارزشهای والا و جهان‌شمول

---

۱. دکتر قاسم‌زاده، بعد از بررسی قوانین اساسی تعداد قابل توجهی از کشورها تعریفی که از قانون اساسی می‌نماید این است که «قانون اساسی یک سلسله قواعدی است که نوع حکومت و سازمان قوای سه گانه... و امتیازات و تکالیف افراد را نسبت به دولت بیان می‌کند.» در این تعریف اشاره‌ای به اهداف حکومت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و... نشده است. رجوع کنید به دکتر قاسم‌زاده، حقوق اساسی، ۱۳۴۴، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ص ۸.

۲. همان منبع، ص ۳۶۶.

اسلامی پرورش یابد. قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی نهایی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند به ویژه در گسترش روابط بین‌المللی با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند. (*ان هذه امتکم امة واحده و انا ربکم فاعبدون*) و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد... با توجه به این جهت قانون اساسی زمینه چنین مشارکتی را در تمام مراحل تصمیم‌گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز برای همه افراد اجتماع فراهم می‌سازد تا در مسیر تکامل انسان هر فردی خود دست‌اندرکار و مسؤول رشد و ارتقاء و رهبری گردد که این همان تحقق حکومت مستضعفین در زمین خواهد بود (و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین).»[1]

باید گفت مطابق قانون اساسی هدف نهایی «*حرکت به سوی الله*» است با چنین بینشی آشکار است که سایر اهداف نظام در کلیه زمینه‌ها، در راستای تحقق این هدف نهایی خواهد بود. اهداف سیاست خارجی به عنوان بخشی از اهداف نظام جمهوری اسلامی نیز بدون توجه به هدف نهایی مزبور قابل درک نیست. چرا که این اهداف در راستای حرکت کلی نظام، دارای ماهیّت ویژه مذهبی و سیاسی است و چنین خصوصیتی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را از سایر دولتها و نظامهای سیاسی تا حدود زیادی متمایز می‌سازد.

پیش از آغاز بحث اصلی، خاطرنشان ساختن این نکته ضروری است که اهداف مورد بررسی هر کدام به تنهایی و بدون توجه به مجموعه اهداف و غایت نهایی آن معنای اصلی خود را دارا نیست. به گونه‌ای که برخی از این اهداف در خدمت تحقق هدف دیگر است و صرفاً به لحاظ واقعیات زمانه در زمره اهداف سیاست خارجی مطرح شده‌اند. مجموع اهداف سیاست خارجی ایران را با بررسی قانون اساسی می‌توان به شکل زیر مورد مطالعه قرار داد:

۱. تلاش در جهت تشکیل امت واحد جهانی.

---

۱. *قانون اساسی جمهوری اسلامی.*

۲. حمایت از مستضعفین در برابر مستکبرین.
۳. حفاظت از استقلال و حاکمیت ملی در عرصه بین‌المللی.
۴. دفاع از حقوق مسلمانان.
۵. دعوت.
حال هر کدام از اهداف فوق به تفکیک مورد بحث واقع می‌شوند:

۱. تلاش در جهت تشکیل امت واحد جهانی

اگرچه اندیشه دولت واحد جهانی یکی از آرمانهای بشر، چه در قدیم و چه در حال حاضر بوده است و در میان ادیان و اقوام گوناگون در عهد باستان اعتقاد به ظهور یک منجی جهانی رسوخ داشته است ولی در مکتب اسلام حکومت جهانی نه بر پایه یک بین‌الملل مبتنی بر حاکمیت نژاد یا طبقه‌ای خاص بلکه بر مبنای یک بین‌الملل انسانی و بشری نوید داده است.

اسلام در مقام ارشاد همه جا روی خطابش به مردم (الناس) یعنی انسانها بوده است. پیامبر اسلام نیز عملاً در راه انجام دادن همین رسالت جهانی گامهای بلندی برداشت و در دوره کوتاه زمامداری خود با دیپلماسی فعالی در جهت معرفی آیین خود اقدام کرد.[۱]

همان طور که قبلاً مطرح شد در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی به این هدف و رسالت جهانی عنایت خاصی مبذول شده و چنین آمده است:

قانون اساسی با توجه به محتوای انقلاب اسلامی ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند، به ویژه در گسترش روابط بین‌الملل به دیگر جنبشهای اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را فراهم کند و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد.»

و در تأیید این نکته اصل ۱۱ نیز اشعار می‌دارد:

«به حکم آیه «ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون» همه مسلمانان

---

۱. دکتر سید خلیل خلیلیان، *حقوق بین‌المللی اسلامی*، ۱۳۶۶، نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۱۴.

یک امتند و دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد».

البته در این اصل تنها وحدت مسلمانان جهان مورد توجه قرار گرفته، نه وحدت بشریت در جهان، ولی طبیعی است که وحدت مسلمانان از گامهای مؤثر و اولیه برای نیل به وحدت بشریت و زمینه ساز حکومت جهانی اسلام می‌باشند.

با این ترتیب پر واضح است که با توجه به اسلامی بودن انقلاب و جهان‌شمولی این مکتب، سیاست خارجی کشور نمی‌تواند خود را در محدوده اهداف ملی و یا حتی منطقه‌ای محبوس نماید و با توجه به این رسالت مهم و غیرقابل تغییر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی از نظر فکری و ایدئولوژیک باید سیاستی پیشرو، فعال و پویا باشد. و با توجه به همین اصل مهم مکتبی بوده است که در روزهای شکل‌گیری انقلاب انقلابیون مسلمان با طرح شعار «*نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی*»، نفی مکاتب غیر الهی را اعلام و نه تنها از نظر سیاسی عدم وابستگی به دو بلوک شرق و غرب را اعلام کردند بلکه مکتبهای مهم دنیا از جمله دو مکتب مارکسیسم و کاپیتالیسم را طرد کرده و به عنوان پیش قراولان و احیاء گران مکتبی جهانی که سعادت همه ابناء بشر را در بر می‌گیرد حکومت اسلامی را مطرح کردند. در بخش بعدی به تفصیل راجع به ابعاد سیاسی و ایدئولوژیکی شعار مزبور بحث خواهد شد.

در تحقق هدف فوق، در درازمدت، برداشتن قدمهای اساسی دیگری ضروری می‌باشد از جمله اینکه در نزدیکی هر چه بیشتر و وحدت ملتهای مسلمان به عنوان یک اصل و شرط ضروری باید اقدام نمود. همان‌طور که رمز پیروزی انقلاب در وحدت تمامی نیروها و اقشار مردم بوده است. در نبرد با دشمنان اسلام و استقرار نهایی هدفهای متعالی اسلام در جهان ایجاد وحدت و تشکل جهان اسلام ضرورت حیاتی دارد. برای رسیدن به وحدت جهان اسلام اتحاد میان پیروان شیعه و سنی که دو قشر وسیع جهان اسلام را تشکیل می‌دهند ضروری و الزامی می‌باشد و این امری است که دشمنان اسلام از آن وحشت دارند و در گذشته از ابزار موفقیت استعمارگران برای تسلط بر جهان متمدن و قدرتمند اسلام همانا اجرای تز معروف «*تفرقه بینداز و حکومت کن*» بوده است و در دوران به ثمر رسیدن انقلاب و بعد از آن با طرح اختلافات شیعه و سنی در داخل و

خارج از کشور تلاش کرده‌اند نه تنها از وحدت این دو قشر عظیم مسلمان جلوگیری نمایند بلکه با طرح مسایل تفرقه‌افکن از گسترش و توسعه انقلاب جلوگیری نمایند. با توجه به اینکه در حاشیه نوار مرزی کشور ما برادران اهل سنت زندگی می‌کنند تفاهم و وحدت هر چه بیشتر با آنها به عنوان اولین گام می‌تواند تبلیغات دشمنان را خنثی نماید. اعلام هفته وحدت و بزرگداشت این هفته گام مؤثری در این جهت بوده است.[۱]

البته ناگفته نماند که تحقق وحدت میان اقشار مختلف و ملل مسلمان به معنای این نیست که با لشکرکشی و تحمیل حاکمیت ملتهایی را تحت نظام خاصی از جمله حکومت اسلامی در آورده و نوعی امپراطوری مشابه دوران عثمانیها به وجود آورد. بلکه هدف این است که نوعی وحدت فکری و روحیه اخوت و برادری میان همه مسلمانان جهان ایجاد نمود آن گاه این ملتهای مسلمان هستند که باید خود رأساً و با آگاهی لازم بر علیه حکومتهای ظلم و جور قیام نموده و زمینه تشکیل حکومت اسلامی را فراهم نمایند. «*ان الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بأنفسهم*».[۲]

۲. حمایت از مستضعفین در قبال مستکبرین

بر اساس اصل ۱۵۴ قانون اساسی:

«جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»

با توجه به اصل فوق و مقدمه قانون اساسی که انقلاب ایران را حرکتی برای پیروزی

---

۱. *در سال دوم به ثمر رسیدن انقلاب هنری کینسینجر مغز متفکر سیاست خارجی آمریکا برای خنثی کردن نفوذ انقلاب، پیشنهاد برقراری حکومتهای اسلامی به سبک و تحت نفوذ آمریکا که در آن ظاهراً احکام شریعت اجرا می‌شود مطرح نموده و در این رابطه گامهایی نیز در کشورهای تحت نفوذ آمریکا از جمله سودان، پاکستان و کشورهای حوزه خلیج‌فارس برداشته شد که مولود این تلاش در افغانستان امروز به صورت گروه متحجر طالبان ظهور کرده است.*

۲. *به درستی که خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها نفسهای خود را تغییر دهند*، سوره رعد، آیه ۲۱.

نهایی مستضعفین بر مستکبرین می‌داند یکی از اهداف مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی در حقیقت مقدمه و لازمه تشکیل حکومت واحد جهانی همانا مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مردم مستضعف دنیا در هر نقطه‌ای با هر نژاد، زبان و مذهب می‌باشد. مفهوم استضعاف و استکبار از دیدگاه اسلام وجود نوعی سلطه‌گری و سلطه‌جویی و استعمار و بهره‌کشی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توسط اقلیت محدودی زورگو و نفع‌طلب بر خیل عظیم توده‌های محروم می‌باشد. این عمل استضعاف می‌تواند داخلی باشد به همان طریق که یک عده دیکتاتور و زورگو بر ملتهای محروم تحت سلطه خود حاکمیت داشته و آنها را تحت فشار و ظلم قرار دهند و همچنین می‌تواند بین‌المللی باشد بدین معنا که دولت و یا کشوری سایر جوامع و ملتها را استثمار کرده و به استضعاف بکشاند که نمونه بارز آن در گذشته و حال اعمال سیاستهای استعمارگرانه و امپریالیستی قدرتهای بزرگ شرق و غرب در جهان می‌باشد.

مهمترین بعد استضعاف از نظر اسلام بعد فرهنگی است و آن زمانی است که با اعمال سیاستهای استکباری توده‌های مردم را از خود بیگانه نموده، هویت آنها را سلب کرده و آنها را آن چنان در فقر فرهنگی و بی‌خبری قرار دهند که هر نوع سلطه دیگری را هم قبول و تحمل نمایند. امام خمینی (ره) در پیام خود به جنبشهای آزادیبخش جهان با تأکید بر این مطلب اظهار می‌دارند که:

«بزرگترین وابستگی ملتهای مستضعف به ابرقدرتها و مستکبرین وابستگی فکری و درونی است که سایر وابستگی‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد و تا استقلال فکری برای ملتی حاصل نشود استقلال در ابعاد دیگر حاصل نخواهد شد و برای به دست آوردن استقلال فکری و بیرون رفتن از زندان وابستگی خود مفاخر و آثار ملی و فرهنگی خود را دریابید.»[1]

مسأله حمایت از مستضعفین در قبال مستکبرین جهان مورد توجه اساسی رهبر انقلاب اسلامی بوده به طوری که ایشان چند ماه بعد از به ثمر رسیدن انقلاب تأسیس حزب جهانی به نام حزب مستضعفین را مطرح کردند.[2]

---

۱. پیام امام خمینی به مناسبت آغاز سال تحصیلی ۵۸/۶/۳۱، صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۸۵.

۲. «من امیدوارم که یک حزب به اسم حزب مستضعفین در تمام دنیا به وجود بیاید و همه مستضعفین با ←

به هر حال نظام جمهوری اسلامی با توجه به معیارهای مکتب خود نمی‌تواند نظاره‌گر چنین مظالمی در دنیا باشد و از اهداف مهم خود در سیاست خارجی ظلم‌ستیزی و حمایت از مستضعفین در قبال مستکبرین را قرار داده تا وعده الهی که همانا حاکمیت مستضعفین بر جهان است تحقق یابد[1] از طرفی برای تضعیف موقعیت استکبار در مقابله با جهان مستضعفین ضرورت اتخاذ سیاستی تهاجمی احساس می‌شود و لذا یکی از اهداف سیاست خارجی در گسترش مبارزه علیه استکبار جهانی این است که تمامی نیروهای بالقوه و بالفعل دنیا را در قلمروی وسیع برای رودرویی و مقابله با استکبار جهانی بسیج کند. هرچه این بسیج گسترده‌تر و همه جانبه‌تر باشد مانع از تمرکز نیروهای استکبار برای اتخاذ تاکتیک معین و امکان فرصت‌یابی در ضربه زدن به جمهوری اسلامی نیز خواهد بود. مبارزه با استکبار جهانی که در رأس آنها قدرتهای بزرگ جهانی قرار دارند تنها به منظور برداشتن فشارها و موانع راه تکامل انسانی و آزاد زیستن و آزاد فکر کردن و انتخاب طریق صحیح زیستن انسانی است. قصد جمهوری اسلامی این نیست که با نابودی ابرقدرتها و استکبار خود جانشین آنها شده و به همان شیوه عمل نماید بلکه در حقیقت مبارزه با استکبار جهانی یک مبارزه ارزشی و فرهنگی است و اختلاف بر سر احیاء و تعالی و حاکمیت فضیلتهای انسانی است. مبارزه بین جهان مادیات و جهان ایمان و معنویات یک مبارزه مستمر و طولانی خواهد بود و تجربه تاریخ ثابت کرده است که در صورت خیزش و بیداری ملتها قدرت سلاح ایمان و معنویات قاطع‌تر و مؤثرتر می‌باشد، مخصوصاً اگر از طریق دعوت و تبلیغ بتوانیم خیل مستضعفین را با این نوع مبارزه آشنا نموده و در عمل امکان پیروزی را به آنها نشان دهیم شاهد قیام خودجوش اقشار ملل مستضعف خواهیم بود. با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب اسلامی و تجربه به دست آمده، حقانیّت و صحت این سیاست به اثبات رسیده است. جهان و به ویژه جهان اسلام در این مدت شاهد چنین خیزشهایی می‌باشد. قیام ملل افغانستان، لبنان، الجزایر، مصر، فلسطین، سومالی و... از جمله این قیامها و

← هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی را که سر راه مستضعفین است از میان بردارند و در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب قیام کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین بر مستضعفین عالم ظلم کنند...» از بیانات امام‌خمینی در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ به نقل از صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۵۰.

۱. «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» ما اراده کردیم که منت گذاریم بر مستضعفین در زمین و آنها را پیشوایان خلق و وارث دیگران قرار دهیم، سوره قصص، آیه ۵.

خیزشهای خودجوش است.

۳. حراست از استقلال و تمامیت ارضی کشور جمهوری اسلامی

در اصل ۱۵۳ قانون اساسی یکی از اهداف مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی را همانا اتخاذ سیاستها و تدابیری برای «*حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور*» می‌داند و با توجه به همین امر قانون اساسی روی حفظ استقلال و تمامیت ارضی مکرراً و به عناوین مختلف تأکید خاص نموده و مفهوم استقلال را در معنای بسیط و ابعاد گوناگون آن به‌کار برده است تا راه را بر هر نوع غفلت و یا بی‌توجهی و یا سوءتعبیر ببندد.

از جمله در اصل نهم که خط‌مشی دولت جمهوری اسلامی را در این رابطه تعیین می‌نماید:

«در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر است و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه و یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادیها به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و نظامی و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند».[۱]

درست است که اسلام مرز نمی‌شناسد و آب و خاک برایش مطرح نیست ولی برای حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب اسلامی و همچنین دفاع از پایگاه اصلی انقلاب به عنوان ام‌القراء و تحقق اهداف جهانی خود امری ضروری و الزامی می‌داند که از هر نوع تجاوز و تعدی به کشور جمهوری اسلامی جلوگیری نموده و باید طوری عمل شود که فکر تجاوز به ذهن دیگران خطور نکند. در حقیقت با دفاع از مرزهای جمهوری اسلامی از مرزهای دارالسلام و یا دارالاسلام حراست نموده است.

۴. دفاع از حقوق مسلمانان

یکی دیگر از اهداف مهم کشور ما دفاع از حقوق همه مسلمانان جهان می‌باشد بدین

---

۱. *قانون اساسی در اصول دیگر از جمله اصول ۷۸ نیز روی حفظ تمامیت ارضی کشور تکیه کرده است:* **هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر اصلاحات جزیی با رعایت مصالح کشور به شرط اینکه یک طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب $\frac{۴}{۵}$ نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد.**

معنی که خود را متعهد و ملتزم می‌داند تا در هر گوشه‌ای از دنیا که به حق مسلمانی تجاوز و تعدی شود به‌عنوان نماینده حکومت اسلامی از حقوق آنها دفاع نموده و جلوی تجاوز و تعدی به آنها را در حد توان و قدرت خود بگیرد. چند ماه قبل از به ثمر رسیدن انقلاب خبرنگار رادیو تلویزیون آلمان از رهبر انقلاب در مورد احتمال کمک به مسلمانان روسیه شوروی استفسار می‌کند که ایشان در پاسخ اظهار می‌دارند:

«آنها برادران ما هستند. ما با تمام مسلمانان برادر هستیم و این یک اصل اسلامی است که هر مسلمانی باید به مسلمان دیگر کمک کند.»[۱]

۵. دعوت

از مهمترین و در حقیقت از ابتدایی‌ترین وظایف و اهداف حکومت اسلامی دعوت غیرمسلمین به اسلام می‌باشد. دعوت از احکام منصوصه اسلام جزء ضروریات دین است و در تقسیم‌بندی فقهی جزء مسایل عبادی محسوب می‌گردد. در قرآن در سوره نحل آیه ۱۲۵ آمده است: ***ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادهم باللتی هی احسن*** (دعوت کن مردم را به راه پروردگارت با حکمت و یا پند زیبا و مناظره کن با آنها از نیکوترین راه، به راستی که خداوند داناترین است نسبت به آنان که گمراه شدند و هم از داناترین است نسبت به حال هدایت یافتگان).

هیچ مسلمانی حق ندارد قبل از آنکه کفار را به پذیرش اسلام دعوت کند با آنان جنگ و جهاد نماید.[۲]

همانطور که اصلاح امور جامعه اسلامی با اعمال اصل امر به معروف و نهی از منکر میسر است طبیعتاً اصلاح جامعه بشری هم باید با همین اصل آغاز گردد و بنابراین دعوت دیگران به اصلاح و توصیه به اعمال نیک و گرایش به سوی حق تعالی جزیی از وظایف مجریان سیاست خارجی می‌باشد و این یک تکلیف دینی و سیاسی برای مسلمین و دولت اسلامی است و به همین جهت است که امام خمینی (ره) تکیه زیادی بر امر تبلیغات خارجی و صدور انقلاب می‌کنند تا بدین وسیله اجرای اصل دعوت تسهیل شود.

---

۱. صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۱.

۲. ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی اسلام، اصول سیاست خارجی، نشر ص. قم. ص ۳۵۸.

«ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می‌کنیم چرا که انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لااله الله بر تمامی جهان طنین نیفکند مبارزه هست و تا مبارزه هست در هر کجای جهان علیه مستکبرین ما هستیم».[۱]

بدیهی است که اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی نمی‌تواند جدای از اهداف نهایی اسلام که در جهان بشریت دنبال می‌کند باشد.

نویسنده کتاب فقه سیاسی اسلام اهداف مزبور را چنین بر می‌شمارد:

۱. تبلیغ جهان‌بینی توحید براساس آخرین وحی الهی و آسمانی به محمد بن عبدالله (ص)، (قرآن ـ سنت).

۲. اعتقاد به کرامت انسان و جانشینی او از خداوند در روی زمین.

۳. انهدام و تخریب مبانی تفکر نژادپرستی و نژادگرایی و از بین بردن تبعیضات نوعی و نژادی.

۴. نفی تجزیه بشریت از طریق مرزهای جغرافیایی و اقلیمی.

۵. نابودی هرگونه ظلم و ستم و برقراری نظام عدل و قسط و برادری و اخوت.

۶. تأسیس حکومت واحد جهانی بر مبنای شریعت و قوانین اجتماعی اسلام.[۲]

به طور خلاصه می‌توان گفت اصول مطرح شده فوق که از اهداف تغییرناپذیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشند که تا تحقق حاکمیت الله بر سراسر جهان باید مورد توجه دولتمردان بوده و در جهت نیل به آنها اتخاذ سیاستها و روشهای اسلامی و در عین حال با توجه به واقعیات جهان خارج مجاهدت و تلاش نمایند.

اجرای اهداف مزبور تنها در چارچوبه اصل معروف نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی امکان‌پذیر می‌باشد که ذیلاً به بررسی آن می‌پردازیم.

اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی

«از همان بدو انقلاب و از قبل و از بدو انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می‌شد مسیر، مسیر انبیاء بود، مسیر راه «مستقیم، نه شرقی، نه غربی» بوده و جمهوری اسلامی بوده و تاکنون هم ملت ما به همان مسیر باقی است».[۳] امام‌خمینی

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶۶.

۲. ابوالفضل شکوری، همان منبع، ص ۴۳۲ـ۴۳۱.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی ۶۰/۶/۱۱.

اگرچه از آغاز پیروزی انقلاب و حتی قبل از آن در دوران شکل‌گیری انقلاب اصل فوق به صورت شعار و سیاست حاکم بر نظام جمهوری اسلامی به تواتر مطرح و مورد توجه مردم بوده است، اما یک تعریف علمی دقیقی چه از نظر فقهی و چه از نظر سیاسی از آن به عمل نیامده و تعیین و تدوین نشده است. این عدم تعریف دقیق اغلب موجب اشتباهاتی در برداشت از اصل فوق شده است. به عنوان مقال برای برخی از مردم این ابهام به وجود آمد که داشتن هر نوع رابطه اعم از رابطه سیاسی و اقتصادی با کشورهای مختلف وابسته به دو بلوک شرق (سابق) و غرب از طرف جمهوری اسلامی را عدول و انحراف از اصل نه شرقی، نه غربی، تلقی نمایند. حتی برای خارجیها نیز این اصل کاملاً روشن نشده بود و هر کس به فراخور حال و بینش خود برداشت متفاوتی از آن می‌نمود.

نایب رئیس مجلس اعلای شیعه لبنان آن را به معنای همکاری با جهان غرب و شرق و در جهت مصالح مردم و انقلاب می‌داند.

«اسلامی بودن انقلاب ایران این است که این انقلاب نه شرقی و نه غربی است و معنی آن این است که این انقلاب بر مبنای مصلحت حقیقی مردم با جهان شرق و جهان غرب همکاری خواهد کرد و این همکاری صرفاً به خاطر ملت و مردم این انقلاب است نه از نقطه نظر منافع سرمایه‌داری غرب و یا سرمایه‌داری شرق.»[1]

و یا اینکه جلال الدین فارسی معتقد به این نیست که این نوعی دشمنی و خصومت با شرق و غرب را می‌رساند بلکه از آن به عنوان یک شیوه و روش یاد می‌کند.

«نه شرقی و نه غربی ویژگی جمهوری اسلامی را مشخص می‌سازد نه سیاست خارجی را... و آن نشان‌دهنده دشمنی با شرق و غرب نیست بلکه نشان‌دهنده روشها و شیوه‌های ما در سیاست خارجی است که نه به صورت شرقی‌ها است و نه به صورت غربی‌ها».

اگرچه اصل مزبور بیشتر در بررسی سیاست خارجی کشور عنوان و مطرح شده است به نظر می‌رسد که محدود به سیاست خارجی نبوده بلکه در اعمال سیاستهای داخلی نیز به منظور عدم اقتباس از شیوه‌های زندگی شرقی و غربی مصداق پیدا می‌کند.

---

۱. مجله سروش، ش ۱۳۳.

امام خمینی (ره) در پیام افتتاحیه اولین دوره مجلس شورای اسلامی توصیه کردند:

«سیاست نه شرقی، نه غربی را در تمام زمینه‌های داخلی و در روابط خارجی حفظ کنید.»[1]

ولی با توجه به موضوع مورد بحث، بررسی ما محدود به مصادیق آن در سیاست خارجی خواهد بود. اگرچه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و متلاشی شدن بلوک شرق این سئوال مطرح شده که آیا واقعاً اصل نه شرقی، نه غربی همچنان اعتبار و مصداق خواهد داشت یا موضوعیت خود را از دست داده است. همانطور که متعاقباً خواهیم دید اصل مزبور ضرورتاً ارتباطی با بقاء و دوام بلوکهای شرق و غرب ندارد.

به نظر می‌رسد که اصل «***نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی***» را می‌توان به‌عنوان یک چارچوبه تئوریک در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مورد توجه قرار داده و برای اعمال آن لازم است مفاهیم دقیق آن از نظر فقهی (ایدئولوژیکی) و سیاسی (بین‌المللی) بررسی نموده و ضوابط و جوانب آن را مشخص نمائیم.

الف. از نظر فقهی (ایدئولوژیکی)

۱. اصل ولایت

اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی از دو قسمت تشکیل شده است که بخش اول آن (نه شرقی، نه غربی) حالت نفی و بخش دوم (جمهوری اسلامی) حالت اثباتی اصل مزبور را بیان می‌کند. به عبارت ساده، مفهوم ایدئولوژیکی این اصل، نفی سلطه و حاکمیت سیاسی و مکتبی شرق و غرب و برقراری حاکمیت و ولایت نظام اسلامی بر جامعه می‌باشد و این اصل دقیقاً در راستای اصل ولایت می‌باشد که در فقه اسلامی جایگاه ویژه خود را دارد.

شهید مطهری در کتاب ولاء و ولایتها با استناد به قرآن از دو نوع ولاء[2] مثبت و منفی صحبت می‌کند. یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند نوعی از ولاء را نپذیرند و ترک کنند و از طرف دیگر دعوت شده‌اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند.

---

۱. صحیفه نور، جلد ۱۲، صفحه ۱۲۲.

۲. *معنی اصلی ولاء قرارگرفتن چیزی درکنار چیز دیگری است به نحوی که فاصله درکار نباشد و در همین راستا، ولاء به معنای قرب و نزدیکی، دوستی و یاری، تصدی امر و تسلط به کار رفته است. (ولاء و ولایتها، شهید مطهری، ص ۹-۷).*

در رابطه با ولاء منفی قرآن کریم مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیرمسلمانان را بپذیرند سخت برحذر داشته است، و اینکه مسلمانان نباید از دشمن غافل شوند. به عبارت دیگر ولاء منفی در اسلام این است که یک مسلمان همواره در مواجهه با غیر مسلمان باید بداند که با اعضاء یک پیکر بیگانه مواجه است و نباید ولایت را بپذیرد. البته این بدان معنا نیست که جامعه اسلامی رابطه سالم و حتی حسنه با جوامع غیراسلامی نداشته باشد بلکه باید در عین داشتن روابط حسنه از پذیرش ولایت و حاکمیت آنها احتراز نموده و همواره با آنها مانند جوامع بیگانه رفتار نماید.

در قرآن‌کریم در آیات متعددی صراحتاً در رابطه با ولاءمنفی دستور اکید داده شده است:

«یا ایها الذین آمنو لا تتخذو عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالموده و قد کفرو بما جائکم من الحق»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را ولی نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقی که شما را آمده است کافر شده‌اند».

تا آنجا که می‌فرماید:

«ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطو الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء و ودّوا لو تکفرون»

«اگر به شما دست یابند دشمنانتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می‌گشایند و دوست دارند که کافر شوید.» [1]

در این آیات و آیات دیگر[2] قرآن کریم بر لزوم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این می‌داند که آنها دوست دارند دیگران را نیز به کیش و آئین خود در آورند. همه اینها ایجاب می‌کند که روابط مُسلِم با غیرمسلم محتاطانه باشد. مسلمان از خطر غافل نماند، فراموش نکند که عضو یک جامعه توحیدی است و آن غیرمسلم عضو یک پیکر و جزو یک اجتماع دیگر است. البته هیچ یک از آنها ایجاب نمی‌کند که مسلمان با غیرمسلمان به کلی قطع ارتباط کند، روابط اجتماعی و اقتصادی و احیاناً سیاسی نداشته باشد.

---

۱. سوره ممتحنه، آیات ۱-۲.

۲. به آیات ۱۴ سوره انعام، ۱۰ سوره شوری، ۲۶ سوره کهف، ۴۱ سوره عنکبوت و ۵۶ سوره مائده رجوع کنید.

ولی این نوع روابط منوط به انطباق آنها با مصالح کلی جامعه اسلامی می‌باشد.

۲. قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین

براساس این قاعده خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ‌گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را باز نگذارده و هرگونه راه تسلط کافرین بر مسلمین را بسته است. پس کافر در هیچ زمینه نمی‌تواند شرعاً مسلط بر مسلمانان باشد. به عبارت دیگر هرگونه رابطه و اعمالی که منجر به تفوق کافر بر مسلمین باشد انجام دادن آن بر مسلمین حرام می‌باشد.

اگر یک قرارداد سیاسی و اقتصادی و اگر یک مقاوله‌نامه نظامی و حتی فرهنگی به‌عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمین تلقی شود بر اساس قاعده نفی‌سبیل قرارداد و مقاوله‌نامه مزبور باطل می‌باشد. جالب اینکه وجوب رعایت وفای به عهد «*اوفوا بالعهود*» در امر قاعده نفی‌سبیل منسوخ می‌گردد و به همین دلیل نفی سبیل از قواعد ثانویه فقهی محسوب می‌گردد. بدین معنی که در صورت انعقاد قراردادی میان مسلمین و غیرمسلمانان به محض اینکه کشف شود این قرارداد به زیان جامعه اسلامی است قاعده نفی‌سبیل خود به خود آن را لغو و باطل می‌سازد. در نتیجه نفی‌سبیل به معنای بستن هرگونه راه تسلط غیرمسلم نسبت به مسلمین است.

قرآن کریم در آیه ۱۴۱ سوره نساء نفی‌سبیل را تأکید کرده است. «*و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا*. هرگز خداوند (نه در گذشته و نه در آینده) برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط را باز نگذاشته و باز نخواهد نمود».

امام خمینی در تحریرالوسیله اشعار می‌دارند:

«اگر روابط تجاری با کفار موجب ترس بر حوزه اسلام شود ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب می‌شود. در اینجا فرقی میان استیلاء سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد. اگر روابط سیاسی که بین دولتهای اسلامی و دول بیگانه بسته می‌شود و برقرار می‌گردد موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی اینها گردد برقراری روابط حرام است و پیمانهایی که بسته می‌شود باطل است و بر همه مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی این چنانی

هر چند به وسیله مبارزه منفی باشد».[۱]

مدرک و دلیل دیگر قاعده فقهی نفی سبیل کفار بر مسلمین حدیث اعتلا است که از پیغمبر اسلام روایت شده است.

«*الاسلام یعلو و لا یعلی علیه و الکفار بمنزلة الموتی لا یحجبون و لا یورثون* (اسلام همیشه علو و برتری نسبت به سایر ملل و مکاتب را دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافرین به منزله مرده‌ها هستند)».[۲]

یکی دیگر از موارد و نتایج قاعده نفی سبیل مسأله شوری و مشاوره و استشاره می‌باشد. طبق این قاعده مسلمان نباید نسبت به امور مربوط به سرنوشت مسلمین از کافران طلب مشورت نماید و به همین دلیل است که قانون اساسی استخدام مشاورین نظامی خارجی را مطلقاً منع نموده و برای مسایل غیرنظامی موکول به تصویب مجلس شورای اسلامی کرده است.[۳]

با توجه به دو اصل فقهی فوق‌الذکر جمهوری اسلامی برتری و سلطه بر قدرت بیگانه از جمله دو ابرقدرت شرق و غرب را نفی نموده و به طور کلی با امر سلطه‌جویی آنها در جهان سیاست و مکتب مبارزه می‌نماید.

شهید مطهری در این رابطه می‌گوید: «اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقلی زندگی کنند و نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند. هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند گردد که قرآن می‌خواهد جامعه مسلمانان برتر از دیگران باشد. و هیچ سلطه و ولایتی جز ولایت خدا را نپذیرند. «*و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین*»[۴] (سست نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید شما برترید). در آیه

---

۱. *تحریرالوسیله*، امام خمینی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. *القواعد الفقهیه*، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۷۰، آیت الله بجنوردی، به نقل از ابوالفضل شکوری، *فقه سیاسی اسلام*، *اصول سیاست خارجی*، ص ۳۹۰.

۳. اصل ۱۴۶، استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هر چند به عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز باشد ممنوع است.

اصل ۸۲، استخدام کارشناسان خارجی از طرف دولت ممنوع است مگر در موارد ضرورت با تصویب مجلس شورای اسلامی.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

دیگر «*محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم*»[۱] (خداوند مسلمین را توجه می‌دهد که مراقب مکر دشمنان باشند که آنها در هر زمان سعی دارند ولاء منفی را تبدیل‌به اثباتی و ولاء اثباتی را تبدیل به منفی نمایند). یعنی همه سعی‌شان این است که روابط مسلمین با غیرمسلمین روابط صمیمانه و روابط خود مسلمانان به بهانه‌های مختلف از آن جمله تحریک اختلافات فرقه‌ای روابط خصمانه باشد.

۳. اصل توحید

برای درک این اصل و تطبیق آن با اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی بهترین بیان را حضرت امام (ره) در دوران شکل‌گیری انقلاب داشته‌اند که عیناً نقل می‌گردد. امام خمینی در مصاحبه‌ای که قبل از انقلاب با خبرنگار تایمز لندن داشتند در قبال سؤال اینکه اعتقادات شما چیست؟ ایشان چارچوبه کلی نظامی که ایده‌آل جامعه اسلامی است و تنها نوع ولایتی که می‌توان پذیرفت با تکیه بر اصل توحید چنین ارایه می‌کنند:

«... اعتقادات من و همه مسلمین همان مسایلی است که در قرآن‌کریم آمده است و با پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان به حق بعد از آن حضرت بیان فرموده‌اند که ریشه و اصل همه آن عقاید که مهمترین و با ارزش‌ترین اعتقادات ماست، اصل توحید است. مطابق این اصل ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوامل موجود و انسان، تنها ذات مقدس خدایتعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می‌آموزد که *انسان، تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد*». بر این اساس هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و یا ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید و از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگزاری برای بشر تنها در اختیار خدای متعال است،

---

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر فرموده است و سعادت و کمال انسان و جوامع، تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیاء به بشر ابلاغ شده است و انحطاط و سقوط بشر به علت سلب آزادی او و تسلیم در برابر انسانهاست. بنابراین انسان باید علیه این بندها و زنجیرهای اسارت و در برابر دیگرانی که به اسارت دعوت می‌کنند قیام کند و خود و جامعه خود را آزاد سازد تا همگی تسلیم و بنده خدا باشند و از این جهت است که مبارزات اجتماعی ما علیه قدرتهای استبدادی و استعماری آغاز می‌شود و نیز از همین اصل اعتقادی توحید ما الهام می‌گیریم که همه انسانها در پیشگاه خداوند یکسانند، او خالق همه است و همه مخلوق و بنده او هستند....».[۱]

برای تحقق و حراست از چنین نظامی است که امام علی‌رغم فشار لیبرالها برای قبولاندن جمهوری دمکراتیک اسلامی و آن هم به منظور جلب رضایت غربیها اعلام کردند که:

«من به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد رأی می‌دهم».[۲]

به طور خلاصه می‌توان از این مبحث چنین نتیجه گرفت که رعایت و اجرای اصل «**نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی**»، و استقرار حاکمیت آن در نظام اسلامی بر پایه اصول فقهی ذکر شده در بالا می‌باشد و هیچ نظامی نمی‌تواند ادعای حکومت اسلامی کند در حالی که با وابستگی به شرق و غرب امر ولایت و سلطه غیرمسلمان را پذیرفته و یا در مقابل سلطه‌گران و مستکبرین خاموش بنشیند.

ب. از نظر سیاست بین‌الملل

برای درک هر چه بهتر اصل مزبور از دیدگاه سیاست بین‌الملل لازم است ابتدا زمینه تاریخی و بین‌المللی روابط حاکم بر جهان امروز را که نهایتاً منجر به طرح اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی شد بررسی نماییم تا در مقایسه با مواضعی که سایر کشورها در صحنه روابط بین‌الملل اتخاذ کرده‌اند جایگاه اصل مزبور بهتر تمیز داده شود.

در طول قرون متمادی و مخصوصاً در دو قرن ۱۸ و ۱۹ و تا قبل از جنگ جهانی دوم

---

۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۷-۱۶۶.
۲. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۲۲.

اصل تعادل قوا در روابط میان کشورهای راقیه دنیا علی‌الخصوص در اروپا به عنوان تنها وسیله حفظ وضع موجود و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی پذیرفته و اعمال شده بود. بدین معنی که در غیاب یک قدرت جهانی که بتواند امنیت و صلح را با اعمال قدرت و زور و تنبیه متجاوز به حقوق دیگران برای همه دول کوچک و بزرگ حفظ نماید تنها وسیله بقاء و حفظ صلح را جلوگیری از ایجاد یک قدرت برتر با توسل به اصل تعادل قوا می‌دانستند. زیرا در دنیایی که اخلاقیات و روح معنویات و مذهب حاکم نیست یک دولتی که از نظر نیروی نظامی به یک نوع برتری می‌رسد انگیزه‌های وسوسه‌آمیز توسعه‌طلبی و سلطه بر قدرتهای کوچکتر در وی ایجاد شده و آتش جنگ را برمی‌افروزد. لذا دولتهای دیگر با اعمال اصل تعادل قوا سعی می‌کردند که از ایجاد چنین قدرتی جلوگیری نمایند و در صورت پیدایش آن با اتخاذ سیاستهای خاص از قبیل تشکیل اتحادیه‌ها و ائتلافات و حتی توسل به جنگ برتری قدرت مزبور را جبران نمایند. دولت انگلیس با توجه به مشکلات و ضعفی که از نظر طبیعی و جغرافیایی دچار بوده است همواره سعی می‌نمود با توسل به اصل تعادل قوا و اتخاذ سیاستهای مکارانه موجودیت و منافع خود را در جهان حفظ نماید و به همین دلیل انگلیس در طول تاریخ رل مهمی را در حفظ تعادل قوای میان دولتهای اروپایی بازی کرده است. در این رابطه فردریخ گنتر می‌گوید:

«اگر دولتهای اروپایی باید از طریق اعمال سیاستهای معمولی حفظ شده و تداوم داشته باشند، هیچ یک از این دولتها هرگز نباید آن قدر قوی شوند که قادر باشند بقیه دولتها را مجبور به تمکین نماید».[1]

چرچیل از سیاست تعادل قوا به‌عنوان یک دکترین اساسی در سیاست خارجی انگلیس در ۱۹۳۶ یاد می‌کند.[2] به طوری که می‌توان تئوری تعادل قوا را به‌عنوان یک راهنمای سیاستمدار و یک تئوری انگلیسی دانست. درباره مفاهیم این اصل بحثهای زیادی شده که خارج از این مقال می‌باشد ولی به‌طور طبیعی باید گفت که تعادل قوا برای جلوگیری از برتری و سلطه یک قدرت می‌باشد و هر کشوری برای حفظ تعادل قوا باید

1. J.E.Dougherty/R.L.Pfaltzgraph, Jr, Contending Theories of International Relations, Lippincott Company, 1971, p. 33.

2. Ibid, p. 34.

آمادگی دخالت نظامی و یا ورود در یک ائتلاف جدید و فوری داشته باشد و این کار را بدون توجه به تفاهمها و مواضع ایدئولوژیک، منافع اقتصادی و اوضاع احوال سیاسی داخلی باید انجام دهد.

شیوه و سیاست مزبور به‌طور جدّی و اساسی میان قدرتهای بزرگ حمایت و تعقیب شده بود و اغلب جنگها، ائتلافات، اشغال نظامی، تقسیم کشورها، معاملات سیاسی و دیپلماتیک، عقد قراردادهای صلح، رقابتهای تسلیحاتی و غیره در چارچوبه تئوری مزبور انجام می‌شد. در اتخاذ این سیاست کشورهای کوچک همواره قربانی تفاهمهای قدرتهای بزرگ می‌شده و هیچ‌گونه امیدی به حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود نداشتند مگر اینکه در چارچوبه تضاد قدرتهای بزرگ بتوانند موجودیت خود را حفظ نمایند و اغلب ناچار می‌شدند خود را تحت‌الحمایه یکی از قدرتهای بزرگ قرار دهند.

بعد از جنگ جهانی دوم و اختراع سلاحهای هسته‌ای که ابتدا در انحصار آمریکا و سپس در اختیار شوروی قرار گرفت و ضعفی که در اثر این جنگ دچار قدرتهای بزرگ اروپایی مانند آلمان، فرانسه و انگلیس شد دو ابرقدرت نظامی آمریکا و شوروی با مواضع ایدئولوژیکی و سیاسی متفاوت و بعضاً متضاد در صحنه روابط بین‌المللی با نام ابرقدرت شرق (شوروی) و ابرقدرت غرب (امریکا) ظهور کردند که هیچ قدرت سومی از نظر نظامی امکان رقابت با آنها را نداشت. نتیجتاً اصل تعادل قوا محدود به موازنه قدرت حول محور دو ابرقدرت شرق و غرب گردید و برای قدرتهای کوچکتر راهی جز الحاق و تحت حمایت قرار گرفتن یکی از دو ابرقدرت باقی نگذاشتند و با توجه به تفاوتهای سیاسی و ایدئولوژیکی دو ابرقدرت به‌طور طبیعی کشورهای با سیستم سرمایه‌داری و دمکراسیهای نوع غربی زیر چتر ابرقدرت غرب (ایالات متحده امریکا) جمع شده و تشکیل بلوک غرب را دادند و کشورهای با سیستم سوسیالیستی جبراً و یا به اختیار تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته و بلوک شرق را تشکیل دادند و نوع سیستم دو قطبی بر روابط بین‌الملل حاکم شد.

بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد میان دو ابرقدرت اعتقاد زمامداران در هر دو کشور مانند استالین نخست‌وزیر روسیه شوروی و جان فاستردالس وزیر امور خارجه دولت آمریکا این بود که کشورهای کوچک راهی جز الحاق به یکی از دو بلوک ندارند و به اعتقاد هر دو و به اصطلاح معروف (هر کشوری که با ما نیست بر

علیه ما است) سعی می‌کردند با ایجاد اتحادیه‌های نظامی و سیاسی حوزه نفوذ و اقتدار خود را گسترش دهند.

در این میان با بیداری ملتهای تحت ستم و مبارزات استقلال‌طلبانه مردم مستعمرات کشورهای جدید از جمله هند، اندونزی، غنا و مصر که هم از لحاظ فرهنگی و هم از لحاظ ایدئولوژیکی و سیستم اقتصادی با دو بلوک شرق و غرب تفاوتهای اساسی داشتند ظهور کردند. کشورهای مزبور علی‌رغم فشارهای وارده بر آنها برای الحاق به یکی از دو بلوک راه جداگانه‌ای را پیموده و کنفرانس کشورهای غیرمتعهد را در دهه ۵۰ تشکیل و گروه کشورهای غیرمتعهد را تشکیل دادند که براساس آن کشورهایی که مایل به حفظ استقلال و حاکمیت خود بوده و علاقمند به ورود به بلوک‌بندیهای نظامی دو بلوک غرب و شرق نیستند می‌توانند در گروه کشورهای غیرمتعهد وارد شوند. اگرچه در ابتدا این سیاست از طرف هر دو ابرقدرت با بی‌توجهی و بی‌اعتقادی مواجه شد ولی با پایان گرفتن دوران جنگ سرد و اعلام تز همزیستی مسالمت‌آمیز فکر حضور کشورهای غیرمتعهد و خارج از بلوک‌بندی دو ابرقدرت مورد پذیرش آنها نیز قرار گرفت.

اصل عدم تعهد در حقیقت یک اصل تدافعی و انفعالی در قبال اصل دو قطبی شدن جهان و بلوک‌بندی نظامی حاکم بر روابط بین‌الملل بود به هیچ عنوان به معنای ایجاد قدرت و قطب جداگانه ثالثی مطرح نگردید. این اصل، بلوک‌بندی شرق و غرب را نه تنها مورد سؤال قرار نداده و با آن به مبارزه برنخاسته بلکه به‌عنوان یک واقعیت موجود در جهان (هرچند که غیرعادلانه باشد) پذیرفته ولی برای حفظ استقلال، فرهنگ و موجودیت خود تز عدم تعهد را عنوان و تعقیب می‌کردند و در عمل نیز نشان داده شد که با توجه به کلی و مبهم بودن اهداف کنفرانس، عضویت در کنفرانس کشورهای غیر متعهد نتوانست از وابستگی‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بسیاری از دول مذکور بکاهد و با توجه به اینکه تنها شریط عضویت در کنفرانس مزبور عدم عضویت رسمی در بلوک‌بندیها و اتحادیه‌های نظامی شرق و غرب بود کشورهایی در این کنفرانس حضور یافته‌اند که وابستگی آنها به شرق و غرب در ابعاد گوناگون بدیهی و آشکار بوده است از جمله کشورهای مصر، عربستان سعودی، اردن، کوبا و افغانستان زمان اشغال توسط روسیه شوروی را می‌توان نام برد.

البته اصول دیگری نیز به صورت پراکنده در روابط بین‌الملل توسط بعضی کشورها

اتخاذ شده است که به آنها نیز اشاره می‌گردد.

۱. **اصل بی‌طرفی.**[1] بر اساس این اصل دولتهای بی‌طرف داوطلبانه (مانند سوئیس) و یا الزاماً (مانند اتریش) از اتخاذ هر نوع موضعی در قبال مسایل سیاسی بین‌الملل خودداری می‌نمایند. حتی از ورود به مجامع بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد که نیاز به اتخاذ مواضع دارد احتراز می‌جویند.

۲. **اصل موازنه منفی.**[2] این اصل که در ایران به ویژه در دوران نفوذ قدرتهای بزرگ و قبل از کودتای ۲۸ مرداد توسط رهبران نهضت ملی مطرح و به‌عنوان اصل حاکم بر روابط خارجی کشور مورد توجه و استفاده قرار می‌گرفت به این معنا است که بدون پذیرش سلطه و وابستگی به یکی از قدرتهای بزرگ از تضاد آنها در جهت حفظ استقلال و منافع ملی می‌توان بهره‌برداری نمود.

۳. **اصل موازنه مثبت.**[3] تفاوت این اصل با اصل موازنه منفی این است که در این سیستم با دادن امتیازاتی به هر یک از قدرتهای بزرگ اصل توازن قوا رعایت گردد.

و اما اصل «*نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی*» با توجه به مفاهیم فقهی و ایدئولوژیکی آن و براساس اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی در قبال اصول حاکم بر نظام بین‌المللی پدیده‌ای نو و کاملاً متفاوت از همه اصول مطروحه فوق می‌باشد. زیرا که:

۱. اصل مزبور نه تنها تز تعادل قوا را برای حفظ صلح جهانی مطرود و مردود می‌داند بلکه آن را اصلی ظالمانه و تنها برای حفظ منافع قدرتهای بزرگ و استعمارگر می‌داند و تاریخ هم نشان داده است که این تز نتوانسته است حتی صلح جهانی مطلوب آنها را حفظ نماید.

۲. جمهوری اسلامی اصل دو قبطی شدن جهان و حفظ تعادل بین دو ابرقدرت را کلاً مردود دانسته و از دیدگاه خود به دو ابرقدرت به‌عنوان مجموعه واحدی از استکبار جهانی که حقوق ملل محروم و مستضعف حتی ملتهای خودشان را پایمال می‌کنند نگاه می‌کند.

۳. جمهوری اسلامی نه تنها وابستگی به هیچ یک از ابرقدرتها را منطقی و اصولی

---

1. Neutrality.
2. Negative Equilibrium.
3. Positive Equilibrium.

نمی‌داند و سیاست عدم تعهد را در این محدوده پیروی می‌کند بلکه برای از بین بردن نظام موجود حاکم بر روابط بین‌المللی تلاش و مبارزه می‌کند.

و به‌طور خلاصه اصل «*نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی*» دارای ویژگیهای خاص خود می‌باشد زیرا که برخلاف تز عدم تعهد حالت تدافعی و انفعالی نداشته بلکه با اتخاذ سیاستی تهاجمی فعال و پویا بر علیه استکبار جهانی از هر نوع مبارزه می‌کند و همچنین اعتقاد به حکومت واحد جهانی تحت لوای اسلام دارد و تز تعادل قوا را در حفظ صلح و برقراری عدالت جهانی غلط و مردود می‌شناسد.

با فروپاشی روسیه شوروی و بلوک‌بندی شرق و به دنبال طرحهای پروسترویکا و گلاسنوست گورباچف و پایان دوره جنگ سرد، این سؤال مطرح گردید که آیا اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی موضوعیت خود را از دست نداده است؟ و آیا ضرورت بر بازنگری مجدد بر این اصل نمی‌باشد؟

در پاسخ باید گفت که با توجه به محتوای این اصل از نظر فقهی و سیاست بین‌الملل آن‌طورکه در این فصل تشریح گردید تحولات سیاسی اخیر هیچ‌گونه تغییری در این اصل از نظر محتوی و مبنا نداده و همچنان به عنوان یک اصل پذیرفته شده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی جایگاه ویژه خود را دارا خواهد بود.

فصل دوم

روشها و چگونگی تنظیم سیاست خارجی

همان‌طور که قبلاً گذشت در راستای اهداف سیاست خارجی و به منظور پیاده کردن اهداف مزبور در صحنه روابط بین‌الملل اتخاذ سیاستها و شیوه‌های اصولی و منطقی با توجه به واقعیات موجود در جهان خارج از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و ضرورت دارد به آنها بپردازیم.

از مهمترین، ظریف‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین حوزه سیاست خارجی یک دولت اتخاذ روشها و سیاستها و همچنین تصمیمات متناسب و به موقع سیاست خارجی در قبال جامعه جهانی می‌باشد که به آن هنر دیپلماسی هم می‌گویند. یک دولت و یا یک مسؤول سیاست خارجی باید در تدوین سیاست خارجی کشور همواره و همزمان مسایل مهم زیر را مدنظر داشته باشد:

۱. در هر تصمیم‌گیری و اتخاذ مواضع سیاست خارجی توجه به اهداف نظام و اقدام در راستای تحقق اهداف مزبور از مسایل اساسی بوده و در هیچ شرایطی در خلاف جهت آنها اقدامی صورت ندهد.

۲. در عین حال باید امکانات و توانمندی نظام خود را به عبارت دیگر اهرمهای اجرایی موجود در پیشبرد تصمیمات اتخاذ شده را در نظر داشته باشد. اتخاذ تصمیمات و روشهای غیرقابل حصول حالتی شعارگونه و غیرعقلانی خواهد داشت و طبیعتاً ارزش و بهای لازم را در روابط بین‌المللی نداشته و مؤثر هم نخواهد بود.

۳. از آنجا که هر تصمیم سیاست خارجی احتمالاً با عکس‌العمل‌های متفاوت و بعضاً نامساعد مواجه می‌گردد، تصمیم‌گیرندگان باید در عین شناخت متناسب از ماهیت و توانمندی بازیگران روابط بین‌المللی قادر باشد عکس‌العمل آنها را پیش‌بینی نموده و با ارزیابی و در نظر گرفتن آن واکنش‌ها اتخاذ تصمیم نماید.

۴. شرایط تصمیم‌گیری زمانی مشکل‌تر خواهد شد که تصمیم‌گیر سیاست خارجی با تربیت اسلامی با دنیایی از روابط دیپلماتیک روبرو می‌شود که قرنها بر مبنای روحیات و

سیاستهای ماکیاولی رشد و پرورش یافته و دروغ، مکر و حیله و قلب واقعیتها امری عادی و پذیرفته می‌باشد و بخواهد در عین حال که به چنین روشهای مذمومی آلوده نگردد و با حفظ صداقت اتخاذ موضع و تصمیم نماید نیاز به تدبیر، نبوغ و تسلط بیشتری دارد.

۵. و بالاخره کشور و نظامی که دارای اهداف جهانی و مافوق ملی مانند جمهوری اسلامی می‌باشد نقش تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی باز هم از اهمیت و ظرافت بیشتری برخوردار می‌باشد.

با توجه به مراتب یاد شده فوق امکان تئوریزه کردن و تدوین روشهای مزبور در قبال بازیگران نظام بین‌الملل و بحرانهای غیرقابل پیش‌بینی امری مشکل بلکه غیرممکن خواهد بود و ما هم نه مدعی هستیم و نه در صدد هستیم که چنین اقدامی بنماییم به‌ویژه که با تحولات روزمره و تغییراتی که در ساختار دولتهای مختلف و حوادث و اتفاقات غیرقابل پیش‌بینی امکان ارایه خط‌مشی مستمر و طولانی ممکن نیست بلکه تنها کاری که می‌توان کرد با دسته بندی بازیگران و توجه کامل به رعایت اصول و اهداف حاکم بر نظام جمهوری اسلامی به ارایه نوعی راهکارهای کلی بسنده نماییم.

همانطورکه در تعریف سیاست خارجی آمده و از نام آن هم پیدا است حوزه عملکرد سیاست خارجی جهان خارج و صحنه روابط بین‌الملل بوده و نحوه چگونگی روابط یک کشور از جمله جمهوری اسلامی را با نهادهای موجود در جهان خارج از قبیل دولتها، سازمانهای بین‌المللی، نهضت‌های آزادیبخش، اشخاص حقیقی و حقوقی خارجی و از جمله شهروندان سایر کشورها تنظیم می‌نماید. با گسترش روزافزون ارتباطات در جهان علاوه بر دولتها، نهادهای مختلف و متعددی ظاهر شده که از مرزهای یک کشور عبور کرده و وجهه بین‌المللی یافته‌اند از جمله می‌توان از شرکتهای چند ملیتی، احزاب سیاسی بین‌المللی اتحادیه‌های بین‌المجالس و... نام برد. مع‌هذا در یک طبقه‌بندی ساده می‌توان همه نهادهای مزبور را با توجه به ویژگیهای متمایز و خاص آنها در سه گروه و در سه سطح مختلف تحلیلی تقسیم‌بندی کرده و برخورد جمهوری اسلامی را با هریک از آنها مشخص نمود. نهادهای سه‌گانه مزبورکه در سیاست خارجی هر کشوری مورد توجه بوده ودر قبال آنها سیاستهای مشخصی را باید اتخاذ نمود عبارتند از: ملتها، دولتها و سازمانهای بین‌المللی.

۱ـ ملّتها

اکثر دولتها که دارای اهداف سیاست خارجی محدودی می‌باشند کمتر به ملتها به‌عنوان یک نهاد مستقل توجه دارند و آنها را تابعی از دولتها دانسته و عامل فعالی در صحنه روابط بین‌المللی به شمار نمی‌آورند. برخورد دولتها با افراد و گروههای غیردولتی بیگانه تنها در محدوده مسایل مربوط به روابط حقوقی آنها دیده شده که آن هم موضوع حقوق بین‌الملل خصوصی می‌باشد. ولی دولتهایی که دارای اهداف گسترده بین‌المللی مخصوصاً در بعد ایدئولوژیک می‌باشند به توده‌های مردم سایر کشورها توجه خاص دارند و جمهوری اسلامی نیز با توجه به اهداف جهان‌شمول انقلاب اسلامی از این امر مستثنی نمی‌تواند باشد.

از دیدگاه اسلام توده‌های عظیم مردم که تشکیل‌دهنده ملتها هستند به‌عنوان ابناء بشر ذاتاً بی‌گناه شناخته شده و دارای کرامت‌های انسانی هستند و ذاتاً روحیه استکباری و طغیان نداشته و چنانچه در جو تبلیغاتی و آموزشی سالم قرار گیرند آمادگی پذیرش حقایق را دارا می‌باشند اعم از اینکه این ملتها در کشورهایی زندگی کنند که دولتهایشان دارای سیاست استکباری بوده و یا در سرزمینهای استثمار شده و تحت ستم باشند. به عبارت دیگر ملتها همیشه توسط اقلیت محدود حاکم به استضعاف کشیده می‌شوند و همانطور که ملتهای تحت ستم در آفریقا و آسیا توسط دولتهای مستکبر و استعمارگر تحت فشار و ظلم قرار دارند ملتهای آنها هم با درجاتی متفاوت تحت ستم و استضعاف[1] حکام جائز خود می‌باشند. بنابراین جمهوری اسلامی بر اساس این دیدگاه به همه ملل به دیده رحمت و محبت نگاه می‌کند و خصومت و عنادی با هیچ‌یک از آنها نداشته و همانطور که گفته شد امید اصلی خود را در مبارزه با استکبار جهانی به خیزش توده‌های مردم بسته و با توجه به نیاز آنها سعی در آموزش و افزایش آگاهی آنها نماید. در حقیقت این توده‌های مردم هستند که هدف اصلی صدور انقلاب می‌باشند.

تجربه تاریخ نیز نشان داده است هر زمان که توده‌های مردم در اثر فشار و استثمار اعمال شده توسط اقلیتی که ابزار قدرت و زور را در دست داشته‌اند به تنگ آمده و آگاهی لازم را پیدا کرده‌اند دست به قیام زده‌اند. معمولاً نهضتها، شورشها و انقلابها زمانی شکل می‌گرفته است که شرایط زندگی به حد غیرقابل تحمل می‌رسیده است.

---

۱. در اینجا منظور از به کار بردن اصطلاح «استضعاف» اعم بوده و شامل هر نوع استضعاف مادی، معنوی، فرهنگی و سیاسی می‌باشد.

با نگاهی به تاریخ گذشته و وضعیت فعلی جوامع و ملتهای روی کره زمین متوجه خواهیم شد که کمتر ملتی وجود دارد که دچار استضعاف و استثمار نشده باشند و اصولاً توده‌های مردم با توجه به امکانات و بافت اجتماعی خود نمی‌توانند مستکبر باشند. استکبار جهانی که در حال حاضر در چهره امپریالیسم بر جهان حاکم است در حقیقت توسط اقلیت حاکم بر قدرتهای جهانی سیاستهای خود را اعمال می‌نماید و حتی ملتهای آنها نیز تمایلی به تجاوز و سلطه بر ملتهای دیگر را ندارند بلکه خود مستضعفینی هستند که توسط طبقه حاکم و اعوان و انصار آنها یا با زور و دیکتاتوری و یا با تهاجم امواج تبلیغاتی در جهت خواسته‌های ایشان به هر طرفی که بخواهند سوق داده می‌شوند.

بنابراین، و بر اساس این نظریه توده‌های مردم در همه جوامع بشری نه تنها ذاتاً مستکبر نیستند بلکه خود مستضعفینی هستند که باید با دادن آگاهی لازم آنها را به قیام و انقلاب فرا خواند از این نظر برای انقلاب اسلامی مردم محروم روسیه، سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان امریکایی و ملتهای گرسنه آفریقا تفاوت ندارند و در قبال همه آنها احساس مسؤولیت نموده و کلام حق را به گوش همه توده‌های بشری باید برساند.

در حقیقت آنچه که تاکنون از صدور انقلاب بحث شده است در آگاهی دادن به ملتها خلاصه می‌شود. صدور انقلاب به معنای لشگرکشی و تحمیل عقیده به جهانیان نیست بلکه فراهم نمودن امکانات و جو مساعدی است تا ملتها آزادانه بتوانند حقایق زندگی را شناخته، حق را از باطل تمیز داده و راه درست خویش را خود انتخاب نمایند. زیرا که بر اساس آیه شریفه قرآن «*ان‌الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم*»[1] این اقوام و آحاد بشریت هستند که باید قیام نموده و خود سرنوشت خویش را به‌دست گیرند. کار و وظیفه اصلی انقلاب اسلامی همانا آگاهی دادن و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و همانطور که در فصل پیش گفته شد یکی از مهمترین اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی اصل دعوت می‌باشد.

البته ناگفته نماند که درجه استضعاف توده‌های مردم و ملتها و میزان آگاهی و آمادگی آنها برای پذیرش حقایق متفاوت است و این امری بدیهی است که آن قدر که مردم سیاه‌پوست آفریقا تحت فشار و محرومیت هستند مردم آمریکا و حتی سیاه‌پوستان آنها

---

۱. به درستی که خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها نفسهای خود را تغییر دهند. سوره رعد، آیه ۲۱.

نیز به آن درجه از فشار و اختناق و فقر و فلاکت نرسیده‌اند و به این ترتیب میزان آمادگی مردم آفریقا با توجه به شدت فشار و محرومیت برای قیام و انقلاب بیش از مردم آمریکا است و با در نظر گرفتن عامل جغرافیایی نیز طبیعی است که امکان برقراری ارتباط سریعتر و درجه آمادگی آنها برای درک حقایق اسلام و توسل به انقلاب اسلامی بیشتر باشد. همچنین آمادگی توده‌های مردم مسلمان در کشورهای اسلامی که دارای اشتراک فرهنگی و عقیدتی با نظام جمهوری اسلامی می‌باشند و به‌طور طبیعی با احکام قرآن و حقایق آن آشنایی دارند برای پذیرش حق بیش از توده‌های غیرمسلمان می‌باشد. بنابراین ساده‌لوحانه خواهد بود که اگر در برخورد با ملتها به صورت واحد و یکنواخت بخواهیم عمل نماییم و توقع و انتظار بازده یکسان داشته باشیم. بنابراین با توجه به دو اصل مذکور باید حق تقدم و اولویت را به ملتهایی داد که هم از استضعاف بیشتری برخوردار بوده و هم اینکه زمینه مساعدتری برای درک حقایق اسلام دارند و بر این اساس باید سیاست خارجی جمهوری اسلامی در رابطه با صدور انقلاب به همین ترتیب برنامه‌ریزی شود.

حضرت امام (ره) در نگرش به ملتها چنین عنوان می‌کند: «ما روابط دوستانه با همه ملتها داریم و دولتها هم اگر با ما به طور احترام رفتار کنند احترام متقابل را داریم.»[1]

برای تحقق اهداف مزبور در رابطه با ملتها مهمترین اصل برقراری تماس و ایجاد ارتباط می‌باشد و با توجه به اینکه دولتها با توجه به اصل عمومی پذیرفته شده عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته حساسیت و مقاومت زیادی در این زمینه از خود نشان می‌دهند. لذا برقراری چنین ارتباطی از ظرافت خاصی برخوردار می‌باشد و دولت جمهوری اسلامی باید شیوه‌هایی را اتخاذ نماید که با رعایت اصل فوق بتواند به اهداف خود در این زمینه دست یابد.

با توجه به امکانات و ابزار موجود و همچنین محدوده اختیارات دولت در قانون اساسی می‌توان شیوه‌های زیر را برای صدور انقلاب پیشنهاد نمود:

الف. حمایت از نهضتهای آزادی‌بخش

در اصل یکصد و پنجاه و چهار قانون اساسی آمده است که:

---

۱. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۷۵.

«جمهوری اسلامی... در عین خودداری از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».

رهبر انقلاب نیز در سال اول انقلاب در پیام خود صراحتاً اعلام می‌دارند که:

«ملت آزاده ایران هم‌اکنون از ملتهای مستضعف جهان در مقابل آنان که منطقشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است کاملاً پشتیبانی می‌نماید. ما از تمام نهضتهای آزادیبخش در سراسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند پشتیبانی می‌کنیم».[1]

اصولاً کانون اصلی و عمده هر نوع مبارزه‌ای بر علیه مستکبرین نهضت‌های آزادیبخش جهان هستند که در دامان توده‌های مستضعف پرورش و رشد یافته و در حمایت و دفاع از آنها قیام می‌کنند. دولت جمهوری اسلامی ایران بر طبق نص صریح قانون اساسی وظیفه دارد که از این نوع حرکتها حمایت نماید. از دیدگاه انقلاب اسلامی این نهضت‌ها به دو شکل صورت می‌گیرد. اول نهضتهای آزادیبخش اسلامی که از لحاظ ایدئولوژیکی وجوه اشتراک و تشابه زیادی با انقلاب اسلامی دارند و مسلماً حمایت از این نوع نهضتها از اولویت ویژه‌ای برخوردار بوده و جمهوری اسلامی باید از هر نوع کمک مادی و معنوی و فکری ممکن نسبت به آنها دریغ ننماید. دوم نهضتهای آزادیبخش ملی که در جوامع غیرمسلمان و برای رهایی ملتهای مستضعف خود از قید استبداد و استثمار قیام می‌کنند که این نوع از نهضتها نیز از حمایت جمهوری اسلامی برخوردار می‌گردند.

کمکهای مادی و معنوی که جمهوری اسلامی می‌تواند در حد توانایی خود به نهضتهای آزادیبخش جهانی بنماید به قرار زیر است:

۱. با استفاده از تجربیات خود در ارشاد و راهنمایی آنها بکوشد تا هم از انحراف فکر و تشتّت و تفرقه آنها جلوگیری نموده و هم از نفوذ عوامل نفوذی و فرصت‌طلب جلوگیری نماید.

۲. با تأمین امکانات لازم در داخل کشور موقعیت مناسب برای آموزش و فعالیت آنها

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

فراهم آورد. از قبیل تهیه دفتر و امکانات تعلیم و تربیت، جمع‌آوری اعانه و چاپ نشریات و کتب و... .

۳. در مجامع بین‌المللی از حقوق آنها دفاع کند. از آنجا که در این نوع مجامع تنها دولتها هستند که می‌توانند نظرات خود را بیان کنند و از امتیازاتی برخوردارند و ملتها و نهضت‌ها حضور رسمی ندارند که صدای خود را به گوش جهانیان برسانند، دولت جمهوری اسلامی می‌تواند بیانگر افکار و خواسته‌های بر حق آنها در این جوامع باشد.

ب. اعمال سیاست داخلی صحیح و ایجاد جامعه اسلامی واقعی به عنوان الگو و نمونه

سؤالی که برای همه مردم دنیا و حتی برای مسلمانان در طول چند دهه اخیر مطرح می‌شده است اینکه چگونه اسلام می‌تواند به‌عنوان یک راه و روش حکومتی اداره یک جامعه را برعهده بگیرد و آنچه را که در تئوری ادعا می‌کند و در سالها و قرون متمادی به استثناء یک دوره کوتاه‌مدت در اوایل ظهور اسلام نظیر نداشته است در عمل پیاده نماید. اکنون که موقعیتی برای پیاده کردن معیارهای اسلامی به دست آمده است و با توجه به اعتقاد راسخی که داریم در اینکه اسلام و به خصوص مکتب شیعه جواب بسیاری از سؤالات و مشکلات جوامع بشری را دارد و احتیاجی به استفاده از الگوهای غربی و یا شرقی نیست قهراً انتظار عموم مسلمانان است که جمهوری اسلامی در عمل برتری اسلام و حکومت اسلامی بر همه شیوه‌های دیگر حکومتی را نشان داده و ثابت نماید که بسیاری از مسایل لاینحل جامعه بشری در لوای حکومت اسلامی قابل حل می‌باشد.

انقلاب اسلامی در مرحله نابودی رژیم شاه و حصول پیروزی، شگفتیهایی آفرید که آن را در نوع خود و در میان انقلابهای بزرگ دنیا بی‌همتا و بی‌نظیر ساخت. بعد از پیروزی انقلاب وظیفه اصلی دولتمردان بود که با ایجاد ساختارهای متناسب با شرایط زمان و در چارچوب احکام اسلامی الگوی مناسب و نمونه موفقی از جامعه کمال مطلوب فراهم کرده و به سایر ملتها و دولتهای دنیا ارایه دهند. اگرچه این امر با توجه به رسوخ فرهنگ‌های غیراسلامی بسیار مشکل بوده و نیاز به زمان طولانی داشت تلاش و مجاهده مستمر و پیشرفت در حفظ و استقرار دست‌آوردهای انقلاب و جلوگیری از انحرافات، از عوامل مهمی بود که امید سایر ملتها را افزایش داده و این توقع وجود داشته که از تجربیات به دست آمده بهره برند. هر نوع غفلت و کوتاهی در این امر می‌توانست

خسارات جبران‌ناپذیری نه تنها در روند انقلاب اسلامی در داخل بلکه در حرکت توده‌های مستضعف دنیا و بالاخص جهان اسلام وارد آورد.

گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب و مقابله و مقاومت در مقابل همه مشکلات عظیم و در عین حال تلاش برای سازندگی کشور در ابعاد مختلف علی‌رغم کارشکنی‌های دشمنان داخلی و خارجی انقلاب و علی‌رغم کاستی‌های موجود در مجموع کارنامه درخشان و قابل ارایه‌ای به سایر ملتها فراهم کرده است. به‌طوری که همه خیزشهای ایجاد شده در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی را به جمهوری اسلامی نسبت داده و به‌طور ضمنی و یا علنی به تأثیر انقلاب اسلامی بر آن نهضتها معترف می‌باشند.

ج. گسترش رسانه‌های گروهی

تبلیغات در پیشبرد اهداف یک مکتب نقش اساسی و عمده‌ای را برعهده دارد. جهان پیشرفته صنعتی و مخصوصاً صهیونیسم بین‌الملل که به اثرات شگرف تبلیغات کاملاً پی‌برده‌اند بیشترین هزینه‌ها را در کنترل، توسعه و تکامل رسانه‌های گروهی می‌نمایند. یکی از عمده‌ترین عوامل نفوذ صهیونیسم در جوامع غربی کنترل رسانه‌های جمعی در این کشورها توسط عوامل آنها می‌باشد. این گروه با وجود قلت شدید پیروان خود و برخورداری از عقاید نژادپرستانه و فاشیستی توانسته‌اند از طریق تبلیغات بر افکار مردم کشورهای غربی آنچنان تأثیر بگذارند که حتی رهبران این کشورها برای کسب آراء بیشتر (حتی اگر قلباً هم مایل نباشند) در حمایت از صهیونیسم بین‌الملل بر یکدیگر سبقت بگیرند. به‌طوری که تأثیر صهیونیسم در افکار دولتمردان و عامه مردم آمریکا آنقدر زیاد است که به اصطلاح معروف تصمیمات مهم کاخ سفید آمریکا نه در واشنگتن بلکه در تل‌آویو اتخاذ می‌گردد.

در طول سه دهه گذشته از ماشین عظیم تبلیغاتی برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی و لکه‌دار کردن چهره انقلاب و جلوگیری از گسترش و نفوذ آن حداکثر بهره‌برداری به عمل آمده و با هزینه‌های هنگفت در این جهت تلاش نموده و به مقدار زیادی هم موفق بوده‌اند.

امروزه با استفاده از پیشرفته‌ترین اختراعات علمی از جمله استفاده از ماهواره‌ها و

شبکه اطلاع‌رسانی اینترنت موضوع تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی از جمله مسایل مهم و موضوع روزانه تنها برای جمهوری اسلامی می‌باشد بلکه صدای اعتراض سایر ملل جهان سوم را نیز بلند کرده است.

برای نظام جمهوری اسلامی یک وظیفه اصلی و اساسی این است که در به کارگیری همه امکانات تبلیغاتی نه تنها برای خنثی کردن تبلیغات صهیونیستها و قدرتهای امپریالیستی تلاش و سرمایه‌گذاری نماید بلکه خود با یک تهاجم متقابل و بهره‌برداری درست از امکانات مزبور پیام انقلاب را به گوش جهانیان برساند. گسترش طول امواج رادیویی به زبانهای مختلف دنیا تقویت فرستنده‌های تلویزیونی برای کشورهای همجوار و همچنین سایر مناطق دنیا از طریق ماهواره‌ها و انتشار مجلات و روزنامه‌ها به زبانهای زنده دنیا از اهم مسایلی است که در جهت گسترش رسانه‌های گروهی برای صدور انقلاب و ارتباط نزدیک با ملتهای مستضعف جهان باید صورت گیرد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقدمه خود بخشی را به امر وسایل ارتباط جمعی اختصاص داده و اهمیت و نقش آن در ساختن جامعه‌ای نمونه و نحوه استفاده از آنها را گوشزد نموده است:

«وسایل ارتباط جمعی (رادیو ـ تلویزیون) بایستی در جهت روند تکامل از انقلاب اسلامی در خدمت اشاعه فرهنگ اسلامی قرار گیرد و در این زمینه از برخورد سالم اندیشه‌های متفاوت بهره جوید و از اشاعه و ترویج خصلتهای تخریبی و ضدّ اسلامی جداً پرهیز کند.

پیروی از اصول چنین قانونی که آزادی و کرامت ابناء بشر را سرلوحه اهداف خود دانسته و راه رشد و تکامل انسان را می‌گشاید برعهده همگان است و لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسؤولین کاردان و مؤمن و نظارت مستمر بر کار آنان به طور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند به امید اینکه در بنای جامعه اسلامی (اسوه) که بتواند الگو و شهیدی بر همگی مردم جهان باشد موفق گردد». «وکذلک جعلناکم امه لتکونوا شهداء علی الناس».

د. تقویت سفارتخانه‌ها (از نیروهای متعهد)

وزارت امور خارجه و سفارتخانه‌های ایران مخصوصاً بخش سیاسی آنها در زمان

رژیم شاه در انحصار طبقه خاص وابسته به دربار و هزار فامیل بود و کمتر نیروی مسلمان و متعهد می‌توانست به داخل آن نفوذ نماید و بعد از انقلاب نیز با انتخاب وزرای خارجه‌ای از قبیل دکتر سنجابی، دکتر یزدی، بنی‌صدر و قطب‌زاده تا مدتها تلاش چشمگیری در جهت ایجاد تحول و دگرگونی لازم به عمل نیامد و از طرفی با توجه به کمبود نیروهای متخصص و متعهد و عدم جاذبیت محیط خارج از کشور در سالهای اولیه انقلاب برای ایشان جذب نیروهای مطلوب برای سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی محدود بوده است.

با توجه به اینکه سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی به‌عنوان دفاتر نمایندگی و در حقیقت نمونه کوچکی از کل انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در دیار خارج بوده و به سفیر به‌عنوان چهره تمام‌نمای یک مسلمان انقلابی نگاه می‌کنند توجه کافی در انتخاب سفیران انقلاب از ماموریتهای مهم وزارت امور خارجه می‌باشد. در انتخاب سفیران باید حدّ اعلای دقت را از نظر فکری و عقیدتی به عمل آورد، نداشتن سفارت و سفیر شاید به مراتب بهتر از آن است که آنها نتوانند نمایندگان خوبی برای انقلاب و جمهوری اسلامی باشند.

آنچه را که از تاریخ صدر اسلام استنباط می‌شود سفرای حکومت اسلامی از میان شایسته‌ترین و لایق‌ترین افراد انتخاب شده در کمال سادگی و وقار و در عین حال با قدرت در کشور بیگانه عمل می‌کردند، نه اینکه به صرف اینکه ما وارث شکوه و جلال سفارتخانه‌ها در کشورهای خارج هستیم آن شکوه و جلال ظاهری و مادی نه تنها حفظ شود بلکه به آن خو و عادت کرده و تدریجاً نظام غیر اسلامی به سفارتخانه‌ها بازگشته و تثبیت شود.

از طرف دیگر تدوین و بازنگری آداب و فنون دیپلماسی اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دیپلماسی رایج در جامعه بین‌الملل ملهم از فرهنگ غربی و براساس روش و سیاستهای ماکیاولی است. آیا آداب و فنون مزبور با معیارهای اسلامی تطبیق می‌کند و آیا ناقض اصول آمره اسلامی نمی‌باشد؟ این امری است که ضرورت دارد کارشناسان بین‌المللی متعهد و فقهای اسلامی بررسی، نقد و به رشته تحریر در آورند زیرا که در آداب و تشریفات دیپلماتیک گاهی کوچکترین و جزیی‌ترین مسأله می‌تواند در روابط دو کشور نقش مهم و اساسی داشته باشد. عدم رعایت بعضی از مسایل اهانت

به نظام یک کشور و لکه‌دار کردن غرور و پرستیژ آنها می‌تواند باشد.

اصول جمهوری اسلامی که براساس تز نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی پایه‌گذاری شده است باید همه معیارهای حاکم بر نظام بین‌المللی را ارزیابی مجدد کرده و منقدانه آنها را تحلیل و نظرات خود را در چارچوب مکتب اسلام بیان، و در اشاعه آن در روابط با سایر کشورها تلاش بنماید.

هـ. تشکیل کنگره‌ها و سمینارها

از جمله شیوه‌ها و طرقی که می‌توان با ملتهای دیگر ارتباط برقرار نموده و واقعیات و حقایق انقلاب اسلامی را به آنها تفهیم کرد حضور فعال و استفاده از کنگره‌ها و سمینارهای مختلف و در موقعیتهای مناسب می‌باشند. در این نوع اجتماعات که از ملتهای مختلف و به خصوص از برگزیدگان آنها شرکت می‌کنند بهترین موقعیت و فرصت برای جمهوری اسلامی فراهم می‌گردد تا مذاکرات و گفتگوها را جهت داده و موجبات بیداری و آگاهی شرکت‌کنندگان در این نوع اجتماعات را فراهم نماید. با توجه به اینکه آنها خود می‌توانند بیانگر آنچه که شنیده‌اند برای سایر هموطنان خود باشند. بنابراین از برقراری این نوع اجتماعات مفید مخصوصاً اگر در کشور جمهوری اسلامی باشد نباید دریغ نمود. کنگره ائمه جمعه و جماعات، مراسم دهه فجر، کنگره وحدت و سمینار نهضت‌های آزادیبخش جهان از جمله قدمهای مثبتی است که در این جهت برداشته شده است.

مهمترین و عظیم‌ترین کنگره جهانی مراسم عبادی ـ سیاسی حج می‌باشد که علی‌رغم مشکلات فراهم شده توسط دولت عربستان سعودی با برنامه‌ریزی‌های مناسب و با استفاده از تجربیات سالهای قبل حداکثر بهره‌برداری از این موقعیت عظیمی که شارع مقدس اسلام برای تجمع مسلمانان جهان فراهم آورده است به عمل آمده و پیشرفت قابل توجهی در این زمینه و به منظور برقراری ارتباط با مسلمانان سایر کشورها صورت گرفته است.

و. اعزام مبلغ

از جمله روشهایی که برای ایجاد تماس مستقیم با مردم سایر کشورها می‌توان به کار

گرفت اعزام هیأتهای تبلیغی مذهبی از وعاظ و روحانیون آگاه به مسایل روز جهانی به کشورهای دیگر مخصوصاً به کشورهای جهان سوم و آفریقا می‌باشد و این امر با توجه به آمادگی زیادی که ملتهای محروم این مناطق برای پذیرش حقایق اسلام دارند ضرورت داشته و نتایج ثمربخشی به دنبال خواهد داشت.

اگرچه در گذشته استعمارگران غربی از شیوه فوق با اعزام میسیونهای مذهبی و تبشیری به عنوان پیشقراولان استعمار استفاده می‌کردند و به ندرت کشورهای اسلامی اقدام به اعزام هیأتهای مشابهی می‌کردند، مع‌ذلک با توجه به درکی که توده‌های مردم از نیات و مقاصد شوم آنها داشتند کمتر جذب تبلیغات آنها می‌شدند و بنا به اقرار خودشان از هر ده نفری که از مذاهب بومی در آفریقا تغییر مذهب می‌دادند یک نفر مسیحی و ده نفر به اسلام می‌گرویدند. حال که چنین آمادگی در ملتهای محروم جهان سوم وجود دارد برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری روی چنین شیوه‌ای برای صدور انقلاب اسلامی ضرورت اساسی دارد.

ز. اعزام و پذیرش دانشجو

از شیوه‌های دیگر برای برقراری تماس با سایر ملتها اعزام دانشجویان متعهد به سایر کشورها و مهمتر از آن پذیرش دانشجو از سایر کشورها مخصوصاً از کشورهای اسلامی و آفریقایی به دانشگاههای ایران می‌باشد مخصوصاً پذیرش دانشجویان خارجی در دانشگاههای کشور می‌تواند با آشنا ساختن آنها با جامعه اسلامی و دست‌آوردهای انقلاب نقش مهمی را در صدور انقلاب بازی نماید.

با تأسیس و آغاز به کار دانشگاه بین‌المللی اسلامی امام خمینی که به‌طور عمده پذیرای دانشجویان خارجی می‌باشد در این جهت گام مهمی برداشته شده که امید است به نحو مطلوبی توسعه و از آنها بهره‌برداری گردد.

۲ـ دولتها

سیاست خارجی جمهوری اسلامی در ارتباط با دولتهای دیگر تحقیقاً با آنچه که در رابطه با ملتها بیان شد تفاوت اساسی دارد. علی‌رغم وحدت نسبی که در برخورد با توده‌های مردم از نظر اعمال سیاستهای تنظیم شده قائل شدیم، دولتها را با توجه به

سیاستهای متفاوت و بعضاً متضادی که بر پایه شیوه حکومت، قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی آنها، میزان وابستگی به قدرتهای استکباری، و همچنین نحوه برخورد آنها با ملتهای خویش و سایر ملل به دو دسته کلی می‌توان تقسیم نمود:

۱. دولتهایی که دارای سیاست سلطه‌جویی و استکباری بوده و یا اینکه عامل و آلت دست‌نشانده دولتهای مستکبر می‌باشند و با جمهوری اسلامی نیز در عناد و خصومت هستند.

۲. دولتهایی که فاقد سیاست استکباری بوده و یا توان اجرای چنین سیاستی را ندارند و همچنین دولتهای مستضعف و علاقمند به جمهوری اسلامی.

با توجه به اهداف جمهوری اسلامی مذکور در قانون اساسی این دولت مبارزه با استکبار و حمایت از مستضعفین را در سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده است طبیعتاً روشی که در قبال دو دسته از دولتهای فوق‌الذکر باید در پیش گرفته شود براساس کاهش رابطه با دولتهای گروه اول و توسعه رابطه با دولتهای گروه دوم خواهد بود.

با استفاده از تقسیم‌بندی پذیرفته شده در روابط بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم و در دوران جنگ سرد که دنیا را به سه جهان تقسیم کرده بود جهان اول (کشورهای غربی)، جهان دوم (کشورهای کمونیستی) و جهان سوم (کشورهای در حال توسعه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) در داخل هر یک از این گروه‌بندی‌ها می‌توان دسته‌بندی فوق را اعمال کرد تا در واقع کشورهایی راکه جمهوری اسلامی با آنها باید روابط خود را توسعه داده و با آنها نباید روابط خود را کاهش دهد متمایز و مشخص نماییم. به عنوان مثال اگر به جهان اول یعنی جهان سرمایه‌داری غرب نگاه کنیم به جز دولت آمریکا و قدرتهای بزرگی مانند انگلیس که دارای روحیه و سیاست امپریالیستی و استکباری هستند بقیه اعضاء جهان غرب دارای چنین روحیه و سیاستی نبوده و یا توان اعمال چنین سیاستی را ندارند ولی به خاطر وابستگی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیچیده‌ای که با قدرتهای فائقه در بلوک خود دارند ناچار به تبعیت و هماهنگی با سیاستهای آنها می‌باشند و برای جمهوری اسلامی ضرورت دارد که بین این دو گروه از کشورهای بلوک غرب قایل به تفکیک شده و با گروه دوم تا زمانی که فاقد سیاست امپریالیستی و استکباری می‌باشند و آمادگی دارند تا بدون هیچ‌گونه اعمال نفوذی براساس رعایت اصل احترام و منافع متقابل همکاری نمایند روابط اقتصادی و تجاری خود را گسترش

دهد تا بدین وسیله نه تنها نیازمندیهای خود را از نظر مایحتاج خود برآورده کند بلکه برای دولتهای کوچک بلوک غرب هم این امکان و فرصت فراهم شود که خارج از حلقه پیمانها و سازمانهای تحمیلی سیاست مستقلی از دولتهای مستکبر در پیش گیرند و در عین حال با ایجاد رقابت میان آنها از قدرت مانور و اعمال فشار دولتهای بزرگ امپریالیستی کاسته گردد.

در رابطه با دولتهای عضو بلوک شرق سابق (جهان دوم) نیز چنین وضعیتی به چشم می‌خورد. ابرقدرتی مانند روسیه شوروی (سابق) که دارای سیاست توسعه‌طلبانه و امپریالیستی بود و توانست با اعمال زور و فشار بقیه کشورهای سوسیالیستی را از نظر سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی و اقتصادی تحت سلطه خود در آورده و در چارچوبه دکترین حاکمیت محدود که توسط لئونید برژنف رئیس جمهور اسبق شوروی علناً عنوان شد امکان هر نوع آزاداندیشی و اتخاذ تصمیمات مستقلی را از آنها گرفته بود. مع‌ذلک با توجه به مشکلات اقتصادی شوروی در تأمین نیاز دولتهای مزبور در مقایسه با سالهای اولیه بعد از جنگ جهانی دوم دولتهای عضو بلوک شرق درصدد برآمدند که روابط تجاری و اقتصادی مستقل از شوروی و یا کمکون[1] اتخاذ نموده و برقرار نمایند این سیاست موقعیت مناسبی برای جمهوری اسلامی فراهم کرد تا با توسعه روابط تجاری و اقتصادی خود با کشورهای عضو بلوک شرق آنها را در رهایی هر چه سریعتر از یوغ استثمار و سلطه ابرقدرت شرق یاری نماید. حوادثی همچون مجارستان در سال ۱۹۵۶، چک و اسلواکی در سال ۱۹۶۹ و لهستان در سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ نشانگر این واقعیت است که ملتهای این کشورها آمادگی زیادی در جهت رهاسازی خود از سلطه استکبار شرق داشتند ولی خطر متقابل که وجود داشته و دارد این است که حرکتهای آزادی‌طلبانه آنها توسط قدرتهای غربی به ویژه آمریکا مورد بهره‌برداری قرار گرفته و آنها را در جهت خواستهای خود سوق دهند و در حقیقت از چاله به چاه بیفتد. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی می‌تواند ضمن توسعه روابط خود با این کشورها و دادن آگاهی‌های لازم به ملتهای تحت ستم شرق آنها را در انتخاب راه مستقل‌تر و صحیح‌تری یاری دهد.

---

۱. جامعه اقتصادی کشورهای سوسیالیستی.

و اما در جهان سوم که در حقیقت جهان مستضعفین می‌باشد قدرت و یا ابرقدرتی وجود ندارد که سیاست استکباری در پیش گرفته باشد بلکه تمام آنها از طرف قدرتهای استکباری تحت فشار و استثمار می‌باشند و طاغوت‌های حاکم بر بعضی از این کشورها عامل بلااراده امپریالیسم جهانی هستند. کشورهای جهان سوم را با توجه به نزدیکی فرهنگی و مذهبی خود با جمهوری اسلامی که در اتخاذ سیاست خارجی اثر می‌گذارد می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف. کشورهای اسلامی ب. کشورهای غیراسلامی.

در رابطه با سرزمینهای اسلامی که مورد توجه خاص و اصلی جمهوری اسلامی بوده و در جهت قرابت و نزدیکی هر چه بیشتر ملتها و دولتها در ایجاد وحدت باید تلاش نمود و جمهوری اسلامی باید سیاست گسترش هر چه بیشتر رابطه با دولتهای اسلامی را در پیش گیرد. در این راستا و با توجه به سیاستی که دولتهای آنها در قبال جمهوری اسلامی اتخاذ می‌نمایند می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم نمود:

۱. دولتهای دوست که نه تنها رابطه برادرانه و دوستانه‌ای با جمهوری اسلامی دارند بلکه از نظر اتخاذ مواضع سیاسی در قبال استکبار جهانی با جمهوری اسلامی همسویی و همکاری نیز دارند. جمهوری اسلامی طبیعتاً با این دولتها باید روابط هر چه گسترده‌تر و حسنه‌تری در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی داشته باشد و از طرح اختلافات جزیی که موجب تفرقه می‌گردد شدیداً پرهیز نماید.

۲. دولتهای مسلمان بی‌طرف آنهایی هستند که اگرچه از نظر اتخاذ مواضع بین‌المللی با جمهوری اسلامی هماهنگی ندارند ولی از اتخاذ مواضع خصمانه نسبت به جمهوری اسلامی پرهیز می‌نمایند. با این نوع کشورها مخصوصاً با همسایگان خود باید روابط اقتصادی و تجاری را گسترش داده و سعی نمود آنها را از فشارها و قید و بندهای اقتصادی که احتمالاً قدرتهای بزرگ برای اتخاذ مواضع سیاسی و بین‌المللی متناسب با خواست خود آنها را تحت فشار قرار می‌دهند آزاد نمود. اتخاذ این سیاست به آنها کمک خواهد کرد تا سیاستهای مستقل‌تری را در پیش گیرند. در برقراری رابطه با این دولتها آنچه راکه باید ملاک عمل قرارداد پرهیز از هر نوع مصالحه سیاسی و ایدئولوژیکی روی اهداف و معیارهای قبول شده جمهوری اسلامی می‌باشد.

۳. دولتهایی که نه تنها از نظر اتخاذ مواضع سیاسی و بین‌المللی همسویی با جمهوری اسلامی ندارند بلکه به عنوان ابزاری در دست قدرتهای استکباری قرار گرفته و سیاست

خصمانه‌ای نسبت به جمهوری اسلامی عملاً اتخاذ نمودند و همچنین ملتهای خود را تحت ستم و فشار قرار دادند. طبیعی است که جمهوری اسلامی نه تنها براساس اصل مقابله به مثل نمی‌تواند رابطه حسنه‌ای با آنها داشته باشد بلکه با حمایت از توده‌های تحت ستم در این کشورها آنها را در جهت تضعیف و سرنگونی نهایی دولتهای مزبور کمک نماید.

و اما دولتهای غیراسلامی جهان سوم نیز قابل دسته‌بندی به سه گروه هستند:

۱. دولتهای انقلابی و دارای سیاستی مستقل از قدرتهای استکباری که در میان توده‌های مردم سرزمین خود نیز دارای پایگاه وسیع می‌باشند. جمهوری اسلامی باید رابطه حسنه و صمیمانه‌ای با آنها برقرار نموده و در جهت اتخاذ و پایداری چنین سیاستی آنها را تشویق و ترغیب نماید.

۲. دولتهایی که لزوماً در اتخاذ سیاست بین‌المللی با ایران همسویی ندارند ولی با جمهوری اسلامی نیز سرعناد نداشته و مایل به داشتن روابط حسنه می‌باشند. جمهوری اسلامی با توجه به اینکه اکثر این دولتها به علت فقر و وابستگی شدید اقتصادی و سیاسی مجذوب و مرعوب دولتهای استکباری هستند باید با گسترش روابط تجاری و اقتصادی به آنها کمک نماید تا بدین وسیله فرصت اتخاذ سیاست مستقل‌تری از استکبار جهانی را داشته باشند.

۳. دولتهای معاند و نژادپرست که یا از لحاظ اتخاذ سیاستهای بین‌المللی با جمهوری اسلامی در تضاد بوده و با جمهوری اسلامی در خصومت هستند و یا اینکه با توجه به سیاستهای نژادپرستانه اصولاً وجود آن دولتها در جهان سوم یک وصله غیرطبیعی و ساخته و پرداخته قدرتهای استکباری می‌باشد مانند دولت اشغالگر فلسطین (اسراییل) و دولت نژادپرست سابق آفریقای جنوبی، جمهوری اسلامی نه تنها این نوع دولتها را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه تمام تلاش و توان خود را در جهت انزوا و تضعیف آنها باید به کار برد.

به طور خلاصه در مجموع بیش از صد و هفتاد دولت شناخته شده در دنیا، ما با دو دسته دولت مواجه هستیم: دسته اول دولتهایی که دارای سیاست استکباری بوده و یا همچنین مهره‌های بلااراده‌ای در خدمت استکبار جهانی هستند و جهت حرکت آنها در تقویت و تحکیم استکبار می‌باشد، و باید جمهوری اسلامی با این نوع دولتها سیاستهایی

را در جهت کاهش رابطه اتخاذ کند. دسته دوم دولتهایی که دارای سیاست استکباری نیستند و جمهوری اسلامی باید با این نوع دولتها در جهت سیاست توسعه رابطه گام بردارد. البته ناگفته نماند که تنظیم درجه و میزان ارتباط و همبستگی با دولتهای عضو جامعه جهانی، با توجه به نزدیکی و تفاهم سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی و نیاز اقتصادی جمهوری اسلامی است.

۳. سازمانهای بین‌المللی

از آنجا که تاکنون دولتهای عضو جامعه جهانی، علی‌رغم تلاشهای بعضی از رهبرانشان از جمله ویلسون رئیس جمهور آمریکا بعد از جنگ جهانی اول نتوانسته‌اند در ایجاد یک قدرت مافوق دولتها، برای ایجاد نظم و قانون و هماهنگی در روابط میان دولتها و تنبیه متجاوزین از نظم قانونی، به توافق برسند سعی شده است با ایجاد سازمانهای بین‌المللی بدون آنکه به حاکمیت و استقلال کشورها لطمه‌ای وارد آید تا حدود زیادی جبران کمبود فوق را بکنند. تأسیس جامعه ملل بعد از جنگ جهانی اول و سازمان ملل متحد بعد از جنگ جهانی دوم در راستای همین حرکت بوده است. از طرفی دیگر با توجه به پیشرفت تکنولوژی و گسترش ارتباطات بین‌المللی نیاز به سازمانهای هماهنگ کننده فعالیتهای برون مرزی کشورها، افزایش پیدا کرد و در نتیجه بعد از جنگ جهانی دوم، دنیا شاهد گسترش و تکثیر سازمانهای تخصصی در این زمینه است. در حال حاضر سازمانهای بین‌المللی را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

۱. سازمانهای بین‌المللی دولتی که از اجتماع بیش از دو دولت برای هدف و مقصود خاصی تشکیل می‌شود.

۲. سازمانهای بین‌المللی غیردولتی که از ایجاد ارتباط میان افراد یا گروههای مختلف اجتماعی متعلق به بیش از دو کشور به وجود می‌آید، از قبیل شرکتهای چند ملیتی تجاری، احزاب سیاسی بین‌المللی و سازمانهای مذهبی. ولی در بحث سیاست خارجی جمهوری اسلامی تکیه اصلی ما بیشتر بر ارتباط با سازمانهای بین‌المللی دولتی است و به سازمانهای بین‌المللی غیردولتی در اینجا نخواهیم پرداخت و بنابراین در این مبحث منظور از سازمانهای بین‌المللی در حقیقت همان سازمانهای بین دولتهاست.

سازمانهای بین‌المللی مزبور را که تعداد آنها در سال ۱۹۶۹ به ۲۹۹ سازمان می‌رسید

با توجه به اهداف آنها و جهت‌گیری سیاسی‌شان به سه دسته عمده می‌توان تقسیم نمود:

الف. سازمانهای بین‌المللی جهانی که عضویت در آنها نه تنها برای همه دولتها آزاد است بلکه هدف اصلی از جایگزینی قدرت مافوق ملی را تا حدودی سازمانهای مزبور با ایجاد هماهنگی میان خود و با حفظ حاکمیت ملی دولتهای عضو تأمین می‌نمایند. در این سازمانها (به استثنای شورای امنیت) همه دولتها حق شرکت داشته و بدون در نظر گرفتن وسعت، جمعیت و قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی آنها دارای حقوق و آراء مساوی می‌باشند. از معروفترین و مهمترین آنها سازمان ملل متحد و سلف آن جامعه ملل می‌باشد.

سازمان ملل متحد که بعد از جنگ جهانی دوم منشور آن تنظیم شد و به امضا رسید متجاوز از ۱۷۰ عضو دارد که دارای دو دسته سازمانهای دایمی و تخصصی می‌باشد. سازمانهای دایمی آن متشکل از مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای قیمومیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، دبیرخانه و دیوان دادگستری بین‌المللی است. شوراهای تخصصی آن یک هدف معین را دنبال می‌کنند از قبیل سازمان جهانی بهداشت، سازمان کشاورزی و مواد غذایی، سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی، اتحادیه جهانی پست، اتحادیه بین‌المللی مخابرات، سازمان بین‌المللی کار و تعدادی دیگر.

اگرچه تاکنون به جز در رابطه با اهداف غیرسیاسی، سازمان ملل متحد و سازمانهای وابسته به آن توفیق چشمگیری پیدا نکرده‌اند و مخصوصاً با توجه به حق وتو که پنج قدرت بزرگ جهانی در شورای امنیت که تنها سازمان اجرایی می‌باشد دارند امید آنکه این سازمان عریض و طویل بتواند در آینده دور و نزدیک از حقوق حقه اکثریت اعضاء خود که از دولتهای فقیر و مستضعف هستند دفاع نماید وجود ندارد ولی در حد اینکه از آن به عنوان تریبونی می‌توان در خدمت منافع مستضعفین استفاده نمود و صدای آنها را به گوش جهانیان رساند، حضور فعال و مستمر جمهوری اسلامی در سازمانهای مزبور ضرورت دارد. البته با توجه به قدرت استکبار جهانی در ارعاب بسیاری از کشورها در اتخاذ تصمیمات بین‌المللی دولت جمهوری اسلامی باید مراقبت نماید که هیچ‌گونه تعهد قبلی در تمکین و اطاعت از تصمیمات متخذه سازمانهای مزبور برعهده نگیرد.

حضور در این سازمانها در جهت سه مقصود مهم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد:

الف. فریادها و خواستهای بر حق جمهوری اسلامی را به گوش جهانیان برساند. در

شرایطی که همه امکانات تبلیغاتی جهانی در اختیار سازمانهای صهیونیستی و استکباری می‌باشد تریبونهای موجود در سازمانهای مزبور وسیله مناسبی برای جبران کمبودهای تبلیغاتی خواهد بود.

ب. ایجاد ارتباط نزدیک و مستمر با دولتهای محروم و مستضعف جهان که اکثریت اعضاء این سازمانها را تشکیل می‌دهند. می‌توان با استفاده از امکانات و فرصتهای فراهم شده در این سازمانها تشکل و همبستگی بیشتر را در مبارزه با استکبار جهانی و ایجاد انزوای قدرتهای استثمارگر ایجاد کرد.

ج. بهره‌برداری از امکانات تخصصی و حرفه‌ای سازمانهای مزبور در حد یک عضو جامعه جهانی و جلوگیری از انزوای جمهوری اسلامی در صحنه سیاست و روابط بین‌الملل نیز از جمله خواستهایی است که می‌توان از این طریق تأمین کرد.

دسته دوم سازمانهایی که استکبار جهانی با رهبری یکی از قدرتهای بزرگ جهانی و به منظور حفظ سلطه و حاکمیت خود و ایجاد توان و قدرت بیشتر در گسترش سلطه جهانی با هدفهای مختلف سیاسی، نظامی و یا اقتصادی به وجود آورده و اغلب با اعمال فشار و نفوذ در الحاق اعضا بیشتری به سازمانهای مزبور تلاش می‌نمایند. تعدادی از این سازمانها در رقابت بین دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد به وجود آمدند و هیچ یک از آنها هدفی جز حفظ و گسترش منافع دو ابرقدرت سابق نداشتند. از جمله این سازمانها در بعد نظامی می‌توان از سازمانهای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، پیمان مرکزی (سنتو)، پیمان جنوب شرق آسیا (سیتو) و سازمان دولتهای آمریکایی در بلوک غرب و پیمان نظامی ورشو را در بلوک شرق نام برد. و در بعد اقتصادی نیز از بازار مشترک اروپا و آژانس بین‌المللی در غرب و کامکون در بلوک کمونیستی سابق ذکر کرد.

طبیعتاً جمهوری اسلامی نه تنها با هیچ یک از این سازمانهای وابسته به شرق و غرب نمی‌تواند همسویی و تفاهم داشته باشد بلکه هیچ‌گونه ارتباط مثبتی نیز در جهت تقویت آنها که مالاً تقویت استکبار جهانی است نباید داشته باشد و حتی باید سعی کند با اتخاذ سیاستهای معقول و مدبرانه از تشکل و تحکیم هر چه بیشتر آنها جلوگیری نماید. اتخاذ چنین سیاستهایی بستگی به اعمال اهرمهای اقتصادی ـ سیاسی قوی دارد که در فصل بعد مفصلاً توضیح داده خواهد شد. همچنین بستگی به اتخاذ روشهای دیپلماسی فعال از طرف وزارت امور خارجه و سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در کشورهای عضو

سازمانهای مزبور دارد.

دسته سوم سازمانهای بین‌المللی هستند که دولتهای جهان سوم و مستضعف برای مقابله با سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی استکبار جهانی و تقویت هر چه بیشتر مواضع خود تشکیل داده‌اند و عضویت این سازمانها منحصر به همه یا بعضی از کشورهای جهان سوم می‌باشد مانند کنفرانس کشورهای غیرمتعهد که بعد از جنگ جهانی دوم و به دنبال بلوک بندیهای شرق و غرب و تلاشی که هر یک از ابرقدرتها برای تحت سلطه درآوردن قدرتهای کوچک می‌کردند تشکیل گردید. این کنفرانس اگرچه با شرایط ساده‌ای که برای پذیرفتن عضو دارد بسیاری از دولتها را که عملاً وابستگی آشکاری به شرق و یا غرب دارند به عضویت خود در آورده است مع‌ذلک محیط فعالیت و تلاش مناسبی در جهت تقویت جناح غیرمتعهدهای واقعی می‌باشد. از جمله این سازمانها می‌توان از سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) که همه سیزده عضو آن از جمله ایران به جهان سوم تعلق دارند و یا سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی که تنها دولتهای کشورهای مسلمان‌نشین در آن عضویت دارند نام برد. سیاست جمهوری اسلامی در قبال این نوع سازمانها باید بر پایه تقویت و برخورد فعال استوار باشد. گرچه بعضی از سازمانهای مزبور به خاطر حضور اکثریت اعضاء مرتجع و وابسته ممکن است موضع‌گیریهای مناسبی نداشته باشند و دیدگاههای جمهوری اسلامی در اقلیت باشد ولی با توجه به اهداف اعلام شده سازمانهای مزبور که مورد توافق اصولی جمهوری اسلامی بوده و در چارچوبه معیارها و اهداف سیاست خارجی ما می‌باشد حضور فعال جمهوری اسلامی را در سازمانهای مزبور ضروری می‌سازد. لیکن باید تلاش گردد که اولاً سازمانهای مزبور از نفوذ قدرتهای بزرگ جهانی با تمایلات سلطه‌گرانه به دور مانده و ثانیاً جناح پیشرو و مستقل آنها تقویت شده و ثالثاً در نیل به اهداف اعلام شده سازمانهای مزبور حرکت فعال و سازنده‌ای به عمل آید. و همچنین از این سازمانها در جهت گسترش هر چه بیشتر سیاست نه شرقی، نه غربی استفاده گردد. تشکیل و تحکیم و تقویت هر چه بیشتر سازمانهای مزبور می‌تواند زمینه مناسبی برای دولتهای مستضعف و محروم فراهم آورد تا با صدایی رساتر و اهرمهای قوی‌تر با استعمار، استثمار و استکبار جهانی به شیوه‌های گوناگون مبارزه نمایند.

فصل سوم

منابع ملی قدرت در اعمال سیاست خارجی

از جمله مهمترین موارد تمایز مابین سیاست داخلی و سیاست خارجی، یک کشور در زمینه تحقق و اجرای تصمیمات متخذه آنها می‌باشد زیرا که:

۱. برخلاف برنامه‌ریزی و تصمیمات اتخاذ شده در زمینه سیاست داخلی که دارای ضمانت اجرایی قوی بوده و دولتها می‌توانند با استفاده از قدرت قانونی، مادی و پلیسی که در اختیار دارند آنها را به مرحله اجرا در آورند در زمینه سیاست خارجی دارای چنین امکانات و اقتداری نیستند. زیرا که دولتها مرجع و یا قدرت فائقه مافوق ملی[1] در اختیار ندارند تا از آن طریق در صحنه روابط بین‌الملل بتوانند نظرات و تصمیمات خود را به مرحله اجرا در آورند.

۲. از طرف دیگر سایر دولتها نیز که دارای منافع، قدرت و امکانات متقابلی هستند و یقیناً دارای خواسته‌هایی در زمینه سیاست خارجی می‌باشند و تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که لزوماً با خواسته‌ها و تصمیمات دولتهای دیگر هماهنگ نمی‌باشند. هر دولتی مایل است هر چه بیشتر نظرات و تصمیمات خود را پیش برده و خواسته‌های خود را به مرحله اجرا در آورد.

بدین ترتیب اجرای تصمیمات سیاست خارجی به مراتب مشکل‌تر و ظریف‌تر از اجرای آنها در سیاست داخلی بوده و هنر دیپلماسی هر دولتی در این امر نمایان می‌شود که در مقایسه و رقابت با سایر دولتها چگونه می‌تواند با اعطای امتیازات کمتر بیشترین امتیازات را برای جامعه و نظام خود کسب نموده و در اجرای اهداف سیاست خارجی موفقیت بیشتری کسب نماید. به همین دلیل و به خاطر حاکمیت روشهای ماکیاولی در جهان سیاست در غرب و در روابط دیپلماتیک میان دولتها کمتر مشاهده شده است که در مذاکرات فیمابین صراحت لهجه و صداقت به کار رود و هر یک با شیوه‌های مختلف،

---

1. Supra-National power.

حتی توسل به جاسوسی سعی می‌کنند بدون آنکه نیات و امکانات خود را فاش کنند به موقعیت واقعی طرف یا طرفهای مقابل دست یابند. از طرف دیگر با توجه به پذیرش این واقعیت که هر دولتی نمی‌تواند جز با توسل به زور به آنچه را که در سطح ایده‌آل می‌خواهد دست یابد روشهای معامله و مصالحه در حد مرضی‌الطرفین در روابط میان دولتها به صورتی متداول جریان دارد.

اگرچه در روابط دیپلماتیک، دولتها ظاهراً در شرایط مساوی با یکدیگر روبرو شده و مذاکره و برخورد می‌کنند و برای حفظ ظواهر و اصول دیپلماسی تعصب خاصی حتی از طرف کوچکترین دولتها در رعایت تشریفات متداول (پروتکل) در نشان دادن حاکمیتهای مستقل و مساوی به کار برده می‌شود ولی واقعیت امر این است که هر دولتی که دارای اهرمهای قوی‌تر و منابع ملی وسیع‌تری باشد و به اصطلاح متداول با دست پرتری وارد میدان مبارزه و مذاکره گردد بیشتر قادر خواهد بود نیات و اهداف خود را در صحنه سیاست بین‌المللی پیش ببرد. در طول تاریخ و در جامعه جهانی امروز همواره قانون حاکم بر روابط بین‌المللی چیزی شبیه قانون جنگل بوده است و صاحبان قدرت و زور توانسته‌اند آن طور که می‌خواهند اهداف خود را پیش برده و دولتها و ملتهای کوچک و ضعیف را با ارعاب و فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی وادار به قبول و تمکین نظرات خود نمایند.

بنا به مراتب فوق جمهوری اسلامی که دارای اهداف وسیع و گسترده‌ای در جهت حمایت از مستضعفین و حاکمیت اسلام بر سراسر جهان می‌باشد تنها زمانی می‌تواند اهداف و نظرات مزبور را پیش برده و به مرحله عمل نزدیک نماید که دارای منابع و اهرمهای بسیار قوی ملی بوده و از آنها به نحو مطلوب استفاده نماید. بنابراین باید در شناخت منابع مزبور و تقویت آنها اهتمام لازم را به عمل آورده و صرفاً به تبلیغ و دادن شعار اکتفا نشود.

از طرف دیگر با توجه به اهداف جهان شمولی که جمهوری اسلامی تعقیب می‌نماید مسلماً منافع قدرتهای بزرگ و مستکبر جهانی را به خطر می‌اندازد و طبیعی است که این دولتها ساکت نخواهند نشست و سعی خواهند کرد با به کار گرفتن کلیه ابزار اعمال زور و فشار و به طرق مختلف دولت نوپای جمهوری اسلامی را به زانو در آورده و از تعقیب اهداف اعلام شده‌اش باز دارند. حوادث و اتفاقات دو دهه بعد از به ثمر رسیدن انقلاب

مخصوصاً تشویق و تحریص همسایه غربی ایران به تجاوز نظامی و حمایت بی‌دریغ دو ابرقدرت وقت و سایر قدرتهای استکباری از عراق در همین راستا بوده است. علی‌هذا دولت جمهوری اسلامی برای مقابله با توطئه‌ها و فشارهای خارجی باید سعی نماید منابع قدرت ملی خود را در درجه اول برای دفاع از موجودیت نظام و پس از آن در تعقیب اهداف بین‌المللی اعلام شده خود شناسایی و تقویت نماید.

قدرت ملی[1] به دو صورت توسط متفکرین علوم سیاسی مطرح شده است. از جمله متفکرین رئالیست را می‌توان نام برد که قدرت را به عنوان هم هدف و هم وسیله عنوان می‌کنند. حتی کسانی از قبیل هانس مورگنتا سیاست را تلاشی برای کسب قدرت می‌دانند.[2] ولی اغلب دانشمندان و تحلیل‌گران علوم سیاسی قدرت را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و یا اهداف معینی می‌شناسند. براساس این موضع قدرت به عنوان توانایی ملی یک دولت (کشور) که روی رفتار سایر دولتها نفوذ و تأثیر می‌گذارد تعریف شده است. البته اعمال قدرت نباید با به کار بردن زور و خشونت و به اصطلاح قوه قهریه اشتباه گردد. بلکه اعمال قوه قهریه یکی از ابزار و راههای اعمال قدرت می‌باشد ولی یگانه وسیله و لزوماً مؤثرترین آنها نمی‌باشد.

منابع ملی قدرت در اعمال سیاست خارجی متعدد، گوناگون و در زمینه‌های مختلف بوده و اکثراً دارای ویژگیهای مادی هستند. برخی از منابع مزبور به صورت همیشگی بوده و یا به طور طبیعی در اختیار یک کشور قرار دارند، از قبیل عامل جغرافیایی و منابع طبیعی. سایر منابع از قبیل تأسیسات اقتصادی، صنعتی و نظامی بیشتر ساخته و پرداخته دست بشر بوده و تابع دگرگونی‌ها و تدابیر انسانی هستند. عوامل انسانی قدرت نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند گونه‌ای بیشتر کمی هستند مانند جمعیت و گونه دیگر جنبه کیفی دارند از جمله آنچه مربوط به ویژگی‌های کلی ساخت اجتماعی، بافت سیاسی، ترکیب جمعیت و روحیه عمومی... می‌باشند.

اینک که جمهوری اسلامی وارد دهه چهارم انقلاب شده است و بدون آنکه در مسابقات تسلیحاتی منطقه‌ای و جهانی شرکت کند توانسته است جایگاه خود را به عنوان یک قدرت برتر منطقه‌ای بلکه قدرت بزرگ جهانی ارتقاء بخشد این سؤال مطرح

---

1. National power/National Capability.
2. Dougherty/Pfaltygragh, op.cit., p.67.

شده است که منابع اصلی این قدرت در کجا نهفته است و به تبع این سؤال موضوع قدرت نرم مطرح گردیده است که در این بخش تحت دو عنوان قدرت سخت و نرم به آنها خواهیم پرداخت.

در این فصل ابتدا از قدرت سخت تحت عناوین عوامل اقتصادی، سیاسی، نظامی، جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی را مورد بحث قرار خواهیم داد و سپس به منابع قدرت نرم جمهوری اسلامی می‌پردازیم.

۱. عامل اقتصادی

اصولاً توانایی و قدرت اقتصادی هر کشوری نه تنها در حفظ استقلال و حاکمیت ملی نقش مهمی را بازی می‌کند بلکه برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی پویای یک کشوری که دارای اهداف وسیع سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی جهانی می‌باشد مهمترین عامل و اهرم به شمار می‌رود.

یکی از دلایل عمده‌ای که آمریکا و شوروی را به صورت دو ابر قدرت جهانی در آورده بود، توان اقتصادی دو کشور مزبور بوده که بدان وسیله می‌توانستند مستقیم و یا غیرمستقیم بر سیاست خارجی سایر کشورها تأثیر بگذارند. توان اقتصادی یک کشور به عوامل متعدد بستگی دارد که بعضی از این عوامل طبیعی و بعضی دیگر قابلیت خلق و ایجاد دارند. وجود منابع طبیعی غنی از قبیل معادن مواد خام ارزشمند، جنگلها، نیروی انسانی ورزیده و فعال اعم از نیروی متخصص و نیروی کارگری، وجود صنایع سنگین و مادر از قبیل ذوب آهن، فولاد و ماشین‌سازی، امکانات کشاورزی با استفاده از تکنولوژی مدرن و پیشرفته در تولید مواد غذایی و صنایع وابسته به آن، دانش فنی و همچنین وجود ذخایر ارزی کافی برای تهیه کالاهای سرمایه‌ای در سطح بین‌المللی و دادن وام در موارد ضروری از جمله عوامل اقتصادی مهم می‌باشند.

دولتهای استعمارگر در طول دو قرن گذشته همواره سعی کرده‌اند که نه تنها با اعمال کنترل روی منابع اقتصادی کشورهای جهان سوم علی‌الخصوص جهان اسلام به نفع خود بهره‌برداری نموده و سودهای کلانی را نصیب دولت و سرمایه‌داران کشور خود بنمایند. بلکه با ایجاد وابستگی اقتصادی امکان رهایی کشورهای استعمار زده را از وابستگی اقتصادی حتی بعد از کسب استقلال سیاسی از آنها سلب کرده‌اند.

بنابراین اولین مرحله و حتی شرط ضروری در استفاده از عامل اقتصادی به عنوان یک اهرم قوی و مثبت در سیاست خارجی یک کشور قطع وابستگی‌های اقتصادی و رسیدن به مرحله خودکفایی می‌باشد تا امکان مقابله با فشارهای خارج در این زمینه مهم را فراهم آورد.

آیت‌الله شهید صدر در کتاب اقتصاد ما، امر خودکفایی را برای امت اسلام به عنوان مهمترین هدف اقتصادی می‌داند. وی با تفسیر آیه آخر سوره فتح بیان می‌دارد که در این آیه امت اسلامی به یک بذر تشبیه شده‌اند که شکوفه می‌دهد، قوی‌تر می‌شود، و نهایتاً راست قامت و محکم می‌ایستد. مرحوم صدر استدلال می‌کند که این حالت زمانی اتفاق می‌افتد که زنجیره‌های وابستگی اقتصادی پاره شود. او می‌گوید که دشمنان اسلام این نکته را خوب فهمیده‌اند و هر زمان که یک کشور اسلامی تلاش می‌کند روی پاهای خود بایستد، دشمنانش، با تمام توان در جهت نابودی آن تلاش می‌کنند.[۱]

بسیاری از نئومارکسیستها مسأله وابستگی اقتصادی و ابعاد گوناگون آن را از نظر تئوریکی، تاریخی و جغرافیایی مورد بررسی قرار داده‌اند. از این میان می‌توان از نوشته‌های دوسانترز، سمیرا مین، آندره گندرفرانک نام برد. این مطالعات نشان می‌دهد که جامعه‌ای که از نظر اقتصادی وابسته شد بسیار مشکل خواهد بود که روند حرکت را عوض کرده و در جهت خلاف سیر کند.[۲] بسیاری نیز امر وابستگی اقتصادی را به عنوان خطرناکترین و با دوامترین مرض در کشورهای عقب افتاده توصیف می‌کنند. تجربه جوامعی که از مسیر یک حرکت انقلابی عبور کرده‌اند مانند کوبا، الجزایر، شیلی (زمان آلنده)، ویتنام و نیکاراگوئه مشکل بودن علاج مرض فوق را ارایه می‌دهد. گزارشات آماری نشان می‌دهد که فرانسه بعد از انقلاب الجزایر پنج برابر بیشتر از دوران استعمار، از این کشور سود برده است.[۳] و در حقیقت کشف قدرت عامل وابستگی اقتصادی بود که روند استعمار نو را به وجود آورد، و آن را به مراتب سودآورتر و آسانتر از نظر اداره برای صاحبان سرمایه و قدرتهای استعماری کرد.

---

۱. شهید آیت‌الله سید باقر صدر، اقتصاد ما، ج ۲.

2. Abbas Mirakhor, "*Economic Depencence a denial of Islam*" Crescent International, Dec. 16-31, 1972.

3. Ibid., p.160.

یک فرهنگ تمام و کمال را می‌توان بدین وسیله تغییر داد بدون آنکه حتی یک گلوله شلیک شود. تجربه آمریکا در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم نشان داد که چگونه امر وابستگی سودآور و گسترده می‌شود. ژاپن از یک کشور خودکفای مصرف کننده برنج و ماهی تبدیل به یک کشور مصرف‌کننده گوشت و گندم و در عین حال وابسته می‌گردد. زمانی که این نوع وابستگی تحقق یافت دیگر وابستگی‌ها هم به دنبال می‌آید. وابستگی اقتصادی به وابستگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تسرّی یافته و جامعه به طرف یک حالت اقماری سیر خواهد کرد.[۱]

در جامعه ایران قبل از انقلاب چنین وضعیتی آشکارا به چشم می‌خورد. اقتصاد ایران تقریباً به طور کامل به غرب وابسته بود. براساس آمار و ارزیابی‌ها اقتصاد ایران در سال ۱۹۵۵ دارای اقتصادی با اضافه صادرات بود و همین کشور در اثر اعمال سیاستهای استعماری شاه تبدیل به کشوری شد که در سالهای قبل از انقلاب ۹۰٪ از نیازهای کشاورزیش می‌بایست از خارج تأمین شود. بخش صنعتی نیز وضع بهتری نداشت آن نیز با تکیه بر صنعت مونتاژ زمینه مساعدی برای ورود ماشین‌آلات، تجهیزات و همچنین مواد خام وابسته به غرب بود. ورود دایم ضرورت اساسی چرخش صنعت مونتاژ وابسته بود. آگاهی از این واقعیت آشکار یعنی عمق وابستگی اقتصادی ایران به غرب بود که آمریکا را تشویق کرد تا برای به زانو درآوردن انقلاب ایران از حربه تحریم اقتصادی استفاده نماید. و اغلب مفسرین غربی و حتی لیبرالها پیش‌بینی سقوط نظام نوپای جمهوری اسلامی را در اثر ضربه اقتصادی می‌کردند. آنها هرگز تصور نمی‌کردند که چگونه یک جامعه کاملاً وابسته‌ای می‌تواند زنجیرهای وابستگی را پاره نماید بدون آنکه به منبع خارجی دیگری وابسته شود.

به خاطر اهمیت این امر بود که اعضای مجلس خبرگان در تنظیم قانون اساسی روی رهایی از وابستگی اقتصادی تأکید زیادی کرده‌اند. در اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی (بند ۵ و ۱۳) طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب و تأمین خودکفایی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی.... در نظر گرفته شده است که دولت

۱.اگر می‌بینید امروزه جهان غرب ژاپن و ژاپنیها را در اردوگاه خود پذیرفته‌اند و علی‌رغم مشکلات جذب و پذیرش برای این است که ژاپنیها سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب را پذیرفته و با وجود داشتن فرهنگی غنی و ریشه‌دار دنباله‌روی از غرب را پیشه خود کرده‌اند.

جمهوری اسلامی برای رسیدن به اهداف خود باید سرلوحه سیاست و برنامه‌های خود قرار دهد. همچنین در اصل ۴۳ نیز بر امر تحقق استقلال اقتصادی و رسیدن به خودکفایی تأکید ورزیده است.

مفهوم خودکفایی

اگرچه بعد از انقلاب مسأله خودکفایی اقتصادی به عنوان یک شرط اساسی و اولیه برای نیل به استقلال سیاسی مورد توجه همگان بوده است ولی نه تنها برداشتهای متفاوتی از آن می‌شده بلکه تاکنون تعریف جامع و درستی از آن نشده است. در اصطلاح ساده این طور تصور می‌شود که مفهوم خودکفایی این است که تولیدات ملی خود را چه از نظر کشاورزی و چه صنعتی آن قدر افزایش دهیم که نیازی به ورود کالا و مواد خوراکی مصرفی از خارج نداشته باشیم و لزوماً چیزی را هم به خارج صادر نکنیم.

در حالی که چنین حالتی در شرایط اجتماعی ـ اقتصادی حاضر و دنیای به هم پیوسته امروز نه ممکن و نه ضروری می‌باشد و در بسیاری موارد بسیار گران تمام خواهد شد. زیرا که در شرایط عادی و در روابط صلح‌آمیز بین‌المللی کشورها می‌توانند با مبادله کالاهای تولیدی با یکدیگر نیازهای جوامع خود را با کمترین هزینه تأمین نمایند.

کشوری که دارای ذخایر غنی زیرزمینی می‌باشد ولی از داشتن امکانات و اراضی حاصلخیز محروم است می‌تواند با مبادله کالا نیازهای خود را تأمین نماید و اصولاً مبادلات تجاری بین‌المللی در پیشبرد اهداف و روابط دوستانه نقش مهمی را بر عهده دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که لفظ خودکفایی اقتصادی[1] برای بیان و درک مقصود مناسب نباشد و احتمالاً اصطلاح خوداتکایی[2] بهتر می‌تواند بیانگر منظور باشد.

منظور از خوداتکایی اقتصادی این است که یک کشور در تهیه کالاها و خدمات استراتژیک به خود متکی بوده و در شرایط بحرانی بتواند روی پای خود بایستد.

یک کشور زمانی می‌تواند ادعای خوداتکایی اقتصادی بنماید که با تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خارج از مرزهای آن نتوان در فعالیّتهای سیاسی و اقتصادی آن کشور مانع و خلل اساسی به وجود آورد. مثلاً اگر در یک مقطع بحرانی و در یک درگیری مانع ورود

1. Economic Self-Sufficieney
2. Economic Self-Dependency

کالا به کشور از طریق تحریم و یا محاصره اقتصادی شوند این امر سقوط اقتصاد کشور را که مالاً منجر به تضعیف روحیه عمومی و شکست سیاسی خواهد شد به دنبال نیاورد.

خوداتکایی اقتصادی یک کشور زمانی حاصل می‌شود که:

۱. تولید کالاهای اساسی مصرفی مورد نیاز مردم و کشور که آنها را کالاهای استراتژیک نیز می‌نامند اساساً در داخل کشور صورت گیرد.

۲. کالاهای واسطه‌ای که فعالیّت اقتصادی و ظرفیت تولیدی کشور را تغذیه می‌کنند عمدتاً در داخل تهیه شود.

۳. از نظر مهارتهای پیچیده و تکنولوژی پیشرفته (دانش فنی) تدریجاً نیاز به خارج از میان برداشته شود.

۴. مواد اولیه صنایع کشور در داخل تأمین شود.

۵. مبادلات بازرگانی عمدتاً با توجه به تحقق خواسته‌های چهارگانه فوق حول محور ورود کالاهای سرمایه‌ای زیربنایی و صدور کالاهای مصرفی صورت گیرد.

برای کشوری مانند ایران اسلامی که با اتخاذ اهداف جهان شمول در سیاست خارجی مبارزه با استکبار جهانی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده است ضرورت دارد نه تنها از اقتصادی قوی برخوردار باشد بلکه باید تلاش نماید به منظور حفظ استقلال و دفاع از مواضع خود در قبال توطئه‌های دشمنان در تهیه و تأمین کالاهای استراتژیک متکی به خود بوده و حتی بتواند به سایر کشورهای مستضعف در شرایط ضروری کمک نماید.

منظور از کالاها و مواد خام استراتژیک آنهایی هستند که در هنگام دفاع و جنگ نقش مهمی در پیشبرد اهداف تدافعی و نظامی بازی می‌کنند و معمولاً دشمنان در مبارزه و جنگ و به منظور اعمال فشار هدف اولیه خود را عدم دسترسی و حتی نابودی این نوع کالاها و مواد را که در اختیار طرف مقابل می‌باشد قرار می‌دهند. کالاها و مواد خام استراتژیک به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف. مواد خام استراتژیک

بعضی از کشورها دارای ذخایر عظیمی از مواد خام می‌باشند و بعضی از کشورها شدیداً از نظر مواد مزبور فقیر می‌باشند. مخصوصاً برخورداری از بعضی از مواد خام از

قبیل نفت، ذغال سنگ، آهن، اورانیوم که دارای اهمیت استراتژیکی زیادی هستند برای هر کشوری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تلاش بسیاری از کشورها برای تسلط هر چه بیشتر بر مواد خام مزبور می‌باشد. بحرانهای خاورمیانه اهمیت منابع طبیعی نفت را در سیاست خارجی کشورها نشان می‌دهد. اهمیت بسیاری از کشورهای کوچک در شبه جزیره عربستان تنها وابسته به کنترلی است که بر روی نفت دارند. تردیدی نیست که جنگ خلیج فارس و دخالت نیروهای چند ملیتی به نفع کویت ناشی از وجود ذخایر نفتی در این کشور بوده است. در عمل پیشرفتهای صنعتی و تکنولوژی نوین نیاز به تولید و مصرف نفت را به صورت فزاینده‌ای برای کشورهای صنعتی امری حیاتی و غیر قابل اجتناب ساخته است. بنا به گفته کلمانسو ارزش یک قطره نفت برابر با ارزش یک قطره خون سربازان ما است.[۱]

اهمیت منابع طبیعی موجب تغییر در قدرت نسبی مناطق اصلی در جهان و برخی از ملتها می‌شود. از جمله یکی از عوامل قدرت آمریکا و شوروی سابق وجود ذخایر نسبتاً عظیم مواد خام در سرزمین آنها مخصوصاً در نیمه اول قرن حاضر می‌باشد. در حالی که کشورهای اروپایی به دلیل نیازمندی به مواد خام مخصوصاً نفت در موقعیت ضعیف‌تری قرار دارند.

عدم توزیع مواد خام به طور یکسان در میان کشورها اهمیت تجارت بین‌المللی را به طور چشمگیری افزایش داده است به طوری که کمتر کشوری است بتواند بدون برخورداری از تجارت خارجی به پیشرفتهای اقتصادی و صنعتی نایل آید. کشورهایی که دارای مواد خام نیستند ناچار به تهیه آنها از سایر کشورها مبادرت می‌ورزند و همین نیاز در طول دو قرن اخیر موجب شده است که بسیاری از قدرتهای امپریالیستی در جهت سلطه بر زمینهای دارای منابع طبیعی غنی حوزه تسلط نظامی و سیاسی خود را گسترش داده و به استعمار و استثمار ملتها بپردازند.

کشور جمهوری اسلامی ایران خوشبختانه از لحاظ منابع طبیعی مخصوصاً مواد خام استراتژیک کاملاً غنی بوده و اگرچه در رژیم گذشته سعی شده بود بهره‌برداری از منابع مزبور بدون توجه به نیازهای جامعه و منافع دراز مدت کشور آن طور که قدرتهای بزرگ

---

۱. کنت تامپسون، روی مکریدیس، مطالعه تطبیقی سیاست خارجی، ترجمه فاطمه قدیمی‌پور، ص ۱۹.

مسلط می‌خواستند و در راستای منافع آنها انجام گیرد ولی هنوز هم ایران در میان سایر کشورهای جهان از جمله کشورهایی است که از نظر مقدار و تنوع مواد خام استراتژیک مانند نفت، گاز[۱] ذغال سنگ، مس، آهن و اورانیوم، سرب، روی، آلومینیوم و.... در ردیف کشورهای غنی قرار دارد. بهره‌برداری صحیح از منابع مزبور و از قوه به فعل در آوردن آنها با استفاده از آخرین پیشرفتهای تکنولوژی عملی می‌باشد.

ب. تولیدات کشاورزی و مواد غذایی استراتژیک

بعضی از تولیدات کشاورزی از جمله گندم، برنج و همچنین دامهای تولیدکننده گوشت مورد نیاز که برای تغذیه یک جامعه نقش اولیه و اصلی را برعهده دارند از جمله کالاهای استراتژیک به حساب می‌آیند. از قدیم‌الایام دولتی که می‌خواست جنگی را آغاز نماید و یا این که در خطر حمله قرار می‌گرفت ابتدا سعی می‌نمود که با ذخیره‌سازی غلات در انبارهای خود نیاز زمان جنگ را تأمین نماید و این امر در بالا بردن روحیه یک جامعه در حال جنگ مخصوصاً سربازان آن نقش اساسی دارد.

استراتژی نظامی و سیاسی آلمان در جنگ جهانی تحت تأثیر نیاز به پیروزی سریع قبل از به پایان رسیدن ذخایر محدود غذایی آن بود. به همین دلایل بریتانیا که قبل از جنگ جهانی فقط ۳۰ درصد از مواد غذایی مورد نیاز را تأمین می‌کرد و در صورت تهدید راههای ارتباطی خارجی آن همواره در خطر نابودی قرار داشت.[۲] مواد غذایی و انرژی به منزله خون حیاتی یک ملت هستند که دولتها باید با اتخاذ سیاستهای مدبرانه به مرحله خوداتکایی برسند.

اگرچه ممکن است با توجه به وضعیت آب و هوا و امکانات آب و زمین محدودیتهایی برای بعضی از کشورها به طور طبیعی در تولید محصولات مزبور وجود

---

۱. ایران با دارا بودن ذخایر عظیم نفتی کشف شده (متجاوز از ۶۰ بیلیون بشکه) در ردیف سوم بعد از عربستان سعودی و کویت در میان کشورهای صادرکننده نفت قرار دارد. این کشور همچنین با در اختیار داشتن ذخایر عظیم‌تری از گاز طبیعی (۱۴ تریلیون متر مکعب) بعد از روسیه صاحب بزرگترین ذخایر گاز جهان می‌باشد. به نقل از:

M. Mohammadi, *Coalition Formations in International Oil, or Decision Making in OPEC,* (Doctoral Dissertation), 1980, p.37.

۲. کنت تامپسون، روی مکریدیس، همان منبع، ص ۲۰.

داشته باشد ولی ضرورت دارد که دولت حتی با هزینه‌های گزاف سعی نماید از نظر تولیدات مزبور مخصوصاً گندم، برنج و مواد پروتئینی به حد خودکفایی برسد تا نیازی به ورود این نوع کالاها از خارج نداشته باشد و این امر با توجه به سوابق تاریخی و امکانات بالقوه کشور ما امکان‌پذیر می‌باشد.

سیاستهای دیکته شده به شاه مخصوصاً طرح آمریکایی اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۱۳۴۰ نه تنها نظام سنتی کشاورزی ایران را در هم ریخت بلکه با توسعه شهرها و اختلاف شدید سطح زندگی در شهر و روستا موجبات مهاجرت روستاییان و نهایتاً نابودی کشاورزی را فراهم کرد. در نتیجه علی‌رغم وجود ۴۰ میلیون هکتار از اراضی مستعد برای کشاورزی بیش از یک چهارم آن زیر کشت سالانه آبی و دیمی نمی‌رفت.

در مورد آب نیز که همواره به عنوان یک محدودیت اساسی در توسعه کشاورزی تلقی شده است مع‌ذلک از ۱۴۹ میلیارد مترمکعب آب قابل استفاده تنها ۸۵ میلیارد مترمکعب آن مورد استفاده بخش کشاورزی قرار می‌گیرد که به علت عدم استفاده از تکنیک‌های صحیح آبیاری بالغ بر دو ثلث آن نیز در داخل و خارج مزارع تلف می‌شود.

توجه اساسی و بنیادین به روستاها برای تشویق روستاییان به بازگشت و جلوگیری از مهاجرت هرچه بیشتر آنان و جلوگیری از مهاجرت بی‌رویه به شهرها، استفاده از تکنولوژی پیشرفته علمی در مکانیزه کردن کشاورزی، هدایت امکانات دولت مخصوصاً در امر دادن یارانه «سوبسید» به روستاها، تشویق و مساعدت در کشت مواد غذایی استراتژیک، حل مشکل قانونی مالکیت اراضی زراعی، تأمین نیازهای کشاورزان از قبیل بذر، کود و ماشین‌آلات از اهم اقداماتی است که دولت می‌تواند برای بهبود اوضاع نابسامان کشاورزی کشور به عمل آورده و موجبات خوداتکایی کشاورزی را فراهم آورد تا در مبارزات خود بر علیه استکبار جهانی امکان استفاده آنها را از وابستگی کشور به ورود مواد حیاتی و استراتژیک غذایی از خارج به عنوان یک حربه از دشمنان جمهوری اسلامی سلب شود.[۱]

---

۱. خوشبختانه دولت جمهوری اسلامی علی‌رغم تحمل جنگ هشت ساله در زمینه خودکفایی کشاورزی توفیق چشمگیری به دست آورده است به طوری که در اغلب از اقلام کالاهای استراتژیک به مرحله خوداتکایی رسیده است. در زمینه گندم که در آغاز پیروزی انقلاب تنها ۵٪ از نیاز کشور تأمین می‌شد هم اکنون متجاوز از ۸۰ درصد مایحتاج کشور در داخل تولید می‌گردد و در زمینه تأمین گوشت به مرحله خودکفایی بلکه وارد مرحله صادرات شده است.

ج. تأسیسات و تولیدات صنعتی

در دو قرن اخیر تأسیسات صنعتی یک کشور علی الخصوص توانایی آن در تولید مصنوعات استراتژیک اساسی‌ترین نشان قدرت جهانی آن کشور بوده است. انگلیس تا زمانی می‌توانست در صحنه سیاست خارجی در تعادل قوا نقش داشته باشد که از لحاظ قدرت صنعتی هیچ کشوری با آن برابری نمی‌کرد. پس از آنکه قدرت صنعتی سایر کشورها مانند روسیه شوروی، ایالات متحده آمریکا، آلمان و ژاپن افزایش یافت از قدرت و نفوذ انگلیس کاسته شد. امروزه نگرانی‌ای که از احیاء میلیتاریسم ژاپن وجود دارد همانا به خاطر قدرت عظیم صنعتی این کشور است که به سادگی می‌تواند تبدیل به یک قدرت نظامی گردد.

قدرت پنهانی آمریکا که در منابع صنعتی آن متجلی بود پیروزی متفقین را در جنگ جهانی دوم به ارمغان آورد. در هر گونه مقایسه‌ای منابع بالقوه قدرتهای بزرگ،حتی قبل از جنگ هم از هر کشور دیگری چه از نظر صنعتی و چه از نظر منابع به هرگونه شاخص بازده و مصرف پیشی گرفته بود. این جنگ موجب شد که تقریباً درآمد ملی آمریکا را دو برابر نموده و قدرتهای بزرگ دیگر را یا از بین برده و یا به شدت تضعیف نماید وبه عنوان یک ابر قدرت با برخورداری از قدرت عظیم صنعتی ظهور نماید.

یکی از دلایلی که اغلب کشورهای جدید الاستقلال در جستجوی رشد اقتصادی به رشد صنعتی اولویت می‌دهند همانا افزایش قدرت و یافتن امکانی مناسب‌تر در جامعه بین‌المللی معاصر می‌باشد.

از این میان صنایع مادر مانند ذوب‌آهن و تولیدات فولاد و ماشین‌آلات سنگین و همچنین صنایع نظامی پیشرفته از جمله صنایع و تولیدات استراتژیک می‌باشند که در محاسبه اقتدار صنعتی و نظامی یک کشور نقش اساسی دارند.

رژیم سابق به موازات تخریب کشاورزی ایران با طرح شعار صنعتی شدن کشور و در عین حال به منظور جلوگیری از ایجاد صنایع مستقل و مناسب برای استقلال کشور با ایجاد و توسعه صنایع مونتاژ نه تنها موجبات وابستگی کشور را از نظر تأمین مواد غذایی به خارج فراهم کرد بلکه با اشتغال روستاییان در صنایع مونتاژ و وابسته که در حقیقت برگ دیگری از امپریالیسم سرمایه‌داری غرب بوده به منظور ورود مواد اولیه، قطعات اصلی کالاها کشور ایران را کاملاً از نظر اقتصادی وابسته به خارج نمود. زیانهایی که

صنایع مونتاژ از نظر اقتصادی به کشور وارد کرده‌اند عبارت بودند از:

۱. گرانی و نامرغوبی تولیدات آنها در مقایسه با نمونه آن در خارج.

۲. ایجاد ظرفیت بیکار به واسطه کمبود مواد اولیه وارداتی.

۳. مرگ قطعی کشاورزی از طریق جذب نیروی شاغل در بخش کشاورزی.

۴. مرگ صنایع دستی و سنتی.

۵. کاهش صادرات غیر نفتی از طریق کاهش صنایع دستی و محصولات کشاورزی.

۶. توسعه بیکاری پنهان و دایمی با توسعه بوروکراسی و سیستم اداری. به منظور اداره صنایع مزبور و مهاجرت فزاینده روستاییان به شهرها.

۷. تشویق جامعه به تهیه هرچه بیشتر کالاهای غیرضروری مصرفی.

البته ناگفته نماند که به موازات توسعه صنایع مونتاژ از سال ۴۱ و با حمایت بی‌دریغ دولت از سال ۴۶ با ایجاد تحولاتی در روابط شرق و غرب و برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز میان دو بلوک صنایعی از قبیل ذوب آهن اصفهان و ماشین‌سازی اراک و تبریز نیز تأسیس شد که سنگ بنای ایجاد صنایعی مستقل شده و موجبات هدایت صنایع مونتاژ را به طرف صنایع خودکفا و مستقل فراهم نمودند.

علاوه بر آن دولت جمهوری اسلامی با توجه به اهداف جهانی خود باید برنامه‌های وسیعی را در جهت رفع تنگناهای صنعتی و توسعه و ایجاد صنایع سنگین و صنایع نظامی مدرن که امکان تولید پیشرفته‌ترین سلاحهای جنگی و تولیدات جنبی آن را داشته باشد به مرحله اجرا درآورد. از جمله تهیه و تأمین سلاح هسته‌ای علی‌رغم قدرت زیاد تخریبی و ضدّ بشری آن می‌باشد. تا زمانی که دشمنان آشتی‌ناپذیر ما چنین سلاح کشنده‌ای در اختیار دارند آگاهی بر دانش ساختن این گونه سلاحها حتی در دراز مدت باید در برنامه‌های دولت جمهوری اسلامی قرار داشته باشد.

د. ذخایر ارزی (معتبر)

یکی از منابع مهم قدرت و اعتبار اقتصادی یک کشور در سطح بین‌المللی و به خصوص در مبادلات تجاری خارجی داشتن ذخایر ارزی معتبر و کافی است که به آن (Hard Currency) می‌گویند. ذخایر ارزی نه تنها برای خرید کالاها و خدمات مورد نیاز کشور از خارج اهمیت اساسی دارد و به دولت این امکان را می‌دهد که در دنیای پر از

رقابت سرمایه‌داران و تولیدکنندگان کالاها با شرایط بسیار سهل‌تر از مناسبترین تولیدکننده کالای مورد نیاز را تهیه نماید بلکه در موارد لازم و ضروری به کمک کشورهای محروم و مستضعف بشتابند. یکی از طرق استعمار و استثمار کشورها و از بین بردن استقلال سیاسی و اقتصادی آنها، دادن وامهای با شرایط سنگین و بهره‌های گزاف است و این شگردی است که دولتهای استعمارگر برای سلطه و چپاول هرچه بیشتر بر ملتهای محروم در طول دو قرن اخیر به کار برده‌اند. زیرا که از طریق اعطای اعتبار و وام پرداختی وام گیرنده را مجبور می‌کردند به قیمت گزاف کالاهای تولیدی کشور وام دهنده را خریداری نماید. و میزان وابستگی اقتصادی بیشتری برای کشور مزبور به وجود آورند. و بهرهٔ گزافی نیز از آنها دریافت می‌کردند و بدین وسیله با فروش کالاهای صنعتی و تولیدات مصرفی خود نه تنها سود کلانی می‌برند بلکه نوعی وابستگی درازمدت ایجاد می‌کنند که دولت وام گیرنده و خریدار مجبور است برای تهیه لوازم یدکی و سرویس‌های جنبی همواره دست نیاز به سوی کشور وام دهنده دراز نماید و در نتیجه وابستگی و تسلط بیگانه را استمرار می‌بخشد. هم اکنون کشورهای جهان سوم به استثناء چند کشور تولیدکننده نفت به خاطر اعمال سیاست مزبور از طرف قدرتهای استعمارگر شدیداً مقروض هستند و قادر به پرداخت قروض بین‌المللی خود نمی‌باشند.

از جمله اعمال سیاستهای مهم در این رابطه موازنه پرداختها و دریافتهای بین‌المللی است که کمک می‌نماید تا هر کشوری بتواند با تنظیم برنامه‌ای صحیح آن قدر کالا وارد نماید که امکان صادرات کالا را به همان نسبت داشته باشد. کشورهایی که از تهیه ذخایر ارزی معتبر عاجز هستند معمولاً براساس سیاست مبادلات تهاتری عمل می‌کنند و در مقابل خرید کالا از کشورهای دیگر به جای پرداخت وجه آن با کالای کشور خود معاوضه می‌کنند. اغلب کشورهای بلوک شرق سابق به این سیاست متوسل می‌شدند تا مجبور نباشند دلار آمریکایی تهیه نمایند.

به طور خلاصه اگر جمهوری اسلامی بخواهد اهداف بین‌المللی خود را پیش برده و تحقق بخشد باید اقتصاد کشور را در همه زمینه‌های ممکن تقویت کرده و تعالی بخشد. این امر همان طور که متذکر شدیم با بهره‌برداری اصولی و صحیح از امکانات کشاورزی، صنعتی و منابع مواد خام استراتژیک عملی خواهد شد. بدین وسیله نه تنها کشور در مقابل فشار قدرتهای امپریالیستی تاب مقاومت بیشتری را خواهد داشت بلکه با استفاده

از اهرم اقتصادی می‌تواند تصمیمات خود را در زمینه سیاست خارجی به طور مؤثرتری به مرحله اجرا درآورد.

۲. عامل سیاسی

منابع ملی در هر کشوری زمانی به صورت بالفعل کارایی لازم را به عنوان اهرمهای قوی در پیشبرد اهداف سیاست خارجی به دست خواهند آورد که آن کشور دارای سیستم و نظام سیاسی قوی و در رأس آن از دولتی متشکل، منسجم، مدیر و پایدار بهره‌مند باشد تا بتواند از آن اهرمها بهره‌برداری مناسب و صحیح در جهت مصالح جامعه خود بنماید. در غیر این صورت و در شرایط حاکمیت سیستم و نظام سیاسی ضعیف و ناپایدار منابع ملی مزبور به صورت عوامل منفی در آمده و موجبات نفوذ قدرتهای خارجی را برای سلطه بر منابع کشور فراهم نموده و مالاً به وابستگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منجر خواهد شد. سیستم سیاسی حاکم زمانی خود به صورت یک اهرم قوی در صحنه روابط بین‌المللی ظاهر خواهد شد که دارای ویژگیهای زیر باشد:

الف. برخورداری از دولتی مدیر و مدبر. تبلور و بهره‌برداری عینی از همه عوامل قدرت توسط رهبران سیاسی و دولتمردان هر کشوری متجلی خواهد شد. این رهبران و دولتمردان هستند که با بهره‌گیری از عوامل قدرت ملی و اتخاذ تصمیمات به موقع و قاطع و بدون تزلزل می‌توانند سیاستهای داخلی و خارجی را عینیت بخشیده و به مرحله عمل نزدیک نمایند. بلاتصمیمی، تزلزل و ضعف در مدیریت دولت می‌تواند همه امکانات بالقوه‌ای که در اختیار آنها است هدر داده و اعتبار بین‌المللی کشور را به خطر اندازد. گاهی رهبران سیاسی یک کشور به خاطر ویژگیهای شخصی خود و بهره‌مندی از نبوغ ذاتی می‌توانند در صحنه جهانی برای کشور اعتبار و حیثیت ویژه‌ای کسب نمایند. شخصیتهایی مانند نهرو، ناصر و تیتو از آن جمله اشخاص بوده‌اند.

یک دولت قوی و مدبّر از دیپلماسی قوی نیز برخوردار خواهد بود. کشورهایی مانند انگلیس که از دیپلماسی قوی برخوردار بوده‌اند علی‌رغم ضعفهایی که از نظر منابع قدرت ملی داشته‌اند توانسته‌اند سالیان دراز نقش مهم و حساس در صحنه جهانی بازی کنند و از این امتیاز به نفع کشور خود بهره‌گیری

نمایند.

البته آن چیزی که به عنوان دیپلماسی در جوامع اروپایی و غرب حاکم و رایج می‌باشد که بر پایه سیاستهای ماکیاولی است لزوماً با معیارهای مکتب ما ممکن است تطبیق نکند ولی بدیهی است که در اسلام هم اعمال کیاست و تدبیر نیز یکی از صفات مثبت هر مسلمان مؤمن شناخته شده است. (المؤمن کیس). در این زمینه نقش وزارت خارجه در انتخاب دیپلماتهای باتجربه و آشنا به مسایل جهانی و در عین حال متعهد به انقلاب و مورد اعتماد و وثوق دولت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بدیهی است که دولتهای خارجی وقتی احساس کنند که با دولتی قوی روبرو هستند در محاسبات و ارزیابیهای خود اعتبار بیشتری برای نظرات و تعهدات طرف مقابل خود قایل خواهند بود.

ب. *برخورداری از حمایت مردمی.* سیستم و نظام سیاسی حاکم و دولتمردان زمانی قادر خواهند بود در صحنه جهانی با قدرت و قاطعیت تصمیمات مهم اتخاذ نموده و به مرحله عمل درآورند که از حمایت وسیع توده‌های مردم برخوردار باشند. و با توجه به این مسأله است که دولتهای دیگر برای مذاکرات و تعهدات کشور مزبور با توجه به برخورداری از حمایت مردم و نتیجتاً ثبات و بقاء نظام سیاسی حاکم اعتبار بیشتری قایل می‌باشند. از طرف دیگر هر دولتی که دارای پایگاه داخلی قوی نباشد اجباراً برای تداوم حکومت خود در جستجوی حامیانی در خارج از کشور بوده و دولت تدریجاً به صورت یک عامل بیگانه در می‌آید و ناچار است آنچه را که آنها می‌خواهند عمل نماید.

اگرچه معمولاً این نوع رژیمها که دارای پایگاه مردمی نیستند سعی می‌کنند با اعمال زور و دیکتاتوری در خاموش کردن صدای توده‌های مردم و صحنه‌سازی به دنیا نشان دهند که از ثبات کافی و حمایت لازم برخوردار هستند ولی دولتهای دیگر معمولاً توجه کافی به واقعیت امر نشان می‌دهند. بر هیچکس پوشیده نیست، نظام حاکم بر جمهوری اسلامی در طول دو دهه گذشته علی‌رغم توطئه‌های متعدد و گوناگون داخلی و خارجی که برای تزلزل و سقوط نظام اجرا شده بعد از نصرت الهی صرفاً به پشتوانه حمایت بی‌دریغ و ایثارگرانه توده‌های عظیم مردم توانسته است نه تنها دوام آورد بلکه با تمام قدرت اهداف نظامی،

سیاسی و اقتصادی خود را در صحنه روابط بین‌المللی به پیش ببرد. و با توجه به همین اصل است که رهبر فقید انقلاب همواره به دولتمردان هشدار می‌دادند که در امور دولتی هرگز از کمک و حمایت مردم بی‌نیاز نخواهند بود و حضور مردم را در صحنه باید حفظ نمایند و در رابطه نزدیک با آنها باشند.

ج. ***امنیت و ثبات داخلی.*** برای یک سیستم سیاسی قوی برخورداری از امنیت و ثبات داخلی نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند هر نوع تزلزل در سیستم سیاسی از جمله تغییرات پی‌درپی مسؤولین، شورشها و تظاهرات و مخالفتهای درونی، وجود محیطی خالی از امنیت و آرامش مستقیماً در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی آن دولت اثر می‌گذارد. در یکی دو سال بعد از به ثمر رسیدن انقلاب به خاطر مشکلات و بحرانها و تحولات بعد از انقلاب چنین وضعیتی بر کشور ما حکمفرما بود و مسلماً در سیاست خارجی ما نیز اثر نامطلوب می‌گذاشت و زمانی که دولتهای جهان احساس کردند که جمهوری اسلامی توانسته است بر مشکلات داخلی فایق آمده و ثبات لازم پیدا نموده و امنیت داخلی را برقرار نماید توجه اغلب کشورهای دنیا را به خود جلب نمود و روابط تجاری، اقتصادی و فرهنگی کشور با اغلب کشورهای جهان توسعه و گسترش یافت و جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام معتبر و با ثبات در صحنه روابط بین‌المللی مطرح گردید.

د. ***حاکمیت قانون.*** یکی دیگر از عوامل مهم اقتدار و تحکیم سیستم سیاسی حاکم که در روند سیاست خارجی و روابط و مبادلات با سایر کشورها تأثیر مهمی می‌گذارد وجود و حاکمیت قانون و برخورداری سیستم مزبور از قوانین مدون و لازم‌الرعایه می‌باشد. برای کشوری که طرف قرارداد با دولت دیگر می‌باشد این موضوع بسیار اهمیت دارد که رعایت قوانین و حقوق داخلی کاملاً در نظر گرفته شده باشد و خوشبختانه جمهوری اسلامی بر خلاف همه انقلابهای بزرگ دنیا که تا سالیان متمادی به خاطر مشکلات بعد از انقلاب از حاکمیت قانون برخوردار نشدند توانسته است در مدتی بسیار کوتاه قانون اساسی و نهادهای وابسته به آن را تأسیس نموده و روابط اجتماعی ـ سیاسی را در چارچوبه قوانین مدون تنظیم نماید. و این خود یکی از ویژگیهای سیستم سیاسی جمهوری اسلامی است که

نشانگر تحکیم موقعیت نظام و تثبیت و تداوم آن می‌باشد.

۳. عامل نظامی

یکی دیگر از عوامل و منابع مهم ملی که در سیاست خارجی نقش مهمی را بازی می‌کند قدرت نظامی یکی کشور است. در جهان پرماجرای امروز و در غیاب حکومت جهانی که بتواند روابط دولتها را تنظیم و اعمال بنماید قدرت نظامی هر کشوری حداقل به عنوان یک عامل بازدارنده[1] از نفوذ و سلطه بیگانه در سیاست خارجی به حساب می‌آید. دیپلماسی و قدرت نظامی دوشادوش یکدیگر حرکت می‌کنند. در روزگاران گذشته و حتی در دوران معاصر قدرتهای بزرگ با اعزام کشتی‌های جنگی به سواحل کشورهای دیگر آنها را وادار به قبول نظریات و خواسته‌های خود می‌کردند[2] و امروزه نیز با نمایش قدرت در نیروهای سه‌گانه هوایی، دریایی و زمینی اهداف سیاسی خود را به پیش می‌برند. تقسیم قدرت بعد از جنگ حاصل موفقیت و استقرار ارتش سرخ در نقاط استراتژیک در قلب اروپا بود و انفجار و آزمایش سلاحهای اتمی توسط دو ابر قدرت بعد از جنگ جهانی دوم موجب برتری آنها در روابط بین‌الملل شد و خلاصه تا زمانی که زور داور نهایی رقابت میان ملتهاست قدرت نظامی هر کشوری مرزهای عملکرد در سیاست خارجی را ترسیم می‌نماید.

یکی از دستورات مهم قرآن کریم به مسلمانان همانا در ارتباط با تقویت بنیه نظامی جامعه و حکومت اسلامی می‌باشد.

در سوره انفال آیه ۶۰ خداوند متعال چنین می‌فرماید:

«واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رابط الخیل ترهبون به عدوا اللّه و عدوکم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم. و آماده کنید برای کارزار با ایشان هر چه را می‌توانید از نیرو و از اسبان بسته شده که بترسانید با آن دشمن خدا و دشمن خود را و دیگران را از غیر ایشان که شما آنان را نمی‌شناسید و خدا می‌شناسدشان.»

علامه طباطبایی در رابطه با آیه شریفه چنین می‌فرماید:

---

1. Deterente Force
2. Gun-Boat Diplomacy.

«مقصود از این آیه امر عامی است به مؤمنین که در قبال کفار به قدر تواناییشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد تهیه کنند، آنچه را که کفار دارند و یا ممکن است تهیه کرده باشند آماده سازند چون مجتمع انسانی غیر این نیست که از افراد و اقوامی دارای طبایع و افکار مختلف تشکیل می‌یابد و در این مجتمع هیچ اجتماعی براساس سنتی که حافظ منافعشان باشد اجتماع نمی‌کنند مگر اینکه اجتماع دیگری علیه منافعش و مخالف با سنتش تشکیل خواهد یافت و این دو اجتماع دیری با هم نمی‌پایند مگر اینکه کارشان به اختلاف کشیده و سرانجام به نزاع و مبارزه علیه هم بر می‌خیزند. و چون چنین است به حکم فطرت بر جامعه واجب است که همیشه در هر حال تا آنجا که می‌تواند و به همان مقداری که احتمال می‌دهد دشمن مجتمع صالحش مجهز باشد خود را مجهز نماید».[۱]

در حکومتی که اسلام برای بشر اختیار کرده و در آن باید حقوق فردفرد جامعه را محفوظ و مصالح ضعیف و قوی و توانگر و فقیر و فرد و جماعت و بعض و کل را به طور مساوی رعایت شود و چون چنین است دشمن منافع یک جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است و بر همه افراد است که قیام نموده و دشمن را از خود و از منافع خود دفع نماید و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته باشند تا بتوانند منافع خود را از خطر دست‌بُرد دشمن نگهدارد. هر قدر حکومت نیرومند و دارای امکانات زیادی باشد به افراد مردم هم محتاج است. پس مردم هم به نوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آماده کنند.

هدف دیگر تأمین نیرو قدرت بازدارندگی آن است (ترهبون به عدو اللّه...) تا بدان وسیله دشمن خداوند و دشمن خود را ترسانیده و از آنان زهر چشم گرفته و حتی در شرایطی که احساس خطری از دشمن موجود نمی‌شود خداوند می‌فرماید افرادی هستند که مؤمنین از دشمنی آنان بی‌خبرند مانند منافقین که مؤمنین از خطر آنها بی‌خبرند و همچنین کفاری که مسلمانان هنوز مبتلا به آنان نشده‌اند.

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۸۰-۱۷۴.

ولی هدف نهایی بازدارندگی و ترساندن دشمن نیست بلکه تجهیز نیرو و دفع دشمنی که جان و مال و ناموسشان را تهدید می‌کند می‌باشد و نائره فساد را که باعث بطلان کلمه حق و هدم اساس دین فطرت می‌شود و نمی‌گذارد پرستش خدا و عدالت در زمین جریان یابد خاموش سازند.

قدرت نظامی هر کشوری به سه عامل بستگی دارد:

الف. برخورداری از نیروی نظامی نیرومند و بزرگ (از نظر تعداد نفرات و آمادگی رزمی). مسلماً تعداد نظامیان تعلیم دیده و آماده رزم هر کشوری و به عبارت دیگر تعداد لشکریانی که مستمراً آماده استفاده در میدان جنگ می‌باشند و نیروهای ذخیره آن که امکان بسیج کردن آنها وجود دارد یکی از عوامل مهم قدرت نظامی یک کشور است و در این جا عامل جمعیت کمک بزرگی به استخدام نیرو می‌نماید و لذا یکی از عوامل قدرت نظامی ابر قدرتها نیز برخورداری از جمعیت زیاد می‌باشد که در نتیجه لشکریان متعددی را تحت فرمان دارند و می‌توانند بسیج نمایند در حالی که کشوری مانند اسراییل که دارای جمعیت کمی می‌باشد در مصاف با دشمنانش روی از دست دادن هر یک نفر از نظامیانش حساب می‌کند و لذا تلفات محدود برای چنین دولتی خسارات سنگینی به بار می‌آورد.

ب. برخورداری از تأسیسات، صنایع و تکنولوژی پیشرفته نظامی. با پیشرفت سریع تکنولوژی و دانش بشری امروزه معیارهای قدرت نظامی با آنچه که در گذشته بوده تفاوت فاحشی دارد امروزه بیشتر از آنچه که جنگ بین نظامیها باشد جنگ میان تکنولوژیهای برتر نظامی است. وجود هواپیماهای بسیار پیشرفته، موشکهای قاره‌پیما، زیردریاییهای سریع‌السیر مجهز به موشکهایی با کلاهک اتمی و سایر سلاحهای کشنده و مرگبار که در اختیار قدرتهای بزرگ جهانی می‌باشد عامل بسیار مهمی در برتری نظامی دو ابرقدرت و سایر قدرتهای بزرگ جهانی است و هیچ کشوری نمی‌تواند بدون برخورداری از تکنولوژی پیشرفته و تجهیزات نظامی تنها به تعداد نفرات تحت فرمان خود از نظر کمی اکتفا نماید.

ج. برخورداری از روحیه قوی و تجربه کافی جنگی و انگیزه برای جنگیدن. چنانچه یک نیروی نظامی هم نفرات کافی باشد و هم تکنولوژی پیشرفته ولی نه تنها تجربه لازم و به عبارت دیگر دانش لازم برای به کارگیری نیروها و تجهیزات نداشته و یا از انگیزهٔ لازم

برای رزم برخوردار نباشد مسلماً موفقیتی کسب نخواهد کرد.

تجربه جنگ هشت ساله ایران و عراق اهمیت هر سه عامل را در کسب قدرت نظامی به ما نشان می‌دهد زیرا که به خاطر مشکلات بعد از انقلاب و گرفتاریهایی که در ارتش وجود داشت و عدم آمادگی لازم جمهوری اسلامی که ناشی از سیاستهای غلط لیبرالها در دولت موقت در مسایل نظامی از جمله تقلیل خدمت نظام، اعزام نظامیان به شهرهای خود و لغو بدون مطالعه قراردادهای تسلیحاتی بود انگیزه و عامل تشویق مؤثری برای عراق بود که به جمهوری اسلامی حمله نماید ولی علی‌رغم برخورداری عراق از نیروی نظامی ورزیده و آخرین و مدرن‌ترین سلاحهای پیشرفته به علت عدم برخورداری از روحیه رزمندگی و عدم وجود انگیزه لازم برای جنگیدن، تهاجم گسترده عراق به شکست و ناکامی کشور مزبور منتهی شد و این تجربه خوبی برای جمهوری اسلامی بود که با توجه به دشمنان زیادی که دارد در صدد تقویت قدرت نظامی خود حتی بعد از پایان گرفتن جنگ برآید. اگرچه دولت جمهوری اسلامی اعلام کرده است که سر جنگ با کسی ندارد ولی برای دفاع از معیارهای جمهوری اسلامی و پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود، برخورداری از قدرت نظامی کافی ضروری است و با توجه به جمعیت کافی که در ایران وجود دارد و تجربه‌ای که در طول جنگ اخیر کسب شده و روحیه شهادت‌طلبی که در رزمندگان ما وجود دارد تحقق چنین موقعیتی مشکل نخواهد بود.

۴. عامل جغرافیا و جمعیت

ناپلئون بناپارت اظهار می‌داشت که سیاست خارجی ملتها بر پایه جغرافیا گذارده می‌شود. گروهی نیز از نویسندگان سیاسی معتقدند که عامل جغرافیایی در واقع کل سیاست خارجی یک کشور را تعیین می‌کند. دانشمندان قرن نوزدهم مانند مکیندر انگلیسی، هوشوفر آلمانی و آلفرد ماهان آمریکایی را می‌توان از این گروه نام برد. این عده با توجه به ارتباط وسیعی که میان جغرافیا و سیاست قایل بودند رشته جداگانه‌ای را به نام ژئوپولیتیک پایه‌گذاری کردند. مکیندر معتقد است که تاریخ چیزی جز مبارزه برای به دست آوردن سرزمینها نیست. هانس مورگنتا به پایداری و دایمی بودن عامل جغرافیا توجه دارد.

امروزه اگرچه پیشرفتهای علمی و تکنولوژی وسایل ارتباطی و اختراع سلاحهای

مدرن از اهمیت جغرافیا تا حدودی کاسته است ولی این عامل کماکان از اهمیت ویژه‌ای به عنوان یکی از منابع مهم قدرت ملی برخوردار است. ناگفته نمایند که رابطه نزدیکی میان استقلال، امنیت و رفاه یک کشور با عامل جغرافیایی وجود دارد. آنچه را که می‌توان از جغرافیا به عنوان عامل قدرت ذکر کرد عبارتند از موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی یک کشور در نقشه جغرافیایی جهان، آب و هوا، وسعت، پستی و بلندیهای طبیعی، دسترسی به دریاهای آزاد و جمعیت نیز می‌تواند در این مجموعه گنجانده شود.

الف. موقعیت جغرافیایی

موقعیت جغرافیایی یک جامعه از قدیم‌الایام فکر دانشمندان علوم سیاسی را به خود مشغول داشته بود و عده‌ای از آنها تأثیر جغرافیا و محیط‌زیست را بر روی افراد بشر مورد بحث و تحلیل قرار داده‌اند. اهمیت موقعیت جغرافیایی کشور ایران از قرنها پیش مورد توجه بوده است. به خاطر موقعیت استراتژیکی ایران بود که در دو جنگ جهانی گذشته مورد تاخت و تاز قرار گرفت و در جنگ جهانی دوم به عنوان پل پیروزی خوانده شد.

کشور ایران در موقعیتی قرار گرفته است که ارتباط سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا را از راه زمینی برقرار می‌کند. ایجاد راههای ارتباطی زمینی مدرن می‌تواند بهره‌برداری از این موقعیت را افزایش دهد.

بعد از فروپاشی روسیه شوروی نه تنها از این اهمیت کاسته نشده بلکه بر اهمیت آن افزوده شده است زیرا که دولتهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز برای دسترسی به راههای آبی آزاد نیاز شدیدی به ایران پیدا کرده‌اند.

بنابراین برای جمهوری اسلامی چنین موقعیتی از ویژگی خاصی برخوردار است که از آن می‌توان به عنوان یک اهرم قوی و در عین حال ظریف بهره‌برداری نمود.

ایران در جنوب هم بر تنگهٔ هرمز که یک تنگهٔ استراتژیکی مهم می‌باشد سلطه کامل دارد. از این تنگه روزانه حدود ۱۰ میلیون بشکه نفت که شریان حیاتی اقتصاد غرب می‌باشد عبود می‌کند. از طرف دیگر راه ارتباط دریایی پنج کشور حوزه خلیج‌فارس یعنی عراق، بحرین، کویت، قطر و امارات متحده عربی می‌باشد.

کسی که تنگهٔ هرمز و خلیج‌فارس را زیر کنترل دارد بر صادرات نفت به سوی غرب هم کنترل خواهد داشت. در سال ۱۹۷۶ مجله نفت و گاز (oil & Gas Journal)

می‌نویسد از نود تا صد میلیارد تن نفت که اکنون ارزیابی شده است ۶۴ میلیارد تن یعنی نزدیک به شصت درصد ذخایر نفتی جهان متعلق به کشورهای حوزه خلیج‌فارس است.[۱]

قطع و مسدود کردن تنگه موجب قطع راه ارتباطی کشورهای مزبور و قطع صدور نفت آنها که تنها کالای صادراتی و ممر درآمد آنها است خواهد شد. به استثناء ایران دو کشور دیگر نیز یعنی عمان و عربستان سعودی با وجود داشتن راههای دریایی دیگر از نظر حمل‌ونقل دریایی به این تنگه نیازی شدید دارند.

جمهوری اسلامی با توجه به موقعیت خاص کشور و در کنترل داشتن متجاوز از ۱۵ جزیره در اطراف تنگه می‌تواند از این عامل به صورت اهرمی قوی در سیاست خارجی خود بهره جوید. در جریان جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران که دولت عراق سعی داشت با ناامن کردن خلیج‌فارس و ایجاد مشکلاتی بر سر راه صدور نفت ایران ضربه شدیدی وارد آورد تهدید به موقع ایران مبنی بر مسدود کردن تنگه موجب نگرانی جدّی در کشورهای حوزه خلیج‌فارس و همچنین کشورهای غربی شد و نتیجتاً تهدید دشمن را در این زمینه خنثی نمود.

ب. دسترسی به دریاهای آزاد نیز خود عامل مهمی در کسب موقعیت ممتازتری در سیاست خارجی می‌باشد بسیاری از جنگهای تاریخی برای دسترسی به دریاهای آزاد صورت گرفته است. ایران از لحاظ دسترسی به آبهای آزاد دارای موقعیت ویژه‌ای میان کشورهای منطقه است این کشور از طولانی‌ترین ساحل در خلیج‌فارس و دریای عمان برخوردار است. طول ساحل ایران در خلیج‌فارس از بندرعباس تا دهانه اروند رود (شط‌العرب) ۱۲۵۹ کیلومتر و در دریای عمان از خلیج‌فارس گواتر تا بندرعباس ۷۸۴ کیلومتر می‌باشد. با توجه به بهره‌برداری از فلات قاره ایران و استفاده از حاکمیت بر آبهای ساحلی بیشتر متوجه اهمیت این موقعیت خواهیم شد. دولت ایران ضرورت دارد به موازات تلاشی که قدرتهای بزرگ در توسعه آبهای ساحلی خود نموده‌اند اقدام به گسترش آبهای ساحلی خود بنماید. از طرف دیگر همسایگی ایران با کشورهایی که دسترسی به دریای آزاد ندارند من جمله کشورهای واقع در آسیای مرکزی و قفقاز به این کشور موقعیت ویژه‌ای داده است که از آن به عنوان اهرم مهمی در سیاست خارجی

---

۱. ایران، انقلاب به نام خدا، نوشته کلر بریر- پیر بلانشه، ترجمه قاسم صنعوی، ۱۳۵۸، ص ۱۴۶.

استفاده نماید. به همین دلیل است که علی‌رغم اینکه ایجاد لوله نفتی از کشورهای آسیای میانه از طریق ایران از نظر اقتصادی کاملاً به صرفه می‌باشد به خاطر اهمیت سیاسی آن، دولت آمریکا حداکثر تلاش خود را به کار برده است تا جلوی اجرای چنین پروژه‌ای را بگیرد.

ج. پستی و بلندی و وسعت یک کشور نیز از عامل مهم جغرافیایی منظور می‌گردد. شکل یک سرزمین، وجود ارتفاعات و رودخانه‌ها در حاشیه نوار مرزی برای حفاظت از تجاوزات و درجه آسیب‌پذیری یک کشور نقش مهمی دارد. اگر به نقشه برجسته منطقه خاورمیانه نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که کشور ما به خاطر وجود یک سلسله کوههای مرتفع در حاشیه نوار مرزی خود با پاکستان، افغانستان، ترکمنستان، قفقاز و عراق نه تنها بر مناطق پست آنها مشرف می‌باشد بلکه به طور طبیعی امکانات دفاع زمینی مناسبی را در اختیار دارد.

وسعت کشور نیز در صورت تناسب می‌تواند یک عامل قدرت به حساب آید. وسعت روسیه موجب شکست نیروهای متجاوز ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم و همچنین آلمان در دو جنگ جهانی قرن بیستم گردید. دو کشور آمریکا و روسیه با داشتن سرزمینهای با وسعت زیاد این امکان را یافته‌اند که به عنوان دو قدرت بزرگ بلامعارض درآیند. در حالی که برای کشورهای دارای وسعت بسیار کم از قبیل موناکو، بحرین و... تصور این که می‌توانند به صورت یک قدرت جهانی ظهور کنند وجود ندارد. کشور جمهوری اسلامی با وسعت ۱/۶۴۸/۰۰۰ کیلومترمربع از وسعت متناسبی برخوردار بوده و از این نظر شانزدهمین کشور جهان محسوب می‌شود و این وسعت با توجه به جمعیت فعلی آن خود عامل قدرت محسوب می‌شود.

ب. جمعیت

جمعیت نیز به عنوان یک عامل محسوس در محاسبات و ارزیابی‌های قدرت یک کشور منظور می‌گردد. مخصوصاً اینکه جمعیت زیادتر امکان توسعه نیروی نظامی از نظر تعداد نفرات تحت خدمت را فراهم می‌نماید. اغلب و مخصوصاً در گذشته این طور به اذهان خطور می‌کرد که یک کشور پر جمعیت، قدرتمند هم می‌باشد. اگرچه این نظر تا حدودی درست بود ولی نباید اشتباه کرد که امروزه لزوماً رابطه مستقیم و تنگاتنگ میان

قدرت و جمعیت نمی‌باشد به عنوان مثال چین و هند هر دو از روسیه شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا پرجمعیت‌تر هستند در حالی که قدرتمندتر نمی‌باشند. از طرف دیگر ترکیب و تجانس جمعیت (میزان آگاهی و سواد، تعداد متخصصین، نیروی کارگر ورزیده و ماهر، اشتراک و تفاهم فرهنگی، نژادی و مذهبی) نیز باید در نظر گرفته شود.

ایران با جمعیتی حدود ۶۰ میلیون نفر در میان کشورهای خاورمیانه اسلامی از کشورهای پرجمعیت محسوب می‌شود اگرچه با توجه به توزیع جمعیت و به نسبت وسعت کشور ایران جزء کشورهای کم جمعیت محسوب می‌گردد و گنجایش افزایش جمعیت را تا دو برابر دارد. در جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران، عامل جمعیت ایران (سه برابر عراق) همواره به عنوان یک عامل مثبت برای درگیری دراز مدت در این جنگ برای ایران منظور می‌گردید.

۵. عامل فرهنگی و اجتماعی

از دیگر عواملی که می‌تواند در پیشبرد اهداف سیاست خارجی یک کشور به عنوان اهرم قدرت مورد استفاده قرار گیرد عامل فرهنگی و اجتماعی است. منظور از عامل فرهنگی و اجتماعی مجموعه سنتها، آداب و رسوم، عقاید مذهبی و سیاسی، زبان، رشد و آگاهیهای سیاسی انسجام اجتماعی، و پیشرفتهای علمی و هنری می‌باشد که اغلب از آنها به عنوان فرهنگ یک جامعه یاد می‌کنند.

اگرچه ظاهراً کشورهای غربی برقراری و گسترش روابط فرهنگی بین‌المللی را در سیاست خارجی به منظور تبلیغ فرهنگ ملی خود دانسته و مدعی بودند که از فرهنگ به عنوان نمایش شکوه و پرستیژ ملی استفاده می‌شده است و هدف شناساندن زندگی و اندیشه‌های کشور خود به خارجیان بوده است ولی واقعیت امر این است که این کشورها از عامل فرهنگی برای پیشبرد اهداف استعماری و امپریالیستی خود سود می‌جستند و تلاش کم و بیش مستقیمی برای اعمال نفوذ و به خاطر منافع سیاسی و ملی هر چه بیشتر به عمل می‌آورده‌اند که از آن به عنوان دیپلماسی فرهنگی یاد می‌شود.

استفاده از این عامل آن قدر در ایجاد و تداوم وابستگی میان کشورهای استعمارگر و استعمار زده مؤثر بوده است که علی‌رغم کسب استقلال سیاسی کماکان به خاطر سلطه فرهنگی ارتباطات و نفوذ کشورهای متروپل در مستعمرات قبلی آنها حفظ شده است.

در اثر تهاجم و فشاری که از طرف بعضی از کشورهای قدرتمند برای توسعه و تبلیغ فرهنگی خود به کار می‌رفت کشورها عموماً در رقابت با یکدیگر به امور روابط فرهنگی با خارج ناچاراً توجه پیدا کردند و در حوزه سیاست خارجی هر کشوری بخشی به نام سیاست فرهنگی خارجی به وجود آمد و در نتیجه سیاست فرهنگی نیز مانند همه جنبه‌های دیگر سیاست خارجی جزیی از بازی قدرت و به عنوان یک عامل قدرت مخصوصاً برای کشورهایی که دارای میراثهای فرهنگی غنی‌تری هستند به حساب آمد.

عامل فرهنگی زمانی در پیشبرد اهداف سیاست خارجی مؤثرتر خواهد بود که به خاطر نوعی اشتراک و تفاهم زمینه نفوذ لازم را در سایر کشورها داشته باشد. از جمله عوامل مشترک، مذهب، زبان، نژاد و همچنین سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی هستند که مخصوصاً در رابطه با کشورهایی که دارای مرز مشترک می‌باشند اهمیت ویژه‌ای دارند.

به عنوان مثال اشتراک فرهنگی کشورهای عربی نیروی بسیار قوی و مهمی بود که در پیشبرد اهداف سیاست خارجی عبدالناصر با توسل به تز «پان عربیسم» سهم به سزایی داشت. از آنجا که انقلاب اسلامی یک انقلاب فرهنگی می‌باشد، طبیعتاً نقش و عنصر فرهنگ به ویژه در پیشبرد اهداف سیاست خارجی جایگاه مهم و اولیه‌ای را به خود اختصاص داده است به همین دلیل عامل اشتراک و تفاهم مذهبی در کشورهای مسلمان توانسته است در پیشبرد اهداف ایدئولوژیکی و صدور انقلاب اسلامی نقش مهمی را بازی کند. هر چقدر که بتوان در جهت گسترش و تقویت فرهنگ اسلامی تلاش نمود مسلماً در کارآیی عامل مزبور به عنوان ابزاری در سیاست خارجی مؤثرتر می‌باشد. تکیه قانون اساسی بر تعیین زبان عربی که زبان قرآن و زبان اسلام و خیل عظیمی از مسلمانان است و تشویق شهروندان ایران به فراگیری زبان عربی از قدمهای مثبت و مؤثری در این جهت می‌باشد.[۱]

برخورداری از دانش و علوم پیشرفته و مورد نیاز جوامع محروم نیز می‌تواند به عنوان عامل قدرت و اهرمی در سیاست خارجی به کار گرفته شود. کشورهای استثمارگر با

---

۱. **اصل ۱۶ قانون اساسی:** از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی، عربی است و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است این زبان باید پس از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه در همه کلاسها و در همه رشته‌ها تدریس شود.

نگهداشتن ملتهای محروم در فقر شدید علمی و فرهنگی آنها را آن چنان نیازمند به خود کرده بودند که با اعزام متخصصین و کارشناسان نه تنها سلطه و حاکمیت عملی در همه زوایای جامعه تحت فشار فراهم کرده بودند بلکه بدین وسیله یک رابطه و نیاز مستمر و دایمی را برای جوامع مزبور ایجاد می‌کردند. اگرچه جمهوری اسلامی خود از همین جوامع بوده که سالها تحت یوغ و ستم استعمارگران از پیشرفت علمی و تکنولوژیک آن جلوگیری شده است ولی با توجه به امکانات و استعدادهای درخشان و بالقوه‌ای که در ملت ما وجود دارد و اماره آن را در پیروزیهای جوانان کشور در المپیادهای علمی به چشم می‌بینیم ضرورت دارد که نه تنها برای جبران کمبود نیروی انسانی متخصص مورد نیاز کشور تلاش نمود بلکه برای تأمین نیازمندیهای جوامع محروم دیگر نیز برنامه‌ریزی کرد. اوایل پیروزی انقلاب زمانی که ریگان رئیس جمهوری آمریکا در صدد برآمد با فراخواندن کارشناسان نفتی آمریکایی از کشور لیبی صنعت نفت آن کشور را که شریان حیات اقتصادی آنها می‌باشد متوقف نماید، دولت جمهوری اسلامی با یک حرکت به موقع و جالب با اعزام کارشناسان نفتی ایرانی خلاء ایجاد شده را پر نموده و توطئه آمریکا را خنثی نمود. حال اگر جمهوری اسلامی از داشتن تعداد کافی کارشناسان متخصص نفتی برخوردار نبود حتی اگر می‌خواست نمی‌توانست در قبال این توطئه اقدام مثبت و سازنده‌ای انجام دهد. لذا بر دانشگاههای ماست که در جهت هرچه بارورتر کردن جامعه ایرانی از نظر علوم و فنون و تکنولوژیهای پیشرفته مورد نیاز جوامع محروم و مستضعف گامهای بلند و اساسی بردارند.

ب ـ منابع ملی قدرت نرم در جمهوری اسلامی

مقدمه

پیروزی ملت ایران در انقلاب تاریخ‌ساز خود بر اثر قیام توده‌های ملت آن هم با دست خالی و غلبه بر نظام تا بن دندان مسلح سلطنتی که مورد حمایت همه قدرتهای بزرگ جهانی بود، موجب ابطال بسیاری از نظریات در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به ویژه موضوع محوری قدرت گردید. اینکه علم سیاست به عنوان علم قدرت مطرح بود و قدرت در عناصر سخت‌افزاری آن به ویژه قدرت نظامی و اقتصادی تعریف می‌گردید به ناگهان فروریخت و «شعار خون بر شمشیر پیروز است» در صحنه عمل عینیت یافت.

تاسیس جمهوری اسلامی در ایران و توان شگفت‌انگیز این نظام نوپا در برخورد با چالشهای عظیم ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی هم‌چون کودتاهای گوناگون، شورشهای محلی و منطقه‌ای، تحریم‌های اقتصادی، تجاوزات نظامی (عملیات طبس)، جنگ تحمیلی و... در طول سه دهه، به جای تضعیف این نظام نوپا، روز به روز بر ارتقاء جایگاه جهانی آن افزوده و امروز علیرغم همه فشارها به عنوان قدرت برتر منطقه‌ای توسط دولت و دشمن شناسایی گردیده است. منابع این قدرت نه در افزایش توانمندیهای سخت‌افزاری[1] بلکه در وجود قدرتی جدید تحت عنوان قدرت نرم[2] که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی یافته و از نظر تاثیرگذاری جایگاه برتری نسبت به قدرت‌های سخت پیدا کرده است. اینک زمان آن فرا رسیده است که منابع آن را شناسایی و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم:

کلیات

موضوع قدرت نرم یک موضوع تازه‌ای در علم سیاست به ویژه در حوزه منازعات بشری نمی‌باشد و از قدیم‌الایام مطرح بوده است، به ویژه با ظهور اسلام و غلبه بر امپراطوری‌های ایران و روم و گسترش سریع آن نقش برجسته و سرنوشت‌سازی پیدا کرد ولی سلطه افکار و اندیشه‌های مادی‌گرایانه از قرن پانزدهم به بعد به ویژه در اروپا بتدریج قدرت نرم به فراموشی سپرده شد و یا تحت‌الشعاع قدرت سخت قرار گرفت.

در تقسیم‌بندی‌های مختلف نیز از تقابل قدرت نرم و قدرت سخت از آنها به عنوان قدرت روحی در مقابل قدرت جسمی و یا قدرت معنوی در مقابل قدرت مادی نیز یاد می‌گردد. ریشه و سرچشمه عمده قدرتهای ناشی از قدرت نرم، از ایمان به جمهوری اسلامی، باور و ارزشهای مسلط در جامعه نشات می‌گیرد.

تقسیم‌بندی قدرت

از قدرت تعاریف متعددی بر حسب دیدگاههای مختلف وجود دارد. با این وجود قدرت از نظر ساختاری به دو بخش قدرت سخت و نرم تقسیم می‌گردد.

---

1. Hard Power.
2. Soft Power.

قدرت سخت، قدرت آشکار و ملموسی است مانند نیروی نظامی و اقتصاد که ممکن است موجب تغییر موقعیت افراد شود. قدرت سخت مبتنی بر مشوق (هویج) و تهدید (چماق) است اما مواقعی پیش می‌آید که می‌توان بدون تهدید و یا هزینه محسوسی به نتیجه دلخواه دست پیدا کرد. روشی که غیرمستقیم بوده و برای دست‌یابی به چیزی است که مدنظر است و گاهی اوقات «روی دیگر قدرت» نامیده می‌شود.

قدرت نرم عبارت است از توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران، به عبارت دیگر جنس قدرت نرم از نوع اقناع و قدرت سخت از مقوله (وادار و اجبار) کردن می‌باشد.[۱]

پروفسور مولانا برای اولین‌بار در غرب در کتاب «اطلاعات و ارتباطات جهانی: مرزهای نو در روابط بین‌الملل»[۲] در سال ۱۹۸۶ میلادی به تعریف و تبیین واژه قدرت نرم پرداخت. مولانا در تعریف قدرت نرم از واژه قدرت ناملموس استفاده نموده و منابع آن را دین، ارزشها و باورها، ایدئولوژی و دانش معرفی می‌نماید. همچنین او معتقد است قدرت نرم زیربنای قدرت سخت بوده و ماهیت آن را مشخص می‌نماید.

«جوزف نای»[۳] درباره قدرت نرم می‌گوید:

قدرت نرم توجه ویژه به اشتغال ذهنی جوامع دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و زمانی یک کشور یا یک جامعه به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند اطلاعات و دانایی را به منظور پایان بخشیدن به موضوعات مورد اختلاف به کار بندد و از اختلافات به گونه‌ای بهره‌برداری نماید که حاصل آن گرفتن امتیاز باشد. یکی از نمونه‌های قدرت نرم می‌تواند کاربرد رسانه‌های جمعی در مناقشات باشد و می‌تواند جایگزین فشار نظامی گردد و ما

---

۱. ۲۵۰۰ سال پیش، فیلسوف چینی کنفسیوس، از بنیانگذار تائو، لائوتزه پرسید: «تائو چیست؟» «لائوتزه دهانش رو گشود ولی چیزی نگفت. کنفسیوس لبخند زد ولی شاگردانش گیج شدند. کنفسیوس توضیح داد: «لائوتزه در طریقت از ما پیشی گرفت. در دهان او، دندانی وجود ندارد بلکه تنها یک زبان است! سخت‌ترینشان (دندانها) نابود شدند ولی نرم‌ترینشان (زبان) زنده مانده است. قدرت نرمی بیشتر از قدرت سختی است. این است تائو «تائوایسم (تائو به معنای راه و فضیلت است) یا، فلسفه تائو (به انگلیسی: Taoism) روش فکری منسوب به lao-tse فیلسوف چینی که مبتنی است بر اداره مملکت بدون وجود دولت و بدون اعمال فرمها و اشکال خاص حکومت.

منبع: تاریخ فلسفه چین باستان، جوجای و وینبرگ جای، ترجمه ع. پاشایی، نشر گفتار، سال ۱۳۶۹.

2. Mowlana. Hamid, Global Information and World Communication: New Frontiers in International Relations, London: Sage Publications, First Edition 1986.

3. Joseph Nye.

دیگر شاهد اعمال زور و اجبار نیستیم بلکه اقناع افکار عمومی از طریق جنگ رسانه‌ای صورت می‌گیرد.[۱]

تأثیرگذاری قدرت نرم می‌تواند به صورت طولانی مدت و حتی ماندگار باشد در قدرت نرم با ابزاری همچون رسانه‌ها می‌توان همان کاری را انجام داد که قبلاً به وسیله قدرت سخت انجام می‌گرفت در عین حال که اثرات منفی آن را ندارد و تاثیرگذاری به مراتب عمیق‌تری از قدرت سخت به جا می‌گذارد.

«میشل فوکو» معتقد است در قدرت نرم نوعی اجبار «به طور غیرمستقیم» که از نوع سخت در درونش نهفته است پدیدار می‌شود و کارکردی را دارد که در بسیاری از موارد قدرتها از نوع سختش از انجامش عاجز می‌مانند.[۲]

قدرت نرم (نه زور است و نه پول) در قدرت نرم، به روی ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود و از جذابیت برای ایجاد اشتراک بین ارزشها و از الزام و وظیفه همکاری برای رسیدن به همه خواست‌ها سود می‌جوید.

قدرت نرم، به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌هایی اطلاق می‌شود که با به‌کارگیری از ابزاری چون فرهنگ، آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی به صورت غیرمستقیم بر منافع یا رفتارهای دیگران اثر می‌گذارد.

قدرت نرم، تبلیغات سیاسی نیست بلکه مباحث عقلانی و ارزش‌های عموم را شامل می‌شود و هدف قدرت نرم تاثیرگذاری بر افکار عمومی خارج و داخل کشور می‌باشد.

راه کارهای رسیدن و بهره‌گیری از در اختیار داشتن قدرت نرم:

- بکارگیری کانال‌های چندگانه ارتباطی داخلی و خارجی؛
- نزدیک کردن سنت‌ها و ایده‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بر نرم‌های جهانی؛
- حرکتی آرام، پراکنده و مداوم در جهت تسخیر افکار عمومی به توسط رسانه‌های همراه و همگام با مردم؛
- ایجاد گفتمان‌های فرهنگی و عقلانی در سطح جهان؛
- افزایش آگاهیها و اعتماد به مردم؛

---

1. Nye, Jr., Joseph S. "Notes on a Soft Power Research Agenda." Power in World Politics. Ed. Felix Berenskoetter and M. J. Williams. Routledge, 2007.

2. http:// www.soltanifar.com/fa/

ـ توجه به طراحی و انعکاس برنامه‌هایی که تفکر جهانی شدن از محلی شدن را منعکس کند (جهانی شدن برنامه‌ها)؛

ـ ابهام زدایی از صحنه سیاست خارجی و دیپلماسی؛

ـ اعلام برنامه‌ها و اصول کلی اجرایی و تشریح دیدگاهها در مورد مسائل حساس جهانی و منطقه‌ای و معرفی اصول و مبانی کلان سیاست خارجی؛

ـ ایجاد تعاملات فرهنگی با استفاده از هر ابزار.[1]

اهمیت و توانمندی قدرت نرم بیشتر بستگی به منابع آن دارد که این منابع در دنیای مادی‌گرای غرب بسیار اندک و روبنایی می‌باشد، در عین حال در جهانی که منشا قدرت عوامل غیرمادی و به طور عمده ریشه در اعتقادات و باورهای الهی و دینی دارد می‌تواند قدرت‌های سخت‌افزاری را تحت‌الشعاع قرار داده و بر آنها چیره شود و این چیزی است که در پیروزی انقلاب اسلامی و اقتدار روزافزون نظام جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است. البته این به معنای نادیده گرفتن قدرت‌های سخت‌افزاری به ویژه نظامی که نقش بازدارندگی دارند نمی‌باشد. همانطور که در قرآن کریم به آن توصیه شده است.[2]

منابع قدرت در جمهوری اسلامی

۱ـ عنایات الهی

برای پیروان ادیان الهی به ویژه معتقدین به اسلام ناب محمدی (ص) عظیم‌ترین منبع قدرت مومنین، تکیه بر عنایات الهی و این باور است که در مسیر مبارزه و حرکت علیه طاغوت و طاغوتیان رهپویان راه خدا مورد حمایت خداوند و قدرت لایزال او قرار دارند، و در واقع همچون قطره‌ای به اقیانوس بیکران این قدرت ملحق می‌گردند. قطره جدای از اقیانوس هیچ است و خیلی زود محو می‌گردد ولی زمانی که به اقیانوس بیکران ملحق شود قدرتی فناناپذیر کسب می‌کند. براساس باورهای اسلامی و قرآنی عنایات الهی به عنوان یک منبع عظیم قدرت پیروان و مجاهدین مسلمان را در سه وجه مشمول حمایت بی‌دریغ خود قرار می‌دهد:

---

1. http://www.soltanifar.com/fa/

۲.وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ.

هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها {دشمنان}، آماده سازید! و [همچنین] اسبهای ورزیده [برای میدان نبرد]، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! (سوره الانفال، آیه ۶۰)

الف ـ به عنوان هادی و راهنمای مجاهدین

از آنجا که قرآن کلام الهی است و به باور همه معتقدین هیچ تخلفی در وعده‌های الهی نیست و در قرآن به صراحت آمده است، ما کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند آن‌ها را در راه خود هدایت می‌کنیم.[۱] در این آیه شریفه تنها شرط برخورداری از هدایت و راهنمایی الهی همانا حرکت در مسیر و راه خدا و رضای خدا می‌باشد.

در اینجا خداوند راههایی را نشان می‌دهد که نهایتاً به درگاه او منتهی می‌شود زیرا که راه را به این دلیل راه می‌گویند و به سوی صاحب راه منتهی می‌شود یعنی منظور اصلی از راه همانا صاحب راه می‌باشد. زمانی که تلاش در راه خدا باشد، خداوند خود راهنما و هادی آن خواهد بود پس دیگر نه تنها دغدغه‌خاطر و نگرانی برای رهروان وجود ندارد بلکه موجب اطمینان‌خاطر و قوت قلبی خواهد شد[۲] که در تقابل با دشمن با شهامت و شجاعت بیشتر مسیر مبارزه را طی خواهند کرد.[۳]

ب ـ امدادهای غیبی

برای مؤمنان مسلمان و مجاهدین در راه خدا، واقعیت امدادهای غیبی و حضور مستقیم سربازان الهی! در کنار مجاهدین و به موازات تلاشهای ایشان امری قطعی و مسلم می‌باشد و این همان چیزی است که در هنگام تحقق به عنوان اموری خارق‌العاده و یا معجزات الهی از آن یاد می‌شود.

خداوند در قرآن مجید از واقعیت دخالت مستقیم خود در میدان مبارزه و جهاد یاد می‌کند در سوره انفال و پس از جنگ بدر به تفصیل و با اشاره به پاره‌ای از وقایع که در جنگ رخ داده بر مومنان منت نهاده و می‌فرماید: «که هرگز در برخورد با دشمن به سوی آنان پشت نکنید مگر برای حیله‌های جنگی و بدانید شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنها را کشت و تو ای پیامبر خاکِ به روی آنها نپاشیدی بلکه خدا پاشید یا تیر نینداختی، و به یاد

---

۱. وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ.
و آنها که در راه ما {با خلوص نیّت} جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است. (سوره عنکبوت، آیه ۶۹).

۲. وَعَدَ اللهَ الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ (خداوند، به آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است) ـ (سوره مائده، آیه ۹).

۳. چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر، آن را که باشد نوح کشتیبان

آورید آن روزی را که شما کم بودید و دشمن شما را در روی زمین ضعیف می‌شمارد و شما می‌ترسیدید و او به نصرت خود شما را یاری کرد...»[۱]

این آیات بیانگر این واقعیت است که در برخورد و منازعه با دشمن علاوه بر آنکه خداوند مجاهدین راه حق را هدایت و راهبری می‌کند بلکه در صحنه کارزار با امدادهای غیبی به کمک آمده و حتی به جای آنها جبهه‌ها را تقویت و به سر منزل پیروزی می‌رساند و به همین جهت است که قوای مجاهدین هر اندازه نسبت به قوای دشمنان قلیل و اندک باشند، با اضافه شدن خیل سربازان الهی قدرت یافته و بر جبهه عظیم دشمن غلبه می‌کنند.

این چنین است که خداوند در مسیر مبارزات و مجاهدات مسلمانان راهنما، مددکار و همراه و پشتیبان ایشان می‌باشد. در طول همین مدت بعد از انقلاب و به ویژه در دوران هشت ساله جنگ تحمیلی و همچنین در جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله لبنان بارها و بارها شاهد امدادهای غیبی بوده و در شرایطی که دشمن با عده فوق‌العاده زیاد به تقابل با مجاهدین اندک می‌آمد نصرت الهی موجب غلبه مجاهدین بر دشمن می‌شد. در حادثه طبس و شکست مفتضحانه آمریکا در عملیاتی که به منظور نجات گروگانها انجام شد چیزی جز امداد غیبی نقش نداشت که امام راحل فرمودند «شنها و بادها مامورین خدا در این عملیات بودند.»[۲]

ج - تقویت روحی

مسلمین براساس این باور راه خدا را طی می‌کنند که خداوند یار و پشتیبان آنها است،

---

۱. وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ

و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند ـ مگر آنکه هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی [از مجاهدان] بوده باشد ـ [چنین کسی] به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او جهنم، و چه بد جایگاهی است! (سوره انفال آیه ۱۶).

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاء حَسَناً إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت! و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها] انداختی؛ بلکه خدا انداخت! و خدا می‌خواست مؤمنان را به این وسیله امتحان خوبی کند؛ خداوند شنوا و داناست. (سوره انفال، آیه ۱۷).

۲. صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۵۵.

«ان الله مع المحسنین» و آن چنان قوت قلب می‌یابند که در مسیر مبارزه و حرکت هرگز ترس و واهمه به خود راه نمی‌دهند. و یا این اطمینان که پیروزی نهایی با آنها است واهمه و دغدغه با خود راه نمی‌دهند.

با این ترتیب ملاحظه می‌گردد که مهمترین منبع قدرت در جمهوری اسلامی همانا اعتقاد راسخ به عنایات الهی چه در هدایت و راهنمایی در مبارزه و چه در همراهی و مداخله مستقیم و چه در پشتیبانی و فراهم نمودن نصرت در پیروزی[1] شامل حال ایشان، است و وعده خدا حق است و تخلف‌ناپذیر.[2]

۲ـ تکیه بر حمایت و پشتیبانی توده‌های مردم

عموماً دولتهایی که پایگاه مردمی ندارند در مقابل قدرت و فشار دولتهای سلطه‌گر به راحتی تسلیم گردیده و به زانو در می‌آیند. در حالی که دولتهای مردمی که دارای پایگاه قوی در بین آحاد جامعه باشند در مقابل هر نوع توطئه اعم از کودتاها، جنگها، شورش‌های با محرک خارجی، ترورها از نوعی مصونیت برخوردار هستند. حوادث و وقایع بعد از انقلاب اسلامی که سرشار از این قبیل توطئه‌های گوناگون می‌باشد که در راس آنها جنگ تحمیلی ۸ ساله بود تنها و تنها عامل خنثی‌سازی همه این توطئه‌ها حمایت بی‌دریغ توده‌های ملت حاضر در صحنه به ویژه طبقات محروم و پابرهنه از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی می‌باشد.[3]

مردم هر زمان که احساس می‌کردند نظام در خطر است و مورد تهدید قرار گرفته است گروه، گروه وارد صحنه گردیده و با حضور و ایثار جان و مال خود خطر را دفع کرده و بدون هیچ چشم‌داشتی و تنها از آن جهت که انقلاب و نظام را از آن خود می‌دانستند و می‌دانند حامی و یار و یاور دولتمردان بودند و به آنها قدرت مضاعف در برخورد با دشمنان گوناگون می‌دادند. هیچ نظامی بدون حمایت مردمی نمی‌تواند در مقابل دشمن

---

۱. وَ مَا جَعَلَهُ اللهُ إِلاَّ بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِندِ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (ولی اینها را خداوند فقط بشارت، و برای اطمینان خاطر شما قرار داده؛ وگرنه، پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است! (سوره آل‌عمران، آیه ۱۲۶).

۲. إِنَّ اللهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ به یقین خداوند در وعده خود تخلّف نمی‌کند! (سوره رعد، آیه ۳۱)

۳. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهَ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی است؛ فقط بر آنها تکیه کن) (سوره انفال، آیه ۶۴).

و یا دشمنان داخلی و خارجی خود پایدار بماند. فلذا اصلی‌ترین منبع قدرت جمهوری اسلامی بعد از عنایات الهی حمایت مردمی است که خود قادر به تبدیل شدن به قدرت سخت می‌باشد.

توده‌های مردم به طرق مختلف قدرت خود را در صحنه مبارزه با دشمن متجلی ساخته‌اند، حضور در تظاهرات و راهپیمایی‌ها، مشارکت در عرصه انتخابات، حضور داوطلبانه و سیل‌آسا در صحنه‌های نبرد حق علیه باطل، بسیج نیروهای عظیم مردمی در حوادث و اتفاقات و سوانح طبیعی و مراقبت از توطئه‌های دشمن در ایجاد تفرقه و نفوذ در بدنه اجتماع برای ضربه زدن به نظام حاکم. از جمله مواردی است که ملت با حضور به موقع در صحنه قدرت خود را به منصه ظهور رسانیده است.[۱]

از آنجا که نظام جمهوری اسلامی نه بر پایه دیدگاههای ملی‌گرایانه و ناسیونالیستی بلکه بر پایه ارزشهای ایدئولوژیک جهانشمول و بشر دوستانه قرار دارد و سعادت همه ابناء بشر را می‌طلبد و فطرت انسانها را پاک می‌داند این حمایت و پشتیبانی به ورای مرزهای کشور هم رفته و در قلب ملت‌های مسلمان و مستضعف جهان قرار گرفته است.

۳ـ ولایت و امامت

در هر نوع منازعه‌ای، اعم از منازعه نظامی، سیاسی و فرهنگی نقش رهبری و فرماندهی فوق‌العاده مهم و کلیدی است. رهبری است که هدایت حرکت و جنبش را بر عهده دارد، استراتژی و راهبرد تعیین می‌کند شیوه برخورد با دشمن را تنظیم و برنامه‌ریزی می‌کند. رابطه میان رهبری و توده‌های مردم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و هرچه جایگاه رهبری در میان مردم مستحکم‌تر باشد و از مشروعیت و

---

۱. حضرت امام (ره) در خصوص نقش پشتیبانی و حمایت مردم می‌فرمایند: مردم همه می‌دانید و باید بدانیم مادامی که ملت پشتیبان مجلس و دولت و قوای مسلح هستند و دولت و مجلس و قوای مسلح در خدمت ملت بویژه قشرهای محروم می‌باشند، و جلب رضای خداوند را در این خدمت متقابل، می‌نمایند، هیچ قدرتی توانایی آسیب رساندن به این نظام مقدس را ندارد و اگر خدای نخواسته یکی از این دو یا هر دو از خدمت متقابل دست بردارند شکست جمهوری اسلامی و اسلام بزرگ، اگرچه در دراز مدت، حتمی است، بنابراین ترک این خدمت متقابل که به شکست اسلام و جمهوری اسلامی منتهی می‌شود از بزرگترین گناهان کبیره است که باید از آن اجتناب شود، چنانچه این خدمت از واجبات بزرگ است که باید به آن قیام نمایند... و بالاخره ما مردم را لازم داریم، یعنی این مردمند که این جمهوری را به اینجا رساندند و این مردمند که باید این جمهوری را راه ببرند تا آخر. (صحیفه نور، جلد ۱۹، ص ۱۱۵).

محبوبیت بیشتری برخوردار باشد به عنوان یک منبع مهم قدرت تلقی می‌گردد.

رهبران کاریزما به علت جاذبه‌های شخصی توانسته‌اند توده‌ها را مدت زمانی به دنبال خود حرکت دهند و به محض خروج از صحنه جنبش با خلاء رهبری مواجه شده و به نوعی توقف و رکود رسیده است. در جمهوری اسلامی رهبری تحت عنوان ولایت فقیه و امامت به عنوان یک نهاد مذهبی ـ سیاسی از تمام عناصر لازم برای ارائه یک رهبری قدرتمند و کارآمد و با استمرار برخوردار می‌باشد.

زیراکه شیوه انتخاب رهبر چه توسط خبرگان و چه توسط مردم موجب هم مقبولیت و هم مشروعیت و هم برخوردار از مدیریت و مدبریت قدرتمند می‌گردد. رهبر آگاه به اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی زمان خود، در عین حال عادل و دور از هوای نفس و این باور امت رهرو که اطاعت از او را هم‌چون اطاعت از خدا و رسول خدا می‌دانند و بدون چون و چرا تبعیت از او را وظیفه شرعی و دینی خود دانسته و لحظه‌ای درنگ نمی‌کنند موجب بروز و ظهور قدرتی می‌گردد که به دوستان آرامش و اطمینان خاطر داده و دشمنان را نگران و مرعوب می‌نماید.[۱]

۴ـ شهامت و شجاعت

از مهمترین عوامل شکست یک جبهه و جماعت غلبه ترس از دشمنان، ترس از دست دادن اموال و داراییها و خانواده و مهم‌تر از همه ترس از مرگ است. جوامعی که مادی فکر می‌کنند، جوامعی که زندگی را در محدوده همین دنیا می‌بینند، و جوامعی که خوشبختی و سعادت را در رفاه مادی این چند روزه می‌بینند قهراً با معضل و مسئله ترس دست به گریبان هستند.[۲]

برعکس جوامع موحد و خداجو که نه زندگی را محدود در این چند صباح زندگی این دنیا دیده و نه مرگ را پایان زندگی بلکه آغازی بر زندگی جاویدان، و نه خوشبختی و سعادت را در طلب مال و مکنت و جاه بلکه در تقرب به خدای متعال می‌بینند،ترس را

---

۱. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمْرِ مِنکُمْ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [= اوصیای پیامبر] را (سوره نساء، آیه ۵۹).

۲. الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلاَنِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ ـ آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند. (سوره بقره، آیه ۲۷۴).

جز از خشیت الهی در خود نابود کرده و با جرات و شهامت به مصاف دشمن می‌روند و برای آنها چه بکشند و چه کشته شوند هر دو را برای خود عین پیروزی و سعادت می‌دانند و این خود موجب قدرتی می‌گردد که با هیچ ابزار مادی نمی‌توان با آن مقابله کرد.[۱]

رژیم صهیونیستی بر پایه ایجاد ترس و دلهره در دشمنانش بنا گذارده شده بود و برهمین اساس در جنگهای ۱۹۴۹، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ با ایجاد رعب و وحشت بر اعراب غلبه کرد. ولی هنگامی که جوانهای فداکار و با ایمان و شهادت طلب حزب‌الله با غلبه بر ترس به مقابله صهیونیست‌ها رفتند توانستند علیرغم قلت نفرات و ساز و برگ جنگی آنها را شکست داده و وادار به هزیمت و عقب‌نشینی کنند. مناخیم بگین نخست وزیر اسبق رژیم صهیونیستی خود با اعتراف به این منبع قدرت در حزب‌الله می‌گوید: «هنگامی که آنها (جوانان حزب‌الله) از مرگ نمی‌ترسند، آنها را از چه بترسانیم!!»[۲]

جوانان فلسطینی با تکیه بر آموزه‌های اسلامی و انجام عملیات شهادت طلبانه خواب را از چشمان صهیونیست‌ها برده و توانستند در قدم اول بدون دادن هیچ‌گونه امتیازی نوار غزه را از لوث وجود آنها پاک نموده و آزاد نمایند.

ملت ایران هم در این مسیر با قیام و ایستادگی و نابود کردن ترس در وجود خود توانست بر دشمنان داخلی و خارجی غلبه نموده و قدرت عظیمی را ایجاد نماید و خود موجب بروز رعب و وحشت بر دل دشمنانش گردد.

۵ـ صبر و استقامت و پایداری

طبیعت مبارزه و برخورد میان انسانها و یا جوامع انسانی به شکلی است و در تجربه به اثبات رسیده است که هر گروه و دسته‌ای که بیشتر در مسیر مبارزه پایداری و استقامت به خرج دهد و از فشارها و هیاهوهای تبلیغاتی و جنگ روانی دشمن نترسد و رنج و سختی‌های مبارزه را تحمل نموده و مایوس نشده و تن به عقب‌نشینی ندهد، پیروزی نهایی را در آغوش خواهد گرفت و بر همین اساس خداوند به مومنان امر به

---

۱. فَمَنْ يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا (و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم!) ـ سوره جن آیه ۱۳.

۲. مرگ اگر مرد است گو نزد من آی — تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان — او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

استقامت می‌کند. از آنجایی که نظام جمهوری اسلامی خود را پیشگام و پیشقراول جبهه حق علیه باطل و اسلام در مقابل کفر می‌داند هر نوع عقب‌نشینی، سازش و تسلیم در مقابل دشمن را نه جایز شمرده و نه مطابق اوامر و قوانین الهی می‌داند زیرا که خداوند صراحتاً به مومنان امر به مقاومت و پایداری داده است.[۱]

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با درس گرفتن از این انقلاب نهضتهای اسلامی اساس مبارزه خود را بر پایداری قرار داده به طوری که امروزه مقاومت به صورت یک فرهنگ درآمده است.

یک مقایسه اجمالی میان دو جبهه جنگ یکی جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ میلادی میان اعراب و رژیم صهیونیستی و دیگری جبهه جنگ رژیم صدام حسین علیه جمهوری اسلامی نشان داد که تنها استقامت و پایداری می‌تواند موجب غلبه بر دشمن گردد. تجاوز همه جانبه رژیم صهیونیستی علیه عموم کشورهای عربی منجر به شکست اعراب و از دست دادن بخش عظیمی از سرزمینهای خود در اثر عقب‌نشینی سریع سربازان عرب ظرف چند روز، و به تصرف درآمدن و پذیرش آتش‌بس گردید که آثار این شکست همچنان بر جهان عرب سنگینی می‌کند. در حالی که استقامت ملت ایران در مقابل تجاوز همه جانبه رژیم صدام که با حمایت همه قدرتهای بزرگ جهانی برای مدت هشت سال صورت گرفت موجب گردید که این ملت برای اولین بار بتواند نه تنها همه سرزمینهای اشغالی را از چنگ متجاوز خارج کند بلکه شورای امنیت را مجبور کرد از قطعنامه‌های ظالمانه صادر شده قبلی خود عدول کرده و با تصویب قطعنامه ۵۹۸ شرایط را به نفع جبهه حق تغییر داده و متجاوز را نیز معرفی نماید. این به دست نیامد مگر در اثر ایستادگی، صبر و مقاومت هشت ساله و الزام دشمن به تسلیم و پذیرش شکست در مقابل جبهه حق.[۲]

---

۱. فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَن تَابَ مَعَكَ وَ لاَ تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.
پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند [باید استقامت کنند]! و طغیان نکنند، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند! (سوره هود، آیه ۱۱۲).

۲. رهبر فقید انقلاب اسلامی در صفحه ۲۶۲ از کتاب «چهل حدیث» از صبر و پایداری به عنوان کلید درهای سعادت نام می‌برند و می‌فرمایند: صبر کلید ابواب سعادت و منشاء نجات از مهالک است. بلکه صبر بلیات را بر انسان آسان و مشکلات را سهل می‌نماید و عزم و اراده را قوت می‌دهد و مملکت روح را مستقل می‌نماید.

همین تجربه نیز در جریان اتخاذ دو سیاست متفاوت در زمینه انرژی هسته‌ای نیز مشاهده می‌گردد. در این واقعه نیز ابتدا در قبال تهاجم همه جانبه دشمنان به نوعی سیاست عقب‌نشینی و در واقع عدم مقاومت در مقابل فشارهای غرب اتخاذ گردید و در نتیجه موجب زیاده‌خواهی غرب و درخواست تسلیم را شاهد بودیم. ولی زمانی که نظام جمهوری اسلامی تصمیم گرفت سیاست خود را تغییر داده و مقاومت و ایستادگی را پیشه کند جبهه مقابل بعد از یک دوره فشار و جنگ روانی بی‌نتیجه، قدم به قدم از مواضع خود عقب‌نشینی نموده و راهی جز تسلیم در مقابل خواست مردم در برخورداری از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای ندارد. این به دست نیامد مگر در اثر ثبات قدم، پایداری، صبر و تحمل در مقابل همه فشارهای وارده.[۱]

٦ـ سازش‌ناپذیری و تحمیل اراده بر دشمن

در کنار هر نوع منازعه اعم از نظامی و سیاسی، دیگر شکل منازعه بروز و ظهور یک جنگ روانی است که هر یک از طرفین سعی می‌کنند بر روح و روان جبهه مقابل چیره یافته و با تضعیف روحیه زمینه را برای پذیرش خواسته‌های خود فراهم نمایند. در واقع اراده خود را برطرف مقابل تحمیل نموده و او را وادار به سازش کنند به عبارت دیگر هر یک از طرفین منازعه که موفق شود اراده خود را برطرف دیگر تحمیل کند، در واقع در جنگ سیاسی و نظامی پیروز شده است. قدرت‌های سلطه‌گر بیشتر از هر چیز موفقیت خود را در تحقق سلطه روانی بر سایر کشورها و جوامع و آن را هم مدیون این باور در مدیران و دولتمردان این کشورها می‌دانند که چاره‌ای جز سازش و پذیرش سلطه نمی‌بینند. زمانی که این رهبران توانسته‌اند خود را از قید این باور رها سازند موفق شده‌اند خود را از سلطه، سلطه‌گران خلاص نموده و حتی خواسته‌های خود را بر سلطه‌گران تحمیل نمایند.

در عالم مادیات امتیاز دادن و امتیاز گرفتن و به اصطلاح معامله کردن امری طبیعی و

---

۱. در جهان کنونی که «قدرت»، تنها منطق حاکم بر روابط بین‌المللی است هرگونه وادادگی باعث خسارت و ضرر خواهد شد و دولت نهم با درک همین واقعیت در مقابل زیاده خواهان ایستاده و باعث عزت ملی شده است. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس جمهور و هیئت وزیران با مقام معظم رهبری، یکشنبه چهارم شهریور ۱۳۸۶).

پذیرفتنی است، در عین حال در منازعه و برخورد ایدئولوژیک به ویژه آنجایی که یک طرف منازعه خود را حق مسلم دانسته و طرف دیگر را باطل، جائی برای امتیاز گرفتن و امتیاز دادن و به عبارت دیگر معامله کردن وجود ندارد. این نوع منازعات را بازی با حاصل جمع جبری صفر (همه یا هیچ) می‌دانند.

آنجا که معامله از نوع مادی نیست بلکه با ارزشها و معتقدات و باورهای یک جامعه سروکار دارد این نوع از معاملات امکان تحقق خود را از دست می‌دهند. در این صورت باورمندان و مومنین با ایستادگی و مقاومت و سازش‌ناپذیری اراده خود را بر دشمن تحمیل کرده و او را وادار به عقب‌نشینی از مواضع خود می‌کند و در واقع در جنگ روانی پیروز می‌گردند و موجب می‌گردد دشمن از خواسته‌ها و توقعات خود عدول نماید.

۷ـ وظیفه ادای تکلیف

جامعه اسلامی در مبارزه خود علیه دنیای کفر بیش از آنچه به پیروزی‌های ملموس و ظاهری بیندیشد به ادای تکلیف و وظیفه الهی و دینی خود فکر می‌کند. او در صحنه مبارزه همان قدر که خود را در جبهه حق می‌بیند خود را پیروز میدان می‌داند. او چه بکشد و چه کشته شود، چه غلبه کند و چه مغلوب باشد در هر حال چون در ادای تکلیف و وظیفه الهی خود موفق بوده است پیروز است و اصولاً پیروزی را نه در چند صباح عمر خود بلکه در پهنه تاریخ و غلبه نهایی حق علیه باطل می‌بیند. او نه از جمعیت عظیم دشمن واهمه دارد و نه از کمی ساز و برگ خود در این کارزار و بر این باور است که برای پیروزی نهایی به اندازه همه تاریخ بشریت فرصت دارد و به مصداق:

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است

کسانی که تنها به فکر ادای وظیفه و تنها خشنودی و رضای خدای متعال می‌اندیشند با ایمان راسخ و با صلابت و قدرت در مقابل همه سختی‌ها و ناملایمات ایستادگی نموده نه از شکست‌های مقطعی مایوس و ناامید می‌شوند و نه از پیروزی‌های مقطعی به دست آمده مغرور می‌گردند،[1] و فقط به ادای تکلیف فکر می‌کنند و لاغیر و به فرموده

---

۱. من امیدوار هستم که خداوند تایید کند ما را در این مقصدی که داریم، لکن مهم این است که ما تکلیفی ادا می‌کنیم، تکلیف ما این است که در مقابل ظلم‌ها بایستیم، تکلیف ما این است که با ظلم‌ها مبارزه کنیم، ←

امام‌خمینی (ره) ما مامور به ادای تکلیف هستیم نه به نتیجه.[۱]

از طرف دیگر پیروزی در مکتب اسلام با پیروزی در مکتب‌های مادی‌گرا متفاوت است، زیرا غلبه و قهر در مکتب‌های مادی به این است که غالب بر مغلوب تسلط یافته و او را مطیع و منقاد خود سازد و آزادی و اختیار در کار را از او سلب نموده و به طور اجبار و اکراه، افعال او را تابع اراده خود نماید چنان‌که دیکتاتورها و قدرتهای مستکبر این چنین می‌کنند، هر زوری را به کار می‌بردند و هر عمل ناروایی را در راه رسیدن به مقاصد شوم و پلید خود روا می‌دارند. در حالی که به حکم منطق و تجربه تاریخ این نوع از سلطه با جبر و اکراه قابل دوام نبوده و تسلط بیگانگان بر ملل زنده جهان برای همیشه باقی نمی‌ماند و چند روزی بیشتر نیست.

در حالی که در مکتب‌های الهی، غلبه نرم‌افزارانه به جبر و قهر و تسلط نیست، بلکه به نفوذ در قلوب و حکومت بر دلها است. اگر ایمان و اعتقاد به چیزی در دل جایگزین شد گرچه چند روزی پنهان بماند بالاخره آشکار شده و روزگاری دراز آثارش باقی خواهد ماند و به همین دلیل قدرتهای استکباری می‌کوشند با تبلیغ و کار روانی سلطه خود را رنگ و جلای انسانی و معنوی بدهند که در این دوران با توجه به افزایش روزافزون آگاهیهای مردم این ترفند کارایی خود را از دست داده است و عموماً از حد خیال و توهم تجاوز نمی‌کند. اما امر معنویات حقیقی که خداوند انسانها را به آنها دعوت می‌کند بسی واضح‌تر است زیرا حق در مقابل باطل و ضلال است و باطل تاب مقاومت در مقابل حق را نیاورده و در برابر حجت حق شکست می‌خورد و به همین دلیل است که حق از لحاظ تاثیر و رسیدن به نتیجه اختلاف و تخلف نمی‌پذیرد و مومن چه بر حسب ظاهر بر دشمن پیروز شود و چه شکست بخورد کامیاب است زیرا که به تکلیف عمل کرده و رضای حق تعالی را خواهد داشت.

← معارضه کنیم، اگر توانستیم آنها را به عقب برانیم که بهتر و اگر نتوانستیم، به تکلیف خودمان عمل کردیم. این طور نیست که ما خوف این را داشته باشیم که شکست بخوریم. اولاً که شکست نمی‌خوریم، خدا با ما است و ثانیا بر فرض این که شکست صوری بخوریم شکست معنوی نمی‌خوریم و پیروزی معنوی با اسلام است، با مسلمین است، با ماست. شما قدرتمند باشید و در مقابل همه مشکلات قیام کنید و وحدت خودتان را حفظ کنید. توجه به خدا را حفظ کنید، صحیفه نور، ج ۱۲، صص ۹۲ و ۹۳.

۱. صحیفه نور، جلد ۶، ص ۷۶.

۸ـ تبدیل تهدیدات به فرصت‌ها

در یک جدال بی‌امان هر یک از طرفین جدال سعی می‌کنند با ایجاد تضیقات و اعمال فشار و تهدیدات گروه مقابل را در تنگنا قرار داده و آنها را وادار به تسلیم نماید. تجربه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مملو از این نوع فشارها و تهدیدات از طرف دشمنان انقلاب است. تحریم‌ها، قطع رابطه، بایکوت، محاصره نظامی، تهدید به حمله نظامی، صدور قطعنامه‌های پی‌درپی جهت وارد آوردن فشار به جمهوری اسلامی، همه و همه از جمله این اقدامات بوده است که برای وادار نمودن جمهوری اسلامی به منظور تسلیم و عدول از مواضع ارزشی و مستقل خود به کار برده‌اند.

جمهوری اسلامی در عین مقاومت و تحمل همه فشارها و تهدیدات آنها را تبدیل به فرصت کرده و موجبات قطع وابستگی و شکوفایی علمی، استقلال و خودکفایی و رهایی از همه قید و بندهای دنیای استکبار را فراهم کرده است.[۱]

به جرات می‌توان گفت که اگر دشمن به این شیوه تهدیدآمیز خود دست نزده بود یقیناً رشد و پیشرفت جمهوری اسلامی در این حد امکان نداشت زیرا که اصولاً نیازها است که جامعه را وادار به تحرک، پویش و به کار انداختن استعدادها، ابتکارات و خلاقیت‌ها می‌نماید. جنگ تحمیلی هشت ساله به همراه تحریم‌های همه‌جانبه در مقابل تجهیز رژیم صدام به همه امکانات، آزمایشگاهی بسیار ارزشمند برای شکوفایی استعدادهای ملت و خلق ابتکارات و ابداعاتی بوده که آثار آن را در همه زمینه‌ها شاهد هستیم.

امروز بعد از فرو نشستن همه گرد و غبارها از ارتش تا بن دندان مسلح صدام چیزی باقی نمانده، در حالی که جمهوری اسلامی از یک قدرت نظامی مجرب، خودکفا و بی‌نظیر و ارتشی سی‌میلیونی از بسیجیان جان برکف برخوردار است که موجب ترس و دلهره همه دشمنان گردیده است و خود به نوعی نقش بازدارندگی را ایفا می‌کند.[۲]

---

۱. رابطه بین یک ملت به پاخواسته برای رهایی از چنگال چپاولگران بین‌المللی با یک چپاولگر عالم‌خوار، همیشه به ضرر ملت مظلوم و به نفع چپاولگر است. ما این قطع رابطه را به فال نیک می‌گیریم. (صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۳۳).

۲. هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ایم. ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم. ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم. ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شکستیم. ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی ←

۹ـ برخورد هوشمندانه و مدبرانه

در دنیای مادی‌گرایانه غرب اعم از دنیای سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی این اعتقاد وجود دارد که هدف وسیله را توجیه می‌کند و با هر وسیله غیرانسانی و غیرشرافتمندانه می‌توان برای رسیدن به اهداف خود استفاده نمود، در حالی که در مکتب اسلام وسیله از هدف جدا نیست و روشهای دغلکارانه و غیرشرافتمندانه را نمی‌توان برای رسیدن به هدف انسانی و اسلامی مورد استفاده قرار داد مع‌هذا در کنار همه این منابع قدرت و با وجود همه محدودیت‌های دینی و اخلاقی از آنجا که هدایت و رهبری این نوع از مبارزات و منازعات را در جمهوری اسلامی انسانهای مؤمن و باکیاست برعهده دارند، به خوبی می‌دانند که چگونه صحنه نبرد را با تدبیر و هوشمندی اداره کنند و چگونه جبهه دشمن را دچار تفرقه و اختلاف کنند و چگونه اولویت‌های مبارزه را انتخاب کنند و در چه زمانی از نیروها و امکانات خود بهره ببرند. در مکتب اسلام بر خلاف مکتب ماکیاولیستی غرب سیاست به معنای دروغ و حقه و تزویر نیست بلکه سیاست بر پایه صداقت، صراحت و کیاست و تدبیر می‌باشد،[1] و بر همین شیوه و روال می‌توان دشمن را فریب داده و ترساند و جبهه دشمن را دچار سردرگمی و تزلزل نمود.[2]

۱۰ـ تبدیل امکانات بالقوه به امکانات بالفعل

خداوند متعال به این ملت همه امکانات و عناصر قدرت اعم از موقعیت ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک را ارزانی داشته است و همین امکانات بوده است که در دو جنگ بزرگ جهانی خانمان برانداز با وجود اعلان بی‌طرفی این کشور توسط بیگانگان اشغال گردیده و خسارات عظیمی بر این ملت وارد و در عین حال به عنوان پل پیروزی

← قدرتها و ابرقدرتها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد. جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت. جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام نشدنی نیست. جنگ ما جنگ فقر و غنا بود. جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان نیستیم. (صحیفه نور، جلد ۷، ص ۵۶).

۱. سیاست، راه بردن جامعه به طریق عدل، عقل، دین و انصاف است. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۲۰۴.

۲. پیروزی شما (حزب‌الله) پیروزی اسلام بود. شما توانستید به حول و قوه الهی ثابت کنید که برتری نظامی، به ابزار و سلاح و هواپیما و ناو و تانک نیست، به قدرت ایمان و جهاد و فداکاری همراه با عقل و تدبیر است، پیام مقام معظم رهبری به مناسبت پیروزی مقاومت لبنان ۱۳۸۵/۵/۲۵.

برای متفقین معرفی می‌گردد. یک دولت مردمی و مدبر، در صحنه مبارزه و برخورد می‌تواند همه این امکانات بالقوه را به بالفعل درآورده و در خدمت جامعه قرار دهد و به عنوان منابع قدرت در تقابل با دشمنان خود به کار گیرد و آن چنان کشورهای منطقه و خارج از منطقه را به خود وابسته و نیازمند نماید که آنها حتی در حمایت از جمهوری اسلامی و در مقابله با دشمنان این کشور اقدام نمایند. اگر دولت نو محافظه‌کار آمریکا در اجرای عملی تهدیدات خود مبنی بر تجاوز نظامی به ایران اسلامی ناکام ماند علاوه بر ترس از مقابله سنگین رزمندگان اسلام، از تسری آن به سایر کشورهای منطقه که موجب تزلزل در ساختارهای سیاسی آنها می‌گردد واهمه پیدا کرده است و این خود موجب بازدارندگی از دست یازیدن به چنین اقدام جنون‌آمیزی که باعث وارد آمدن خسارت جانی و مالی عظیمی به تمام منطقه خواهد گردید، شده است.

****

در پایان این مبحث و طرح منابع قدرت نرم‌افزارانه جمهوری اسلامی ایران به یقین فصل جدیدی نه تنها در منازعات بین‌المللی گشوده است بلکه در محاسبات قدرت نیز محققین و نظریه‌پردازان موضوع قدرت را با مشکل و چالش‌های جدیدی مواجه کرده است. اینکه قدرت نرم را چگونه ارزیابی و اندازه‌گیری نمایند و چگونه آن را با قدرت سخت مقایسه نمایند مبحث بسیار مهمی است که دنیای غرب را به خود مشغول داشته است و به همین جهت می‌باشد که جمهوری اسلامی توانسته با تکیه بر منابع قدرت نرم‌افزارانه خود، بارها غرب را در تهدیدات و اعمال فشارهای خود با ناکامی مواجه و تحقیر کرده و به عنوان قدرت نوظهور جهانی در صحنه روابط بین‌الملل مطرح گردد.

فصل چهارم

ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی

در کشورهایی که دارای نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیچیده‌ای باشند گروهها، افراد و سازمانهای مختلف ذینفع و در عین حال غیررسمی در مسایل مربوط به اداره کشور و اتخاذ تصمیمات و اجرای سیاستهای داخلی و خارجی دخیل و مؤثر هستند. در چنین نظامهایی معمولاً دو نوع ساختار تصمیم‌گیری مشاهده می‌شود. یکی ساختار رسمی تصمیم‌گیری که در قانون اساسی و قوانین جاریه کشور، سازمانها و مقامات تصمیم‌گیرنده را مشخص ساخته و حدود اختیارات آنها را نیز تعیین کرده است. دوم، ساختار غیررسمی، از قبیل افکار عمومی، احزاب سیاسی، مطبوعات و آنچه را که در اصطلاح سیاسی به گروههای ذی‌نفوذ و فشار، معروف هستند و به خاطر منافع گروهی خود و نفوذ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که دارند به طرق مختلف در پروسه تصمیم‌گیری دخالت می‌کنند و تصمیمات متخذه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عنوان مثال در سیاست خارجی کشور آمریکا، ارگانهای مختلفی از قبیل سازمانهای صهیونیستی، کارتلهای نفتی و صنایع پیچیده نظامی، نفوذ فوق‌العاده‌ای دارند و تصمیم‌گیرندگان رسمی، بدون در نظر گرفتن خواست گروههای مزبور قادر به تصمیم‌گیری آزادانه نیستند.

البته در کشورهای جهان سوم که اغلب با شیوه دیکتاتوری فردی اداره می‌شوند کمتر گروه ذی‌نفوذی مستقل از هیأت حاکمه، امکان رشد دارد مع‌ذلک نفوذ عوامل قدرتهای بیگانه و به طور کلی نظام بین‌المللی در تصمیم‌گیریهای دولت مخصوصاً در زمینه سیاست خارجی مشهود است.[1]

---

۱. در این زمینه مراجعه شود به کتاب «مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی و یا تصمیم‌گیری در نظام تحت سلطه» انتشارات دادگستر، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۴.

در جمهوری اسلامی نیز گروههای سیاسی، اجتماعی، مذهبی، اقتصادی وجود دارند که در اعمال سیاستهای متخذه ارگانهای رسمی، ذی‌نفوذ بوده و عکس‌العمل نشان می‌دهند. از جمله می‌توان از بیوت آیات عظام، ائمه جمعه، مجمع روحانیون مبارز، جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بازار، انجمنهای اسلامی و نهادهای انقلابی و مطبوعات نام برد. البته در زمینه سیاستهای داخلی، نفوذ گروههای مذکور کاملاً مشهود است و تصمیم‌گیرندگان قانونی در اتخاذ تصمیمات خود نظرات آنها را مورد توجه قرار می‌دهند. در زمینه سیاست خارجی نیز مخصوصاً در زمان دولت موقت و حاکمیت لیبرالها و به خاطر اختلافاتی که در نحوه اعمال سیاست خارجی وجود داشت گروههای فوق‌الذکر اغلب عکس‌العملهای شدید و جدّی نشان داده و در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأثیر می‌گذاشتند. ولی بعد از عزل بنی‌صدر و تفاهم و یکپارچگی که به خاطر تحقق حاکمیت خط امام و اعمال سیاست نه شرقی، نه غربی به وجود آمد کمتر مشاهده شده است که گروههای مزبور در این زمینه نظرات متفاوتی داشته باشند و از طرفی، چون مسایل سیاست خارجی از پیچیدگی خاصی برخوردار است و آگاهی کافی از مسایل بین‌المللی را ایجاب می‌کند و لذا گروههای مزبور که فاقد نظام اطلاعاتی مستقلی از دولت هستند علاقه چندانی به مداخله در تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی نشان نمی‌دهند.

بنابراین و با توجه به اوضاع فعلی، که گروههای ذی‌نفوذ در مسایل سیاست خارجی، از وحدت نسبتاً مطلوبی با دولت برخوردار هستند و یا نقش چشمگیری در این زمینه ندارند در این مبحث صرفاً به ساختار رسمی تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌پردازیم:

اگرچه برای بسیاری از مردم این طور استنباط می‌گردد که تنها وزارت امور خارجه است که تصمیم‌گیرنده و اجراکننده سیاست خارجی کشور می‌باشد، در حالی که از نظر قانون اساسی جمهوری اسلامی، وزارت مزبور کمترین نقش را در تصمیم‌گیری دارد و این نقش در میان نهادهای مختلف تقسیم شده و هر نهاد و ارگانی به سهم خود و با توجه به مسؤولیتهای ویژه خود در تدوین و تنظیم سیاست خارجی نقش دارد.

برطبق اصل ۵۷ قانون اساسی، جمهوری اسلامی دارای سیستم حکومتی بر پایه تفکیک قواست. قوای مقننه، مجریه و قضائیه زیر نظر ولایت امر و امامت، ولی مستقل و منفک از یکدیگر عمل می‌کنند. طبیعی است که اصل تفکیک قوا در مسایل مربوط به

روابط خارجی هم رعایت شده و مستثنی از آن نیست.

تدوین سیاست خارجی در جمهوری اسلامی و اجرای آن عمدتاً در حوزه اختیارات مقام رهبری، قوه مقننه و قوه مجریه قرار گرفته است. برای بررسی حدود اختیارات هر یک از نهادهای مزبور باید به قانون اساسی که مهمترین و اصلی‌ترین منبع قانونی است رجوع شود.

۱. مقام رهبری

مقام رهبری و یا ولایت امر که عالی‌ترین مقام در نظام جمهوری اسلامی است به طرق مختلف براساس اختیاراتی که به عنوان ولایت مطلقه فقیه دارد که محدودیتی از نظر قانونی نداشته و همان‌طور که در زمان حضرت امام خمینی(ره) اعمال می‌شد در هر کجا و در هر مورد که لازم تشخیص داده می‌شد اعمال می‌گردد می‌توانند در زمینه‌های گوناگون من جمله سیاست خارجی اتخاذ تصمیم نموده و تصمیمات معظم‌له لازم‌الاجرا و لازم‌الاتباع می‌باشد.[۱]

از طرف دیگر براساس اختیاراتی که قانون اساسی منحصراً به ایشان تفویض کرده‌اند بخش مهمی از تصمیمات سیاست خارجی به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم برعهده رهبری می‌باشد که براساس اصل یکصد و ده اصلاحی به شرح زیر می‌باشد:

۱. تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام و نظارت بر حسن اجرای آن سیاستها، تردیدی نیست که بخش مهمی از سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی با توجه به اهداف نظام مربوط به سیاست کشور در قبال سایر دولتها و در روابط بین‌الملل می‌باشد.

۲. رهبر به عنوان فرمانده کل قوا اختیار اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها را به پیشنهاد شورای عالی امنیت ملی دارد.

۳. از طرف دیگر با اختیاراتی که در نصب نمایندگان خود در شورای عالی امنیت ملی دارد در جهت‌گیری سیاست دفاعی و نظامی جمهوری اسلامی که در ارتباط با سیاست خارجی، مخصوصاً در زمان جنگ است، نقش مؤثر و عمده‌ای را ایفاء می‌کند.

---

۱. حضرت امام در زمان انعقاد پیمان کمپ دیوید دستور قطع رابطه با مصر را صادر نمود.

ج. کلیه مصوبات شورای عالی امنیت ملی باید به تأیید مقام رهبری برسد و شورای عالی امنیت ملی مسایل مهم مربوط به سیاست خارجی را مورد بحث و بررسی قرار داده و بعضاً اتخاذ تصمیم می‌نماید.

۲. ریاست جمهوری اسلامی

پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و براساس اصل ۱۱۳ مسؤولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را برعهده دارد. رئیس جمهور نیز در ساختار تصمیم‌گیری و اجرایی سیاست خارجی، نقش مهمی را برعهده دارد من جمله از طریق:

الف. تعیین وزرا از جمله وزیر خارجه (اصول ۱۲۴ و ۱۳۳) که مجریان اصلی سیاست خارجی هستند.،

ب. در امضای عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولتها و همچنین امضای پیمانهای مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی پس از تصویب مجلس رأساً و یا توسط نماینده قانونی خود (اصل ۱۲۵).

ج. در انتخاب سفرای جمهوری اسلامی و امضای استوارنامه‌های ایشان و همچنین پذیرفتن استوارنامه سفیران کشورهای دیگر (اصل ۱۲۸).

۳. هیأت دولت

سیاست کلی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی به صورت مصوبات و یا دستورالعملهای رهبری از طریق هیأت وزیران و با توجه به مسؤولیتهای هر یک از وزارتخانه‌ها به مرحله اجرا در می‌آید. و برنامه‌ای را که دولت در آغاز فعالیّت خود به مجلس ارایه می‌دهد و همه ساله از طریق تدوین بودجه کلی کشور و ارایه برنامه‌های اجرایی، که در پیاده کردن سیاستهای داخلی و خارجی نقش دارد، رل مهمی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی برعهده دارد. و مخصوصاً با اهرمهایی که دولت در اختیار دارد می‌تواند جهت و شکل‌گیری سیاست خارجی را مشخص کند. به عنوان مثال، با اعمال سیاستهای صادراتی خاص، در زمینه فروش نفت، واردات کالاهای اساسی، تقویت قدرت نظامی کشور و... مستقیماً و یا غیرمستقیم جهت و شکل سیاست خارجی

را تعیین می‌کند. مخصوصاً با توجه به اصل ۱۳۸ قانون اساسی هیأت وزیران برای تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمانهای اداری اختیار دارد که به وضع و تصویب آئین‌نامه بپردازد. از طرف دیگر قوه مجریه می‌تواند در چارچوب سیاستهای عمومی متخذه و مصوبات مجلس شورای اسلامی روابط خود را با دولتهای دیگر تنظیم کند.

بنابراین برقراری و یا قطع روابط دیپلماتیک و همچنین کاهش و گسترش روابط با سایر دولتها از اختیارات قوه مجریه است مگر آن که مجلس با مصوبات خود اختیارات مزبور را محدود سازد.

۴. مجلس شورای اسلامی

این نهاد که عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری رسمی می‌باشد و در عموم مسایل، در حدود مقرر در قانون اساسی و با رعایت موازین شرع و اصول قانون اساسی می‌تواند وضع قانون کند (اصول ۱۷۱ و ۱۷۲) طبیعی است که در مسایل مربوط به سیاست خارجی نیز نقش اساسی دارد و تصمیم‌گیرنده اصلی است. مجلس شورای اسلامی به دو طریق مستقیم و غیرمستقیم در تنظیم سیاست خارجی دخالت می‌کند.

منظور از دخالت مستقیم اختیاراتی است که قانون اساسی صراحتاً در رابطه با سیاست خارجی به مجلس شورای اسلامی تفویض کرده است از جمله:

الف. برطبق اصل ۷۷ قانون اساسی کلیه عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید از تصویب مجلس بگذرد.

ب. برطبق اصل ۷۸، هرگونه تغییر جزیی در خطوط مرزی با رعایت مصالح کشور و با شرط دو طرفه بودن و با توجه به استقلال و تمامیت ارضی کشور باید به تصویب چهار پنجم نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد.

ج. برطبق اصل ۱۳۹ نیز ارجاع به داوری و هرگونه صلح دعاوی، راجع به اموال عمومی دولتی که طرف دعوی خارجی باشد باید به تصویب مجلس برسد.

د. اصل ۸۰ دریافت و اعطای هر نوع وام و یا کمکهای بلاعوض خارجی را منوط به تصویب مجلس می‌کند.

هـ. اصل ۸۲ نیز استخدام کارشناسان خارجی را آن هم در موارد ضروری و فقط در مسایل غیرنظامی برعهده مجلس می‌گذارد.

از طرف دیگر مجلس شورای اسلامی با توجه به اختیارات کلی که در زمینه قانونگذاری به وی داده شده است نیز می‌تواند در تدوین و جهت‌گیری سیاست خارجی نقش فعال و مؤثری را برعهده داشته و آن را کنترل و هدایت کند. از طریق:

الف. با کاهش یا افزایش و تصویب و یا ردّ بودجه سالیانه دولت (اصل ۵۲).

ب. طرح سؤال و استیضاح و دادن رأی اعتماد و یا عدم اعتماد به وزراء در رابطه با مسایل کشور، از جمله مسایل مربوط به سیاست خارجی (اصول ۸۸ و ۸۹).

ج. تصویب طرحهای قانونی ارایه شده توسط نمایندگان مجلس (اصول ۷۴ و ۷۵).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مجلس در مسایل مربوط به سیاست خارجی نیز بیشترین اختیار و نقش عمده‌ای را به عهده داشته و در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی از نهادهای اصلی و تصمیم‌گیرنده می‌باشد.

۵. شورای عالی امنیت ملی

اصل یکصد و هفتاد و شش اصلاحی اعلام می‌دارد که شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور به منظور تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور با وظایف زیر تشکیل می‌گردد:

۱. تعیین سیاستهای دفاعی ـ امنیتی کشور در محدوده سیاستهای کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری.

۲. هم‌آهنگ نمودن فعالیّتهای سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی ـ امنیتی.

۳. بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی.

با توجه به حدود وظایف و اختیارات فوق ملاحظه می‌گردد که بخش عمده و مهمی از وظایف شورای عالی امنیت ملی حول محور روابط خارجی کشور دور می‌زند و در حقیقت می‌توان گفت شورای عالی امنیت ملی به عبارتی شورای عالی سیاستگذاری خارجی کشور هم می‌باشد که البته بر طبق همان اصل قانون اساسی مصوبات شورا پس از تأیید رهبری لازم‌الاجرا و لازم‌الاتباع نیز می‌باشد.

٦. شورای نگهبان

این شورا نیز با اختیاراتی که اصول ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی در تأیید نهایی مصوبات مجلس شورای اسلامی به آن داده، مسؤولیت تطبیق قوانین مصوبه مجلس را با قانون اساسی و شرع مقدس اسلام دارد و می‌تواند در کنترل سیاست خارجی به ویژه در جلوگیری از انحراف از اهداف تعیین شده در قانون اساسی نقش مهمی را بازی کند.

به جز نهادهای مذکور در قانون اساسی که دارای اختیارات قانونی در زمینه اخذ تصمیمات و اجرای سیاست خارجی هستند نهادهای رسمی و غیررسمی دیگری نیز با توجه به مسؤولیتهای خود وجود دارند که در اعمال سیاست خارجی مخصوصاً در بعد تبلیغاتی نقش مهمی را ایفا می‌کنند. از جمله مجمع تشخیص مصلحت نظام که به عنوان بازوی مشورتی رهبری در تدوین سیاستهای کلی نظام من جمله سیاست خارجی نقش پایه‌ای دارند و یا اینکه صدا و سیمای جمهوری اسلامی که برطبق اصل ۱۷۵ قانون اساسی تحت نظارت رهبری اداره می‌شود از طریق گسترش برنامه‌های برون مرزی خود نقش اصلی در تبلیغات و صدور انقلاب را برعهده دارد. از دیگر نهادها که می‌توان نام برد خبرگزاری جمهوری اسلامی و سازمان تبلیغات اسلامی هستند که در زمینه تبلیغات خارجی نقش دارند.

۷. وزارت امور خارجه (مسؤولیتها، وظایف و اختیارات)

همان‌طور که ملاحظه شد نه در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نه در قوانین و آیین‌نامه‌های مصوبه مجلس شورای اسلامی از وزارت امور خارجه به عنوان مرجع تصمیم‌گیری و حتی اجرایی سیاست خارجی ذکری نشده است و اغلب این تصور در اذهان خطور می‌کند که مجری سیاست خارجی وزارت امور خارجه است در حالی که با توجه به اهرمهای اعمال قدرت و اختیارات و مسؤولیتهایی که هر یک از نهادها و وزارتخانه‌ها با توجه به نوع مسؤولیت خود دارند، به سهم خود، در اجرای سیاست خارجی دخالت دارند. به عنوان مثال وزارت بازرگانی در مبادلات تجاری، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در خریدهای تسلیحاتی و وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی در مسایل فرهنگی و دانشگاهی در ارتباط با خارج از کشور دارای اختیارات و مسؤولیتهایی هستند.

آنچه را که در حوزه مسؤولیت وزارت امور خارجه قرار دارد و این مسؤولیت دارای اهمیت زیادی است، امر کنترل، نظارت، ایجاد ارتباط و تأمین نمایندگی‌ها و همچنین تهیه و جمع‌آوری اطلاعات برای تصمیم‌گیرندگان و مجریان سیاست خارجی می‌باشد. نقش اصلی وزارت خارجه در این است که مراقبت کند تا اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی در چارچوب اصول قانون اساسی و مصوبات مجلس شورای اسلامی و هیأت دولت به نحو احسن توسط سازمانهای مختلف به مرحله اجرا در آید.

با نگاهی به شرح وظایف وزارت امور خارجه مشاهده می‌شود که وظایف اساسی مزبور به روشنی عنوان شده است:

الف. توجه و مراقبت دایم درباره وقایع بین‌المللی و اوضاع داخلی کشورها و تهیه گزارشها یا پیش‌نویس و اظهارنظر لازم برای استحضار دولت جمهوری اسلامی ایران.

ب. بررسی، برقراری، حفظ و توسعه روابط خارجی دولت جمهوری اسلامی با سایر دول و سازمانهای بین‌المللی.

ج. انجام مذاکره و مکاتبات با دول خارجی و سازمانهای بین‌المللی.

د. اداره ماموریتهای سیاسی و کنسولی وزارت امور خارجه و نظارت بر نمایندگی‌های دولت جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور،

هـ انجام و تأمین ارتباط بین ارگانهای مختلف دولت جمهوری اسلامی ایران با دول خارجی و سازمانهای بین‌المللی در زمینه کلیه مسایل.

همان‌طور که از مفاد مذکور استنباط می‌شود وزارت امور خارجه بیش از هر چیز نقش کنترل و نظارت، هم‌آهنگی و جمع‌آوری اطلاعات در زمینه سیاست خارجی را برعهده دارد. مخصوصاً با توجه به اهداف بسیار وسیع و گسترده‌ای که جمهوری اسلامی در ارتباط با صدور انقلاب و تماس با دولتها و سازمانهای بین‌المللی، نهضتهای آزادیبخش و گروههای اجتماعی و حتی آحاد ملتها دارد، وزارت مزبور باید با شیوه‌های ارشادی، هم‌آهنگی لازم را میان ارگانهای مختلف در زمینه سیاست خارجی به عمل آورد و با ارایه اطلاعات لازم به آنها و درک واقع‌بینانه از موقعیت هر یک از وزارتخانه‌ها در جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی گامهای مؤثری بردارد.

بخش دوم

مسایل سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران

کلیات

بررسی روابط خارجی یک دولت در طول دوره معینی از زمان به دو شیوه امکان‌پذیر می‌باشد. شیوه نخست و رایج که در اغلب کتب منتشره مورد استفاده قرار گرفته ارایه سیر تاریخی روابط خارجی یک کشور بوده که بعضاً به صورت توصیفی و بعضاً نیز به صورت تحلیلی ارایه می‌گردد. استفاده از این شیوه اگرچه ساده و رایج است و یک تصویر تاریخی از آنچه را که در روابط خارجی یک کشور اتفاق افتاده ارایه می‌دهد در عین حال مانع از ایجاد پیوستگی و ارتباط میان حوادث و موضوعات معین روابط خارجی از آغاز تا انتها می‌گردد و امکان تحلیل و پیش‌بینی را نیز کاهش می‌دهد. رویه دیگری که در تحلیل روابط خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بررسی موضوعی است بدین معنا که موضوع خاصی از روابط خارجی را من‌جمله روابط با دولتهای معین را انتخاب و به صورتی مجزا و مجرد مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده و استنتاج لازم از آن می‌گردد. در این نوع از بررسی‌ها عموماً از چارچوبه‌های تئوریک نیز استفاده گردیده و از غنای علمی بیشتری هم برخوردار است، اگرچه پیوند میان موضوعات مختلف در روابط خارجی را با یکدیگر برقرار نمی‌کند.

در این بخش و در بررسی سیاست جمهوری اسلامی در طول دو دهه از زمان تأسیس و تشکیل آن سعی شده است از ترکیبی از دو روش فوق استفاده گردد. در حالی که رعایت سیر تاریخی حوادث و اتفاقات گردیده است. با انتخاب عناوین و موضوعات مهم در این دوره کوتاه از زمان و در عین حال پر از حوادث و اتفاقات مهم و قابل توجه از امتیازات هر دو روش استفاده گردیده است. از آنجا که انقلاب اسلامی دارای آثار و تبعات فوق‌العاده و غیر قابل انکاری نه تنها در درون کشور بلکه مهمتر از آن در صحنه روابط بین‌الملل بوده است طبیعی به نظر می‌رسد که توجه نویسندگان و محققین علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و به ویژه محققین خاورمیانه و یا ایران‌شناسان را به خود جلب نموده و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ما شاهد چاپ کتب و مقالات متعددی در این دوره در داخل و خارج از کشور می‌باشیم به طوری که می‌توان ادعا کرد بخش عمده این

تألیفات در زمینه سیاست و روابط خارجی جمهوری اسلامی بوده است.

در کتاب حاضر پس از بررسی اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که از نظر شما گذشت اینک به بررسی تاریخی ـ موضوعی آن خواهیم پرداخت.

در فصل اول به سیاست خارجی دولت موقت و اختلافات آن با سیاست خارجی رهبری و نیروهای انقلاب خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه در این دوره نوعی تضاد بر روابط خارجی جمهوری اسلامی حاکم بوده است. در فصل دوم به مهمترین حادثه در تاریخ روابط خارجی کشور در تاریخ انقلاب که به نام انقلاب دوم شناخته شده یعنی اشغال سفارت آمریکا و آثار و تبعات آن می‌پردازیم. در فصل سوم علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی و با استفاده از پیش تئوری روزنو مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. آنگاه در فصل چهارم به تجزیه و تحلیل بیانیه‌های الجزایر که از اسناد فوق‌العاده مهم حقوقی، مالی و سیاسی در روابط ایران و ایالات متحده‌می‌باشد می‌پردازیم.

در فصل پنجم ماجرای جالب و شنیدنی معروف به ماجرای ماک فارلین یا ایران گیت و یا ایران ـ کنترا که موجب رسوایی عظیمی برای دولت وقت ایالات متحده آمریکا شد تشریح خواهد گردید و در فصل ششم علل و عوامل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که منجر به پایان یافتن جنگ هشت ساله گردید و حضرت امام از آن همچون نوشیدن جام زهر یاد می‌کنند بیان خواهیم کرد.

تحولات نظام جهانی که به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که موجب بر هم ریختن نظام دو قطبی و طرح نظام تک قطبی و همچنین پیش‌بینی برخورد تمدنها شده و تأثیر آن بر انقلاب و نظام اسلامی آخرین فصل این بخش را تشکیل می‌دهد. و در پایان به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مجموعه بحثهای مطروحه در این کتاب می‌پردازیم. امید است که این تلاش بتواند در تنویر افکار دانشجویان عزیز و علاقمندان به سیاست خارجی و انقلاب اسلامی کمک مؤثری کرده باشد.

فصل اول

سیاست خارجی دولت موقت

بررسی انقلابهای گذشته عموماً نشان می‌دهد که پس از پیروزی انقلاب در مرحله اول مردانی سرکار می‌آیند که معمولاً میانه‌رو خوانده می‌شوند. کرین برینتون میانه‌روها را افرادی توصیف می‌کند که در میان جبهه مخالف دولت پیشین ثروتمندتر، شناخته شده‌تر و بلندپایه‌تر بوده و تنها از اینان انتظار می‌رفت که دولت را از دست رژیم پیشین بگیرند.[1]

میانه‌روها که به طور خود انگیخته و بعضاً ناخودآگاه قبول مسؤولیت می‌کنند می‌بایست دولت را از حکومت سابق تحویل گرفته و ضمن اصلاح نهادهای موجود یک نظام ایده‌آل که در ایدئولوژی انقلابی ترسیم شده بر پا دارند و از آنها انتظار می‌رود که وظایف عالی حکومت را نیز انجام دهند. از نظر ایدئولوژیک میانه‌روها در حدّ وسط محافظ‌کاران راست قدیم و رادیکالهای تندروی انقلاب قرار دارند و این ایدئولوژی در ابعاد مختلف سیاستگذاری داخلی و خارجی میانه‌روها تجلی پیدا می‌کند.[2] در انقلاب اسلامی ایران هم این اصلی کلی صادق بود و اگر این انقلاب هیچ‌گونه مشابهت دیگری با سایر انقلابها هم نداشته باشد از این نظر (روی کار آمدن میانه‌روها بعد از پیروزی انقلاب) تشابه عجیبی با سایر انقلابها داشته است.[3]

در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۱ (یک هفته قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاه) امام خمینی رهبر انقلاب و بنا به پیشنهاد شورای انقلاب طی حکمی مهندس مهدی بازرگان دبیر کل نهضت آزادی ایران را به عنوان نخست وزیر دولت موقت برگزیده و وظایف او را به شرح زیر تعیین کردند:

---

۱. کرین برینتون، «کالبد شکافی چهار انقلاب»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۴۵.

۲. همان منبع، ص ۱۴۶.

۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتابهای «تحلیلی بر انقلاب اسلامی»، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر و همچنین «انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه»، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۴۰-۲۲۳، هر دو تألیف نگارنده.

۱. ترتیب اداره امور مملکت

۲. انجام رفراندوم و مراجعه به آراء عموم ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی.

۳. تشکیل مجلس موسسان جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید.

۴. انتخاب مجلس نمایندگان ملت برطبق قانون اساسی جدید.[۱]

اگرچه در فرمان نخست‌وزیری بازرگان ذکر شده بود که انتخاب ایشان بدون توجه به وابستگی به حزبی و گروهی می‌باشد مع‌ذلک ترکیب کابینه انتخابی دولت موقت نشان‌دهنده این امر بود که اولین کابینه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ترکیبی غیرانقلابی و میانه‌روانه بوده و دارای افکار لیبرالیستی می‌باشد و قابل پیش‌بینی بود که تضاد در افکار و در اجرا هم در زمینه سیاست داخلی و هم در زمینه سیاست خارجی میان کارگزارن دولت موقت و نیروهای انقلاب و به ویژه رهبران واقعی انقلاب و بالاخص حضرت امام (ره) بروز خواهد کرد.

در اینجا ما در صدد ارایه شرح تفصیلی از روابط خارجی دولت موقت در طول نه ماه حکومت آنها نیستیم بلکه سعی خواهیم کرد با ذکر موارد اختلاف و افتراق در سیاست خارجی دولت موقت و نظرات رهبران انقلاب که نهایتاً هم نظریات ایشان در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس گردید بیان کنیم:

---

۱. متن حکم نخست وزیر دولت موقت به شرح زیر بود:

«جناب آقای مهندس مهدی بازرگان بنا به پیشنهاد شورای انقلاب بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظرگرفتن حزبی و بستگی به گروه خاص، مامور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت برطبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب اسلامی و سامان یافتن امورکشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخ از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.»

روحا... الموسوی خمینی ۱۳۵۷/۱۱/۱۵

۱. اسلام یا ایران به عنوان هدف غایی

در حالی انقلاب اسلامی ایران بر پایه مکتب جهان شمول اسلام شکل گرفت و به پیروزی رسید و هدف خود را گسترش و استقرار مکتب اسلام در سراسر گیتی قرار داده بود دولت موقت و به ویژه نخست‌وزیر آن هدف سیاست خارجی خود را خدمت و تعالی ایران و در چارچوبه آرمانهای ناسیونالیستی قرار داده و به مکتب اسلام به عنوان وسیله‌ای در ارایه خدمت به ایران نظر می‌افکند.

مهندس مهدی بازرگان در یکی از سخنرانیهای خود ضمن ذکر خاطره‌ای از جلسه اعلام و انتصاب نخست‌وزیر دولت موقت به این اختلاف حساس و در عین حال سرنوشت‌ساز با رهبر انقلاب اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

«آن اختلاف ظریف حساس و نامریی که عرض کردم همین جا بود: رهبر انقلاب حرکت و رنج و شهادت مردم را برای اسلام و دولت اسلامی می‌دانستند در حالی که نخست وزیر منتخب منصوب ایشان قبول خطر و زحمت و ماموریت به خاطر و در راه ملت عزیز ایران می‌کرد».[۱]

بازرگان در ادامه صحبت خود این اختلاف را به صورتی واضحتر و به این شرح بیان می‌کند:

«دو هدف یا دو طرز تفکر را در صدر انقلاب ایران جلوه‌گر می‌بینیم:

۱. در خاطر امام اکثریت انقلاب‌کنندگان و ملّیون و نخست‌وزیر منتخب امام، خدمت به ایران و در خاطر امام و جمعی از روحانیون و پیروان خاص ایشان، خدمت به اسلام.

۲. برای بنده ماموریت و هدف و تعهد خدمت به ایران بود از طریق اسلام. برای امام هدف و برنامه انقلاب خدمت به اسلام بود از طریق ایران یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران».[۲]

سپس بازرگان اندیشه خود را خادم انسان و دیدگاه امام را خادم به اسلام می‌خواند:

«۱. در یک طرف انسان است که حمایت و سعادت او آن‌طور که اسلام می‌گوید خواسته می‌شود» و ۲. در طرف دیگر اسلام است که دفاع و اجرا و

---

۱. مهندس مهدی بازرگان، «بازیابی ارزشها»، ج ۲، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۱۱۶.

۲. همان منبع، ص ۱۱۹.

تسلط آن، آن طور که از انسان برمی‌آید تعقیب می‌شود».[۱]

وی در اینجا برای توجیه این اختلاف و تفاوت دربرداشت از انقلاب اضافه می‌کند:

«تا حدودی طبیعی بود که چنین باشد، کسی که در داخل مردم و در دستگاههای خدماتی بوده و شغلش مهندسی یعنی سازندگی و مدیریت است هدفش و درکش از ماموریت باید خدمت به کشور باشد و کسی که عمری در شناخت و تدریس و تبلیغ اسلام و اجرای احکام آن صرف کرده است فکر و ذکرش چیزی غیر از اسلام نمی‌توانست باشد».[۲]

با این ترتیب ملاحظه می‌گردد که در مهمترین بخش از اصول و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی اختلافی ریشه‌ای و اساسی میان کارگزاران دولت موقت و رهبران انقلاب وجود داشت که بلاتردید در اجرای سیاست خارجی کشور تأثیر انکارناپذیر برجای می‌گذاشت.

۲. صدور انقلاب

موضوع دیگری که مورد اختلاف جدی میان دولت موقت و نیروهای انقلابی و به ویژه رهبر انقلاب بود مسأله صدور انقلاب و این احساس که وظیفه شرعی و اسلامی دولت و ملت بر اجرای دعوت و امر به معروف و نهی از منکر در عرصه سیاست بین‌الملل می‌باشد. دولت موقت با استناد به رویه‌ها و مقررات پذیرفته شده بین‌المللی اصرار بر صدور انقلاب را مغایر با اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها دانسته و معتقد بود به جای تکیه بر صدور انقلاب بهتر است با ایجاد جامعه‌ای نمونه و الگو آن را سرمشقی برای دیگران قرار داده تا جوامع دیگر به خودی خود از آن تقلید کنند.

دکتر یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت بالصراحه اعلام می‌کرد که «ما قصد صادر کردن انقلاب خود را نداریم».[۳] و این نظریه در حالی اعلام می‌شد که رهبر انقلاب اعلام می‌کرد: «ما انقلابمان را به تمام دنیا صادر می‌کنیم».[۴]

---

۱. همان منبع، ص ۱۱۹.

۲. همان منبع، ص ۱۱۹.

۳. نهضت زنان مسلمان، مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۲۷، و همچنین، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، ش ۹-۱، ص ۱۴۵.

۴. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۸۵-۲۸۴.

مهندس بازرگان نظر خود را درباره صدور انقلاب به صورتی طعنه‌آمیز و با ظنز این‌گونه بیان می‌کند:

«این کلمه صدور یک کلمه تجارتی است در واقع خواسته‌اند انقلاب را هم مثل یک کالایی در نظر بگیرند که آن کالا را مالک آن یا سازنده و فروشنده‌اش به خارج کشور خود صادر می‌کند.... به قول شاعر که می‌گوید مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید و اگر بگوید توی سرش زده است بنابراین انقلاب ما هم به نظر ما احتیاج به این ندارد که عطار داد بزند و یقه مردم را بگیرد و بگوید بیایید ببینید مشک دارم، گلاب دارم،... بنابراین صدور انقلاب هم باید مثل مشک واقعی و مثل یک کالای تجارتی با ارزش باشد هم خودش ببوید که انقلاب ما اگر انقلاب اسلامی واقعی باشد که هست (یعنی نیت این است)... ملل عقب مانده مسلمان چگونه طرفدار و مبلغ و تأییدکننده انقلاب ما قبل از پیروزی شد... در مورد رابطه بین صدور انقلاب و بقای انقلاب باید بگویم آن طور که من صدور را صحیح می‌دارم نتیجه خود انقلاب است یعنی وقتی مستضعف‌پسند و دنیاپسند و مردم‌پسند باشد صادر می‌شود و باقی می‌ماند».[1]

در این رابطه معارضه شدیدی میان شهید محمد منتظری که در زمینه صدور انقلاب فعالانه وارد میدان شده بود و برخلاف نظریه مهندس بازرگان معتقد بود که بهترین راه حراست از دست‌آوردهای انقلاب گسترش هرچه بیشتر و سریعتر آن می‌باشد به طوری که خود حریم امنیتی به وجود خواهد آورد. در اجرای این سیاست گروه و دسته‌ای را نیز به وجود آورده و درگیریهای شدیدی نیز با دولت موقت پیدا کرد.

۳. برخورد با نهضت‌های آزادیبخش

به تبع عدم اعتقاد کارگزاران دولت موقت به صدور انقلاب و علی‌رغم شور و احساساتی که در کشور نسبت به نهضت‌های آزادیبخش ایجاد شده بود و نهضت‌های مزبور نیز با پیروزی انقلاب اسلامی برای خود ملجاء و پناهگاهی یافته و امید به حمایت از نهضتهای خود را داشتند دولت موقت با این خواسته و گرایش عمومی به طور جدّی مخالف بوده و آن را مغایر اصل عدم مداخله و تحریک کننده دولتهای حاضر به ویژه

---

۱. مهندس مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۱۴.

قدرتهای بزرگ می‌دانست و حتی در قبال نهضت آزادیبخش فلسطین نیز رویه‌ای محتاطانه در پیش گرفته و همچنین از عزیمت گروهی از انقلابیون به سرپرستی شهید محمد منتظری به کشور لیبی برای شرکت در گردهمایی مربوط به نهضت‌ها جلوگیری به عمل آورده و خود نیز از شرکت در گردهماییهای مشابه در ایران خودداری می‌ورزید.

۴. عدم اعتقاد به مبارزه با امپریالیزم به موازات مبارزه با استبداد

دولت موقت و به طور کلی لیبرالها اعتقادی به مبارزه با امپریالیزم به ویژه استبداد نداشته و آن را غیرمعقول می‌دانستند و در این مورد بحثهای مفصلی میان ایشان و رهبران انقلابی در شورای انقلاب صورت می‌گرفت. در حالی که رهبران انقلابی معتقد بودند که استبداد مستقل و جدا از استکبار جهانی نبوده و بدون مبارزه با استکبار مقابله با استبداد نوعی مبارزه با معلول خواهد بود. دولت موقت و به طور کلی لیبرالها براساس خصلت میانه روانه و گام به گام خود مخالف مبارزه با استکبار بوده و شعارهایی که در این زمینه مانند مرگ بر آمریکا داده می‌شد نفی می‌کردند. مهندس بازرگان چنین عنوان می‌کند:

«به دنبال مستضعفان، به طور منطقی و متقابل مستکبران جهان عنوان شدند که چون جهانخوارند و دشمن اسلام و ضدّ خدا و صاحب نظام الحادی و پرچمدار ضدّ انقلاب، باید سرکوب و ذلیل گردند. مصداق مقدم آنها آمریکای امپریالیست بود که از ماه هفتم پیروزی حملات تندی را امام علیه آن آغاز کردند بدون آنکه ذکر از عمل خاصی یا جنایت تازه یا نقض عهدی به میان آید. به دنبال معظم‌له این مسأله با شعارها و دعاها در منابر و مطبوعات مطرح گردید. به این ترتیب انقلاب در حقیقت ضدّ استبدادی و استقلال‌طلبانه ملی اسلامی ایران چهره سیاسی ضدّ امپریالیستی و آزادیبخش جهانی یافت».[۱]

۵. اصل نه شرقی، نه غربی و اصل موازنه منفی

از دیدگاه دولت موقت و ملی‌گراها نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی چیزی

---

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۹.

جدای از موازنه منفی مطروحه در زمان دکتر مصدق نمی‌باشد آنها برخلاف تعاریف ارایه شده در این کتاب که اصل نه شرقی، نه غربی را نظریه‌ای جدید و با بار ایدئولوژیک و سیاسی و آن را اصلی پویا و ضدّ استکباری امپریالیزم تلقی می‌نماید با توجه به ماهیت و روحیه میانه روانه خود گرایشی به چنین برداشتی نداشتند و بنابراین معتقد بودند که این اصل یک اصل تدافعی است که در عین نفی سلطه قدرتهای بزرگ و ندادن امتیاز به آنها باید از تضاد موجود میان این قدرتها و در جهت منافع ملی و استقلال کشور بهره‌برداری کرد و در حقیقت با ایجاد نوعی توازن میان دو ابر قدرت و به عبارت دیگر نوعی بندبازی بهره‌برداری لازم را نمود.

مهندس بازرگان تعریف و برداشت خود از مفهوم نه شرقی، نه غربی را چنین بیان می‌کند:

«شعار نه شرقی، نه غربی در حرکت اول انقلاب که به دنباله‌اش جمهوری اسلامی می‌آمد در خاطر و خواسته شنوندگان و گویندگان مفهوم کاملاً ملی و دفاعی داشته منظور از آن احراز استقلال همه جانبه خودمان در برابر بیگانه و ابرقدرتها بود و عدم اتکا به بلوکهای شرق و غرب. چه به لحاظ سیاسی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتبهای مارکسیستی یا کاپیتالیستی. بعد از پیروزی انقلاب و اواخر دولت موقت شعار فوق به لحاظ منظور و محتوی دچار تغییر و تحریف و تعمیم گشته رفته رفته علاوه‌بر جنبه تعرضی سیاسی حالت غرب زدایی در وسعت فرهنگی و دانشگاهی پیدا کرد».[1]

٦. سیاست امنیتی ملی و دفاعی

از دیدگاه لیبرالیزم و دولت موقت نظر بر این بود که بعد از سقوط رژیم شاه در صورتی که سیاست بی‌طرفی و در عین حال تدافعی انتخاب نماییم قادر خواهیم بود امنیت ملی کشور خود را حراست و حفاظت نماییم و از تعرض قدرتهای خارجی مصون خواهیم بود غافل از آنکه انقلاب اسلامی با توجه به ماهیت و مواضع خود مقبول دولتهای خارجی و همچنین عوامل آنها در داخل نبوده و یک جنگ بی‌امان را برعلیه انقلاب چه در داخل و چه در خارج از همان روز تولد آن آغاز خواهند کرد. دولت موقت

---

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۰۴.

در راستای این تفکر غلط قدمهای جدّی و خطرناکی نیز برداشت که به مقدار زیادی توان دفاعی و بازدارندگی کشور را تضعیف نمود.

از جمله این اقدامات می‌توان از تقلیل دوره خدمت نظام وظیفه از دو سال به یکسال و همچنین انتقال پرسنل نیروهای مسلح به محل تولد و موطن ایشان و همچنین تلاش برای بازپس دادن بسیاری از سلاحهای استراتژیک من جمله هواپیمای تدافعی پیش رفته F-14 و مهمتر از آن لغو قراردادهای تسلیحاتی موجود بدون ارزیابی فنی و اقتصادی آنها نام برد.[۱] ذکر این نکته در اینجا جالب است که حتی در مورد قرارداد خرید شش فروند زیردریایی از دولت آلمان پیشنهاد تبدیل آن به خرید لوازم کشاورزی نموده بود!!

۷. برخورد با نظام جهانی

انقلاب اسلامی در شرایطی به پیروزی رسید که نظام دو قطبی بر جهان حاکم بود و اگرچه رویدادهایی بیانگر نزدیکی دو ابرقدرت بود مع‌هذا همچنان فضای جامعه جهانی بر حاکمیت و سلطه نظام دو قطبی روایت می‌کرد. براساس تعریف و پذیرش این نظام در کشورهای ضعیف‌تر برای حفظ موجودیت خود چاره‌ای به جز رفتن به زیر چتر حمایتی یکی از دو ابر قدرت ندارند با وجودی که انقلاب اسلامی بر خلاف این قانونمندی پذیرفته شده بدون حمایت هیچ قدرت خارجی به پیروزی رسید و قدرتهای بزرگ علی‌رغم اختلافاتی که داشتند به حمایت رژیم شاه برخواسته بودند و نتوانستند او را نجات دهند دولت موقت همچنان معتقد به پذیرش این قانونمندی بوده و از آنجا که شدیداً ضدّ کمونیزم بوده و خطر روسیه شوروی را برای امنیت و تمامیت ارضی کشور بالاتر و مهمتر می‌دانستند و معتقد به ادامه سیاست گرایش به غرب و به ویژه استفاده از چتر حمایتی آمریکا برای مقابله با خطر روسیه شوروی بودند. این در حالی بود که حضرت امام بالصراحه و در آستانه اقامت در قم هشدار می‌دادند که ما اگر بخواهیم استقلال حقیقی به دست آوریم باید سعی کنیم تمام اشکال نفوذ آمریکا چه اقتصادی و چه نظامی و چه سیاسی و چه فرهنگی را از بین ببریم و من امیدوارم که ملت ایران به این مهم هر چه زودتر برسد.»[۲] دولت موقت جهت مخالف این سیاست قدمهای جدی

---

۱. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، ص ۱۳۲.

۲. صحیفه نور، ج۵، ص ۱۱۹.

برداشت که نهایتاً هم در اجرای همین سیاست سقوط خود را پذیرا گشت. از دیدگاه بازرگان مواضع ضدّ آمریکایی مردم ایران نه به خاطر مظالمی که آمریکا در حمایت خود از شاه بر مردم ایران روا داشته است بلکه تحت تأثیر مارکسیستها این شعار مطرح می‌شد و در شرایطی که حضرت امام آمریکا را شیطان بزرگ مطرح می‌کرد مهندس بازرگان مارکسیسم را شیطان بزرگتر یا اکبر مطرح می‌کرد.

حضرت امام در این رابطه بعد از سقوط دولت موقت چنین عنوان می‌کند:

«خط این بود که اصلاً آمریکا منسی بشود یک دسته شوروی را طرح می‌کردند تا آمریکا منسی بشود... خط این بود که قضیه مرگ بر آمریکا منسی بشود. لهذا دیدید که این جوانهای بیدار عزیز ما این لانه جاسوسی را گرفتند این شیاطین به دست و پا افتادند یکی گفت که اینها خط شیطان هستند».[1]

در اجرای این سیاست همچنین دولت موقت روابط نزدیکی با سفارت آمریکا برقرار نمود و امیرانتظام معاون نخست‌وزیر به عنوان رابط با سفارت انتخاب شد تا نه تنها کدورتهای گذشته را در حمایت از آمریکا از رژیم شاه به تدریج زائل سازند و پلهای خراب شده را در روابط دو کشور ترمیم نمایند بلکه تا آن حد پیش رفتند که پیشنهاد مبادله اطلاعات سرّی و محرمانه دو کشور را در مقابله با خطر روسیه شوروی و کمونیزم مطرح نمودند. این شرایط تا آنجا پیش رفت که زمانی که دولت آمریکا تصمیم به پذیرش شاه به خاک آمریکا را گرفت تقریباً از حمایت دولت موقت در حراست از سفارت آمریکا و اتباع آنها اطمینان‌خاطر حاصل نموده بود و نهایتاً به جایی رسید که مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت بدون هم‌آهنگی با حضرت امام با برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا در سفر به الجزایر ملاقات نمود و در حقیقت با این ملاقات که خشم نیروهای انقلابی را بشدت تحریک کرده بود به مقابله برخاسته و سقوط خود را پذیرا گشتند. به عبارت دیگر مهمترین عامل در سقوط دولت موقت اصرار در اجرای سیاست خارجی کاملاً متضاد با سیاست خارجی حضرت امام بود که موجب شکست دولت موقت و کنار رفتن میانه‌روها از صحنه حاکمیت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی گردید.

---

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر سیزدهم، صفحه ۴.

فصل دوم

اشغال سفارت آمریکا و آغاز ماجرای گروگان‌گیری

در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ و به دنبال پذیرش شاه به آمریکا سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران توسط دانشجویان عضو انجمنهای اسلامی اشغال و تعدادی در حدود ۶۵ نفر از کارکنان سفارت بازداشت و ۵۲ نفر از آنها به مدت ۴۴۴ روز در گروگان دانشجویان مزبور قرار گرفتند. این حادثه در تاریخ انقلاب اسلامی و همچنین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی اثری فوق‌العاده عمیق برجای گذارد به طوری که همه مسایل مربوط به روابط خارجی کشور را تا آغاز حمله عراق به ایران تحت‌الشعاع خود قرار داده و موضوع اولیه و اصل نه تنها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بلکه همچنین مهمترین و عمده‌ترین مشغولیات ذهنی دولتمردان کاخ سفید در آمریکا قرار گرفت. آثار این حادثه مهم هنوز بعد از گذشت نزدیک به دو دهه از زمان اتفاق آن بر روابط دو کشور ایران و آمریکا سایه افکنده و زایل نشده است. عظمت و اهمیت این حادثه از دیدگاه رهبر انقلاب آنقدر زیاد بود که آن را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامیده و به عقیده نویسنده در پروسه تحولات انقلابی می‌توان بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آن را انقلاب دوم نامید.

شرح حادثه

در تاریخ اول آبان ۱۳۵۸ (۲۳ اکتبر) تعداد زیادی از مردم در جلوی سفارت آمریکا در تهران تظاهرات می‌کنند و خشم خود را با فریادهایشان بر علیه آمریکا نشان می‌دهند. سه روز بعد تعدادی از دانشجویان که ظاهراً در تظاهرات مذکور شرکت داشتند در دانشکده امیرکبیر برای نشان دادن عکس‌العمل در مقابل پذیرش شاه به آمریکا دور هم جمع شده و تصمیم می‌گیرند که تظاهراتی در روز ۱۳ آبان که مصادف با حمله ارتش به دانشگاه تهران در سال قبل و روز دانش‌آموز بود سازماندهی کنند و علیه شاه در مورد سرقت دارایی و ثروت کشور و زجر و شکنجه مخالفان سیاسی‌اش دادخواهی مطرح

نمایند.[۱]

کتاب غائله چهاردهم اسفند وقایع را به این ترتیب نگارش می‌کند:

«ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ خیابان طالقانی وضع عادی خود را دارد... گروهی نزدیک به ۴۰۰ نفر در حالی که خیابان را طی می‌کنند به سوی سفارت آمریکا در حرکتند، هنگامی که به مقابل آن می‌رسند در یک لحظه از در و دیوار سفارت بالا می‌پرند. مردم هاج و واج به این صحنه نگاه می‌کنند و همه از خود می‌پرسند چه شده است؟ خیابان بند می‌آید، جوانها تند و تیز یکی پس از دیگری از گوشه و کنار سفارت به داخل می‌روند. حال هر کدامشان روبندی به دست و عکس امام را به سینه دارند.... سفارت به اشغال دانشجویان در آمد و اولین اطلاعیه رسمی آنان با نام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ساعت یک بعد از ظهر از رادیو پخش شد. آنان در اولین اطلاعیه خود سفارت آمریکا را سفارت جاسوسی خواندند و اعلام کردند ما به پیروی از مواضع قاطعانه امام در مقابل آمریکای جهانخوار به منظور اعتراض به دسیسه‌های امپریالیستی و صهیونیستی، سفارت جاسوسی آمریکا را در تهران به تصرف در آوردیم تا اعتراض خویش را به گوش جهانیان برسانیم. پس از پخش این اطلاعیه، مردم از جریان حمله به سفارت آمریکا با خبر شدند و فوراً برای پشتیبانی از اقدام دانشجویان به مقابل سفارت آمریکا سرازیر شدند و در حالی که شعار می‌دادند، نه سازش نه تسلیم نبرد با آمریکا عمل دانشجویان را تأیید کردند».[۲]

روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی در ابتدای اشغال ضمن حمایت کامل از این حرکت، آن را به اطلاع عموم می‌رساند. حضرت امام خمینی نیز در اولین عکس‌العمل عنوان می‌کنند:

«انقلابی بزرگتر از انقلاب اول پدید آمده است».

از طرف دیگر حمایتهای گروهها و اقشار مختلف مردم با اعلام آن از صدا و سیما و تجمع در اطراف سفارت آغاز می‌گردد.

---

۱. پیر سالینجر، گروگانگیری در ایران و مذاکرات محرمانه تهران، ترجمه دکتر ثقه‌الاسلامی ۱۳۶۲، انتشارات نوین.

۲. غائله چهاردهم اسفند، «ظهور و سقوط ضدّ انقلاب، چاپ اول، دادگستری جمهوری اسلامی ایران».

عباس عبدی یکی از دانشجویان پیرو خط امام در مورد اطلاع حضرت امام از طرح اشغال سفارت قبل از اشغال اظهار می‌دارد که:

«در ملاقات با آقای خوئینی‌ها (قبل از اشغال) خلاصه‌ای از طرح و آنچه که تا آن موقع رخ داده بود ارایه شد، که ایشان هم بی‌درنگ تأیید خود را از موضوع اعلام نموده و موافقت کردند که پس از تسخیر لانه، تلفنی ایشان را مطلع کنیم تا در محل حاضر شوند. ایشان با درخواست دانشجویان در ضرورت استمزاج نظر حضرت امام مخالفت کرده و این امر را بی مورد تشخیص داده و معتقد بودند حضرت امام با این عمل موافق هستند، ولی اگر موضوع با ایشان مطرح گردد ممکن است علی‌رغم موافقت، صلاح ندانند که چنین عقیده‌ای را قبل از عمل ابراز کنند،... بعداً روشن شد که آقای خوئینی‌ها هیچگاه این مسأله را خدمت امام عرض نکرده بودند.»[1]

دولت موقت هم ابتدا اظهار تأسف می‌کند و در پاسخ به اظهار نگرانی آمریکا از امنیت مالی و جانی کارمندان خود، دکتر یزدی، وزیر امور خارجه وقت در یک مصاحبه می‌گوید:

> ما به عنوان دولت از وقوع چنین حادثه‌ای ابراز تأسف می‌کنیم نهایت کوشش خودمان را نیز به کار می‌بریم تا این مسأله به صورت رضایتبخش حل شود ولی در عین‌حال، مسؤولیت را مستقیماً متوجه آمریکا می‌دانیم.»[2]

یک روز پس از تسخیر سفارت آمریکا، نمایندگان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مستقر در سفارت در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت نمودند. در ابتدای مصاحبه یکی از شرکت کنندگان می‌گوید:

> ما به پیروی از سبک قیام خلقمان یعنی، انقلابی، توده‌ای، غیرمسلحانه، بدون اسلحه و پس از تظاهراتی در خیابان آیت‌اللّه طالقانی این حمله را انجام دادیم و پس از ورود به سفارت با مقاومت آمریکایی‌ها روبرو شدیم و آنان تسلیم نمی‌شدند و ما برای جلوگیری از خونریزی بی مورد سه ساعت از هرگونه اقدامی پرهیز نمودیم و تنها به شعار و اخطار دادن اکتفا کردیم و پس از این مدت دوستان شروع به کندن پنجره‌های زیرزمین نمودند.... پس از مدتی ما موفق به

---

۱. کیهان سال مصاحبه با عباس عبدی یکی از دانشجویان پیرو خط امام دوره جدید، ش ۲، ج ۲، ص ۶۶-۶۵.

۲. غائله چهاردهم اسفند، همان مدرک، ص ۲۰۶.

گروگان‌گرفتن یکی از اعضا شدیم. او با گریه و زاری از بقیه تقاضای تسلیم نمود و آنان که بیم جان وی را داشتند تسلیم ما شدند».[۱]

استعفای دولت موقت

چند روزی قبل از اشغال سفارت نخست‌وزیر دولت موقت در رأس یک هیأت بلندپایه برای شرکت در مراسم سالگرد استقلال الجزایر راهی آن کشور شده بود. نامبرده در الجزایر با مشاور امنیت ملی کارتر یعنی برژینسکی ملاقات می‌کند. پخش این خبر در حالی که جنایات شاه و دستگاه حاکمه‌اش تحت حمایت کارتر هنوز فراموش نشده بود برای انقلابیون ضربه سنگینی به حساب می‌آمد.

«ما از اول با مخالفتها و مزاحمتهای دشمنان روبرو شدیم... این مسأله که چرا ملاقات با وزیر مشاور رئیس جمهوری آمریکا در بوق و کرنا گذاشته نشده بود و یا به عرض و اجازه امام نرسیده، این ایراد به نظر خیلی بیجایی است... یک چیز فقط عامل استعفای ما بود آن هم مصلحت‌اندیشی به مملکت و اجازه دادن به اینکه انقلاب و جمهوریت و مملکت پیش برود. چون ما در مرحله‌ای رسیده بودیم که می‌دیدیم بن بست است و دیواری جلوی ماست و ما نمی‌توانیم جلو برویم و راه از هر طرف بسته است و استعفای من به دنبال استعفای مکرر و متوالی همکارانم بود.»[۲]

بنابراین دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ یک روز پس از اشغال سفارت استعفا می‌دهند و حضرت امام (ره) نیز این استعفا را پذیرفته، پس از تعیین مجدد اعضای شورای انقلاب، آنها را مامور اداره کشور می‌کنند.

آثار و تبعات اشغال سفارت آمریکا

الف. آثار سیاسی. با اشغال سفارت آمریکا و استقبال عظیم مردم از حرکت دانشجویان پیرو خط امام و به دنبال آن تأیید حضرت امام از این اقدام دولت بازرگان در تاریخ ۱۴ آبان ماه یک روز بعد از اشغال سفارت استعفا داده و بنا به فرمان حضرت امام

---

۱. همان، ص ۲۱۴.

۲. همان، ص ۲۴۳-۲۴۲.

شورای انقلاب رأساً اداره امور دولت را برعهده گرفت و تا زمان انتخاب شهید رجایی به نخست‌وزیری، کشور دارای نخست‌وزیر به عنوان یک شخصیت حقیقی نبود.

از طرف دیگر با اشغال سفارت و کنار رفتن میانه‌روها که تلاش در تعدیل و خنثی کردن شور انقلابی مردم داشتند مجدداً صحنه انقلاب ایران به حالت اولیه برگشت و روند انقلاب حالتی رادیکالیزه به خود گرفت و به ویژه با افشای بسیاری از اسناد درون سفارت توسط دانشجویان و افشای رابطه نزدیک لیبرالها با عوامل سفارت موجب کاهش اعتبار و نهایتاً حذف ایشان از صحنه سیاست ایران گردید. اثرات سیاسی این اشغال در روابط خارجی ایران کمتر از تأثیر آن بر سیاست داخلی کشور نبود. انقلاب علی‌رغم تلاشی که دولت موقت برای ترمیم روابط تخریب شده میان ایران و آمریکا به عمل آورده بود مجدداً به یک رویارویی مستقیم با آمریکا کشیده شد و علی‌رغم تلاشهایی که آمریکاییها برای مقابله و برخورد با این مسأله کردند با شکستهایی پی‌درپی در ابعاد سیاسی، نظامی و بین‌المللی گردید ابر قدرتی مانند آمریکا که داعیه قدرت فائقه را داشت آن‌چنان تحقیر گردید که برای هیچ آمریکایی قابل تصور نبود و نهایتاً هم موجب شکست رئیس‌جمهور کارتر در انتخابات بعدی ریاست جمهوری گردید.

پیر سالینجر در این رابطه می‌نویسد:

چگونه می‌توان تصور کرد که کشوری با چنان تکنولوژی پیشرفته که قادر به فرستادن انسان به فضا می‌باشد در وضع و کیفیتی قرار گیرد که هر نوع ارتباطش با نقطه‌ای از جهان مثل تهران قطع شود.... و چگونه ابر قدرتی مثل آمریکا ناگهان در چنگال کشوری بیفتد که خودش در گرداب آشفتگی‌ها و تشنجات ناشی از انقلاب فرو رفته است؟»[1]

یا اینکه مارک فرگوسن و هولبورگ که در دولت جانسون و کارتر پستهای حساسی را داشتند در این زمینه می‌نویسند که:

«در حقیقت بحران گروگانها کشور آمریکا را که در اثر انقلاب ایران گیج شده بودند مانند دیگ آبی به نقطه جوش کامل رساند. هلی‌کوپترهای در حال سوختن در صحرا سمبل عدم توانایی آمریکا در به دست آوردن هدف بسیار محدودی

---

۱. همان، ص ۶۵.

شده بود که همانا آزادی شهروندانش از کنترل یک ملت درجه سه بود».[1]

ب. آثار اقتصادی. دولت آمریکا زمانی که از حل سریع بحران گروگانگیری مأیوس شده و ملاحظه کرد که رهبر انقلاب نیز اقدام دانشجویان را مورد تأیید قرار دادند برای ضربه زدن و تحت فشار قرار دادن دولت فشارهای اقتصادی خود را بر ایران وارد کرد به‌طوری که در نهمین روز اشغال سفارت به دستور کارتر واردات نفت از ایران متوقف گردید و دو روز بعد کلیه داراییهای رسمی ایران در بانکهای آمریکا را توقیف می‌کند و اگرچه از طریق شورای امنیت تلاش زیادی به عمل آورد که نوعی تحریم بین‌المللی را بر ایران تحمیل بنماید ولی به علت مخالفت اتحاد جماهیر شوروی به این خواسته خود دست نیافت. زمانی که آمریکا بعد از اعزام میانجی و واسطه‌های متعددی به ایران من‌جمله حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی، یاسر عرفات رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین، کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد و همچنین پاپ رهبر کاتولیکهای جهان که نماینده ویژه‌ای به تهران اعزام داشت مأیوس گردید نه تنها اقدام به قطع کلیه روابط سیاسی و دیپلماتیک با ایران نمود بلکه یک‌سری تضییقات و فشارهای اقتصادی جدیدی نیز به ایران وارد کرد.

در عین حال موضوع را در دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه نیز مطرح نمود و وقتی که از اقدامات سیاسی و فشارهای اقتصادی نتیجه نگرفت دست به اقدامات نظامی زد که آن خود شکست و رسوایی بیشتری برای آمریکا به ارمغان آورد.

ج. اقدامات نظامی. از جمله اقدامات نظامی عملیات معروف به عملیات طبس بود که از نظر اهمیت آن نحوه عملیات و علل شکست آن به اختصار شرح داده می‌شود:

چند روز بعد از حادثه تصرف سفارت آمریکا رئیس‌جمهور آمریکا به ستاد مشترک نیروهای مسلح دستور داد که طرح آزادسازی گروگانها را از طریق عملیات نجات تهیه و ارایه دهد و در عین حال آمادگی لازم را پیدا کنند.

ستاد مشترک فرماندهی این عملیات را برعهده سرهنگ چارلز بکویتز و گروه وی

---

1. C.P.Ioannides, Americais Iran, Injury and Catharsis, University Press of American, 1984, p. 139.

قرار داد. این گروه در جنگهای ویتنام شرکت داشته و معمولاً عملیات فوق‌العاده سخت و خطرناک را به آنها محول می‌کردند. افراد این گروه اشخاصی خشن و بیرحم بوده و تحت آموزشهای پیچیده‌ای قرار داشتند و در قتل و آدمکشی ید طولانی داشتند.

این گروه به دنبال دستور ستاد مشترک و با استفاده از اطلاعات جاسوسی و جغرافیایی از منطقه‌ای در کارولینای شمالی و صحرای نوادای آمریکا تمرینات خود را آغاز کرده و از تعدادی از ایرانیان فراری نیز که مورد نیاز برای اجرای عملیات بودند بهره جستند.

زمانی که کارتر از آزادی گروگانها از طرق سیاسی، حقوقی و تحریمهای اقتصادی ناامید گردید دستور آغاز عملیات نجات که معروف به عملیات دلتا بود صادر کرد.

اجرای این عملیات شامل دو بخش بود که همزمان به مرحله اجرا درآمد.

انحراف افکار عمومی

برای اینکه هوشیاری و آمادگی دانشجویان پیرو خط امام و محافظین سفارت آمریکا در تهران را به حداقل برسانند و به‌طور کلی توجه افکار عمومی را از گروگانهای آمریکایی منحرف کنند سعی کردند با اجرای اقدامات همه جانبه‌ای توجه عمومی را به مسایل دیگر معطوف نمایند. اقداماتی که همزمان و هم‌آهنگ با یکدیگر انجام گردید عبارت بودند از:

۱. ایجاد آشوب و بلوا در دانشگاه تهران و سایر دانشگاهها توسط گروهکهای وابسته اعم از منافقین و چریکهای فدایی و... در روز ۲۹ فروردین که موجب کشته و زخمی شدن دهها نفر گردید.

۲. ایجاد تشنج در مرزهای ایران و عراق: نیروهای عراقی از ۲۹ فروردین با اجرای عملیات آتش توپخانه به روی پاسگاههای مرزی ایران شرایط بحرانی جدّی در سراسر مرز به وجود آوردند.

۳. اوضاع کردستان مجدداً متشنج گردیده و زد و خودروها بالا می‌گیرد: در سنندج، مریوان، کامیاران، پاوه و سقز برخوردهای شدید و خونباری به وقوع می‌پیوندد و شمار کشته‌شدگان به صدها تن می‌رسد.

۴. دو روز قبل از حمله و از روی عمد فرمانده نیروی هوایی دستور جمع‌آوری توپهای ضدّ هوایی از فرودگاههای استراتژیک جنوب و شرق کشور یعنی مشهد، شیراز،

قم و تهران را صادر می‌کند و حتی به خدمه آنها در مشهد مرخصی فوق‌العاده می‌دهد.

۵. رادار بابلسر که می‌توانست منطقه وسیعی را بپوشاند از یک هفته قبل از رؤیت هواپیماهای C- ۱۳۰ از کار افتاده و تعمیر نشده بود.

پرسنل و تجهیزات عملیات

۱. تعداد ۶ فروند هواپیمای هرکولس C-۱۳۰ برای شرکت در این عملیات در نظر گرفته شده بود. این هواپیماها بسیار بزرگ و قدرتمند هستند، هرکدام دارای چهار موتور بوده و قادرند دو تانگ و یک جیپ را حمل کنند. بیش از ۲۰۰ سرباز در آنها جا می‌گیرند سه فروند از این هواپیماها برای تأمین سوخت هلی‌کوپترها و بقیه برای حمل پرسنل و تجهیزات در نظر گرفته شده بود.

۲. هشت فروند هلی‌کوپتر از نوع سیکورسکی که از مجهزترین نوع هلی‌کوپترها برای راههای دور و مانور ساخته شده‌اند. از این تعداد حداقل شش فروند هلی‌کوپتر باید تا پایان برنامه عملیاتی مورد استفاده قرار گیرند.

۳. تعدادی در حدود ۲۹۰ نفر آمریکایی و ایرانی برای شرکت در عملیات انتخاب آموزش دیده و به منطقه اعزام شدند. کارتر در خاطرات خود این تعداد را ۹۰ نفر آمریکایی و ۵ نفر ایرانی عنوان می‌کند.

۴. دو فروند هواپیمای آواکس در فضای ترکیه و آبهای خلیج‌فارس مامور برقراری ارتباطات میان فرماندهی عملیات و ستاد مشترک آمریکا و همچنین کاخ سفید و مراقبت از تحریکهای مشکوک شده بودند.

۵. آواکسها نه تنها وظیفه کنترل حرکات احتمالی نیروهای ایرانی را برعهده داشتند بلکه ارتباط مخابراتی میان حوزه عملیات و اتاق سری پنتاگون از یک‌سو و تمامی واحدهای مختلف درگیر در عملیات یعنی هواپیماهای هرکولس، هلی‌کوپترها و ناو هواپیمابر نیمیتس و سایر وسایط نقلیه در حال پرواز را تأمین می‌کردند.

رئیس جمهور آمریکا هم در صورت ضرورت و نیاز می‌توانست از طریق این پل مخابراتی مستقیماً با سرهنگ بکویتز تماس بگیرد.

۶. ناو هواپیمابر نیمیتس که در دریای عمان در نزدیکی سواحل ایران مستقر بود، نقش اصلی را در عملیات برعهده داشت و به عنوان پایگاهی برای اجرای عملیات و

پرواز هلی‌کوپترها در نظر گرفته شده بود.

۷. ۸ عدد کامیون سرپوشیده و یک اتوبوس در ایران تهیه و در نقطه‌ای در گرمسار قرار داده شده بود تا نیروهای عمل کننده را به تهران بیاورد.

اجرای عملیات

۱. عملیات در شب چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ آغاز گردید.

۲. شش فروند هواپیمای هرکولس طوری انتخاب شده بود که کمترین مشکل سیاسی ـ امنیتی به وجود نیاورد این هواپیماها از پایگاهی در مصر به پرواز درآمده و پس از توقف و سوختگیری در جزیره مسیره متعلق به سلطان‌نشین عمان و با طی ۱۸۰۰ کیلومتر به سمت طبس حرکت و در فرودگاه صحرایی طبس به زمین نشستند.

۳. این هواپیماها در ساعت ۲۰ و ۳۰ دقیقه به وقت تهران از مسیره حرکت و پس از گذشت از مسیر دریای عمان، صحرای کرمان بدون برخورد با هیچگونه مانعی در حدود نیمه شب وارد فرودگاه صحرایی شماره یک شدند.

۴. در ایران رهبری و هدایت عملیات را یک نفر ایرانی برعهده داشت. این شخص قبل از انقلاب پیمانکار آماده کردن این فرودگاه برای کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان طبس بود. به او دستور داده شده بود که فرودگاه متروکه دهکده پشت بادام را آماده و مهیا کند.

۵. یکی از افسران ارشد احتمالاً ژنرال جان وارنر سرنشین آواکس در حال پرواز در مرز ایران و ترکیه بوده و فرماندهی کل عملیات را برعهده داشت. سایر فرماندهان پیشرفت عملیات را به او گزارش داده و او هم با اتاق سری پنتاگون در تماس بود.

۶. ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه به وقت تهران در حالی که ناو نیمیتس در ۳۰ مالی ساحل ایران قرار گرفته بود هلی‌کوپترها (۸ فروند) به طرف صحرای طبس به پرواز در می‌آیند.

۷. بعد از دو ساعت پرواز اولین خرابی در قسمت خنک کننده موتور یکی از هلی‌کوپترها ظاهر می‌شود و در حوالی کرمان ناچار به فرود اجباری تن در می‌دهد. پس از انتقال سرنشینان و تجهیزات هلی‌کوپتر خراب شده ۷ فروند دیگر به پرواز خود ادامه می‌دهند.

۸. در ساعت ۲۲/۴۵ دقیقه چهار اردیبهشت رادار دربند یکی از هواپیماها را در حال پرواز دیده و جریان را به فرماندهی گزارش می‌دهد ولی عکس‌العملی دیده نمی‌شود.

۹. در همین زمان یک اتوبوس که در جاده نزدیک به فرودگاه از مشهد به سوی یزد در حرکت بود مشاهده می‌گردد که به دستور فرمانده عملیات متوقف می‌گردد. دیری نمی‌پاید که یک نفتکش و یک وانت مشاهده می‌گردد که به طرف آنها تیراندازی شده و وانت می‌تواند با عقب‌گرد متواری شود.

۱۰. لحظات زیادی نمی‌گذرد که یکی دیگر از هلی‌کوپترها نقص فنی پیدا می‌کند و با توجه به توفان شن امکان ادامه سفر را غیرممکن می‌بیند و ناچار به ناو نیمیتس برمی‌گردد.

۱۱.بقیه هلی‌کوپترها یکی پس از دیگری با حدود یک ساعت تأخیر در فرودگاه کویر یک به زمین می‌نشینند.

۱۲. خلبان یکی دیگر از هلی‌کوپترها اعلام می‌کند که به علت نقص فنی قادر به ادامه مأموریت خود نیست.

۱۳. خرابی سومین هلی‌کوپتر برنامه‌های عملیات را دچار مشکل اساسی کرد زیرا که برای انجام این عملیات حداقل به شش فروند هلی‌کوپتر نیاز بود.

۱۴. مراتب از طریق آواکسها و اتاق بحران به رئیس جمهور آمریکا اطلاع داده می‌شود و او دستور توقف عملیات و بازگشت افراد را می‌دهد.

۱۵. در این هنگام هلی‌کوپترها برای بازگشت مشغول سوخت‌گیری می‌شوند که ناگهان حادثه عجیب دیگری رخ می‌دهد که موجبات رسوایی کاخ سفید را فراهم می‌کند. و یکی از هلی‌کوپترها در حین گردش ظاهراً در اثر طوفان به دم هواپیما خورده و انفجار عظیمی رخ می‌دهد.

۱۶. در اثر این آتش‌سوزی و انفجار نه نفر از خدمه هواپیما و هلی‌کوپتر در آتش سوخته و بقیه پرسنل با دستپاچگی بقیه هلی‌کوپترها را رها کرده و با هواپیماهای باقیمانده پا به فرار گذارده و منطقه را ترک می‌کنند و بدین ترتیب عملیات نه تنها ناکام می‌ماند بلکه فضاحت و رسوایی عجیبی برای دولت کارتر به وجود می‌آورد.

۱۷. رئیس‌جمهور آمریکا بعد از آنکه اطمینان یافت که عوامل و دست‌اندرکاران این عملیات از کشور خارج شدند از طریق پیامی تلویزیونی جریان را به اطلاع عموم رسانید.

۱۸. بعد از مراجعت به ناو نیمیتس ریچارد بکویتز متوجه شد که مدارک مهم و حساسی را بر جای گذارده است و از واشنگتن درخواست کرد که اجازه دهد شبانه به

صحرای طبس برگشته و مدارک را نابود یا خارج کند. از واشنگتن به او گفته شد تا اطلاع بعدی اقدامی نکند و بعد از یک ساعت به او اعلام کردند که ترتیب کار داده شده است!! این ترتیبات همان بمباران هلی‌کوپترها توسط نیروی هوایی ایران و به فرمان بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود!!

۱۹. ترتیب پیغام به این صورت بود که رادیوی صدای آمریکا باقی ماندن مدارک مهمی را در صحرای طبس در ساعت ۶/۲۵ دقیقه بعد از ظهر اعلام می‌کند و درست ۱۵ دقیقه بعد چند فروند از هواپیماهای فانتوم نیروی هوایی ایران هلی‌کوپترها را بمباران کرده و منتظر قائم فرمانده سپاه پاسداران یزد را نیز به شهادت می‌رسانند.

۲۰. تردیدی نیست که همدستی در سطح بالای نظامی و غیرنظامی در داخل کشور از رئیس جمهوری، وزیر خارجه و فرمانده نیروی هوایی وجود داشته است. در واشنگتن آگاهانه از همدستی در سطح بالا صحبت شده و از بنی‌صدر و قطب‌زاده نام می‌برند.

۲۱. کشورهای متعددی در منطقه به طرق مختلف دست‌اندرکار ماجرا بودند مصر، ترکیه، پاکستان، بحرین و عمان از آن جمله‌اند.

بخش دوم از عملیات که هرگز به مرحله اجرا در نیامد

۱. حداقل شش هلی‌کوپتر می‌بایست کار سوخت‌گیری را تمام کرده و حدود ۱۷۰ نفر را در خود جای داده و به سوی گرمسار به فاصله ۴۰۰ کیلومتر از کویر یک پرواز کنند.

۲. این عده تمام روز بعد را در این محل می‌ماندند. در همین مکان ۸ دستگاه کامیون نو و یک اتوبوس که به شکل خودروهای ارتش ایران و با علایم مخصوص آن استتار شده‌اند از قبل آماده شده است.

۳. در این رابطه همدستی وسیع عناصر داخلی را به خوبی نشان می‌دهد. مخفی کردن ۸ فروند هلی‌کوپتر و بیش از ۱۰ دستگاه وسائط نقلیه بزرگ و ۳۰۰ نفر آن هم برای حدود ۲۴ ساعت عمل ساده‌ای نیست.

۴. نیمه شب روز بعد باید عملیات شروع شود. ساعت ۷ بعد از ظهر خودروها گرمسار را ترک می‌کنند. افراد به دو گروه تقسیم می‌شوند یک دسته لباس پاسداران و دسته دیگر اونیفورم ارتش ایران را بر تن دارند.

۵. یکی از خودروها به محض ورود به تهران از بقیه جدا شده و به سوی وزارت امور خارجه حرکت کرده تا سه آمریکایی نگهداری شده در آنجا را نجات دهند و قرار بود یکی از هلی‌کوپترها برای بردن این سه گروگان در این محل فرود آید.

۶. با همیاری گروههای متعدد داخلی ترتیبی داده شده بود که با عملیات پراکنده و متفرق امکان انحراف فکر و حواس نگهبانان را فراهم کنند.

۷. شخصی در مقام فرمانده به همراه دستیارش که مأمور مخابرات است در گرمسار باقی می‌ماند تا ضمن کنترل و هم‌آهنگ کردن عملیات امکان تماس با واشنگتن را فراهم کنند.

۸. سه حالت برای قطع عملیات و فرار پیش‌بینی شده بود تا در صورت برخورد با مشکلی جدّی بتوانند عقب‌نشینی کنند.

۹. اتوبوس‌های عازم سفارت به دو دسته تقسیم یکی به سمت درِ اصلی و دیگری به سوی خیابان مجاور که درِ پشت سفارت در آن واقع است می‌رود.

۱۰. افراد به ماسک ضدّ گاز مجهز می‌شوند و به صورت ستون در امتداد دیوار سفارت به پیش می‌روند.

۱۱. در داخل سفارت یک نفر از عوامل مأمور ردّ گم کردن محافظین می‌شود.

۱۲. در این لحظه در نقاط مختلف سفارت انفجارهایی رخ می‌دهد که به صورت الکترونیکی و از راه دور به اجرا در می‌آید و چند لحظه بعد گازی متصاعد می‌شود که افراد در آن محوطه را بیهوش می‌کند به طوری که امکان هر نوع تحریکی از محافظین گروگانها سلب می‌گردد.

۱۳. در این هنگام افراد خارج از سفارت به داخل حمله نموده و مستقیماً به طرف گروگانها می‌روند و در مسیرشان تمام نگهبانها را به قتل می‌رسانند.

۱۴. در این موقع هلی‌کوپترها در استادیوم شهید شیرودی (امجدیه سابق) که چراغهای آن از قبل روشن بوده فرود می‌آیند.

۱۵. گروگانها را بر دوش مامورین عملیات به هلی‌کوپترها منتقل کرده و یکی پس از دیگری به پرواز در می‌آیند.

۱۶. مقصد بعدی فرودگاه پادگان بزرگ نظامی منظریه واقع در جاده قم است.

۱۷. هواپیماهای هرکولس و چهار فروند بمب‌افکن شکاری F-14 نیز منتظر این افراد

بوده و پس از سوار شدن بر هواپیماها در حمایت بمب‌افکنها کشور را ترک و دو ساعت بعد خارج از حریم ایران خواهند بود.

مواضع دوگانه جمهوری اسلامی ایران در قبال اشغال سفارت

اگرچه دولت موقت که رویه‌ای میانه‌روانه داشت سقوط کرده و شورای انقلاب اداره امور کشور را برعهده گرفته بود مع‌ذلک به علت وجود بخشی از میانه‌روها و لیبرالها در شورای انقلاب سیاست خارجی اتخاذ شده در قبال اشغال سفارت آمریکا حالتی دوگانه داشت و در حقیقت دولت از یک طرف دارای سیاستی بود که به طور علنی از طرف رهبری اتخاذ گردیده و دنبال می‌گردید. آزادی گروگانهای آمریکایی مشروط به تحقق خواسته‌های زیر گردیده بود:

۱. بازگرداندن شاه به ایران..

۲. بازگرداندن داراییها و ثروتهای به سرقت رفته توسط شاه و خانواده‌اش.

۳. رفع توقیف از داراییهای ایران که توسط آمریکا توقیف گردیده بود.

۴. عذرخواهی آمریکا از اقداماتی که در گذشته نسبت به ملت ایران انجام داده بود و همچنین تعهد مبنی بر عدم دخالت در امور داخلی ایران. در همین راستا کنگره‌ای در ایران برگزار شد که جنایات آمریکا در ایران را مورد بحث و بررسی قرار می‌داد که تعدادی از آمریکاییها نیز در آن شرکت کردند.

سیاست غیررسمی

از طرف دیگر، به موازات سیاست رسمی اتخاذ شده فوق جناح لیبرال درون شورای انقلاب و هیأت دولت در راستای روش میانه‌روانه خود و بخشی هم به منظور بهره‌برداری در اولین انتخابات ریاست جمهوری و به صورتی غیرعلنی اقداماتی را صورت داده و روابط کاملاً سرّی و محرمانه و دور از نظر رهبری و شورای انقلاب برقرار کرده بودند. از میان ایشان می‌توان از ابوالحسن بنی‌صدر، صادق طباطبایی و صادق قطب‌زاده نام برد که هر کدام داستانی جداگانه دارد ولی از میان ایشان اقدامات صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه وقت جسورانه و جنجالی‌تر بوده است که شرح تفصیلی آن را در کتاب خاطرات هامیلتون جوردن به نام «بحران» می‌توان مطالعه کرد و

زمانی که همه اقدامات انجام شده از سوی دو کشور ناموفق مانده و شاه نیز بر اثر بیماری در تاریخ هفت مرداد در بیمارستان قاهره در مصر جان می‌سپارد. حضرت امام ضمن اعلام شرایط چهارگانه که عبارت بود از استرداد دارایی شاه، لغو درخواست‌های مربوط به خسارات توسط آمریکا، رفع توقیف داراییهای ایران در ایالات متحده آمریکا و تعهد آمریکاییها دایر بر مداخله در امور داخلی ایران اجرای امر را بر عهده مجلس شورای اسلامی گذاردند.

مجلس نیز که بعد از دو ماه افتتاح گردید همان شرایط حضرت امام را تأیید کرده و دولت شهید رجایی را مامور مذاکره و اجرای تصمیمات متخذه نمودند ولی این تصمیمات در زمانی اتخاذ شد که بیش از دو روز به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا باقی نمانده بود و هاله این بحران همچنان بر مبارزات انتخاباتی در آمریکا سایه افکنده و موجب شکست دمکراتها و جیمی کارتر گردید. در عین حال با توجه به آغاز جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به ایران در ۲۹ شهریور ۱۳۲۹ ضرورت حل بحران ایجاب می‌کرد قبل از آنکه رونالد ریگان به کاخ ریاست جمهوری آمریکا وارد شود در اثر مذاکرات انجام شده با واسطه‌گری دولت الجزایر منجر به امضای موافقتنامه‌ای معرف و به بیانیه‌های الجزایر و آزادی گروگانها گردیده و به بحران ۴۴۴ روزه پایان بخشید. بیانیه‌های الجزایر در فصل چهارم مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

فصل سوم

ریشه‌های سیاسی و تاریخی تجاوز عراق به ایران

در شهریور ماه ۱۳۵۹ دولت عراق و با دستور صدام حسین رئیس‌جمهور آن کشور یک حمله همه جانبه را در طول بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک به جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد، جنگی که به مدت ۸ سال طول کشید و در نوع خود از طولانی‌ترین جنگهای قرن بیستم محسوب می‌گردد. امروزه بر کسی پوشیده نیست و به ویژه بعد از ارایه گزارش دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد، آقای خاویر پرزدکویار، که جنگ با تجاوز قطعی و مسلم رژیم بعثی عراق آغاز شد. در عین حال نکته‌ای که به علل مختلف تاکنون پوشیده مانده است اینکه انگیزه، علل و عوامل آغاز این تجاوز و به عبارت دیگر ریشه‌های سیاسی و تاریخی انجام این حمله چه بوده است؟ در این مورد بررسی محققانه به دلایل مختلف صورت نگرفته است.

به طور کلی مطالعه جنگها اغلب به مورخین نظامی و استراتژیستها واگذار گردیده که آنها نیز با توجه به تخصص خود روی ملاحظات فنی، تاکتیکی جنگها تکیه کرده و سایر ابعاد و زمینه‌های بروز جنگ را نادیده گرفته‌اند. در زمینه آغاز این جنگ تحلیل‌گران غربی به طور عمده روی اختلافات تاریخی و مرزی ایران و عراق و در نهایت تهدیداتی که انقلاب اسلامی در ایران متوجه دولت عراق کرده بود محدود کردند و کمتر به سایر زمینه‌ها و ابعاد مؤثر و حتی مهمتر پرداخته‌اند.

آغاز یک حمله نظامی از طرف یک کشور برعلیه کشور همسایه یقیناً آخرین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی یک دولت می‌باشد و تا زمانی که با بررسی همه‌جانبه زمینه مساعدی برای آغاز جنگ فراهم نباشد دولتها به ندرت دست به چنین ریسک خطرناکی می‌زنند. البته این مسأله هم نیز وجود دارد که ممکن است در محاسبات خودشان دچار اشتباه شوند ولی در همان قالب و زمینه ابعاد مختلف و آثار همه‌جانبه جنگ را در نظر گرفته و آنگاه تصمیم به انجام چنین اقدامی می‌گیرند.

یک رابطه آشکاری میان منابع در اختیار یک دولت و جنگ وجود دارد. به عبارت

دیگر آغاز و اداره جنگ نه تنها تحت تأثیر عزم و تصمیم یک دولت می‌باشد بلکه تحت تأثیر تواناییهای آن دولت نیز می‌باشد. در عصر حاضر آغاز یک جنگ همه‌جانبه نیاز به منابع وسیع و یا متحدینی دارد، چنانچه منابع مورد نیاز از قبیل بنیه اقتصادی برای تأمین هزینه‌های جنگ، نیرو و قدرت نظامی برای اجرای چنین تصمیمی و در عین حال متحدینی که از اهداف جنگ‌طلبانه آن کشور حمایت کنند موجود نباشد احتمال ضعیفی وجود دارد که دولتی دست به آغاز جنگ و خونریزی با آن همه خسارات قابل پیش‌بینی بزند. همان‌طور که «**جفری پارکر**» مشاهده کرده است یک عامل بازدارنده از بروز جنگها به صورت سنتی در اروپا و به ویژه قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی ناشی از فقدان بنیه مالی لازم برای تأمین هزینه جنگهای نامحدود بوده است.[1] بنابراین از نظر تاریخی و به ویژه در دوران معاصر و جنگهای مدرن باید توجه داشت که تکیه بر یک علت و انگیزه به عنوان تنها عامل و ریشه بروز جنگ و نادیده گرفتن سایر علل و عوامل عملی ساده‌اندیشانه، غیرمحققانه و یا مغرضانه است.

در این مقاله سعی خواهد شد علل و عواملی که در محاسبات رژیم عراق برای آغاز جنگ مدّنظر بوده است و به ترتیب اولویت در تصمیم رئیس‌جمهور این کشور نقش اساسی داشته‌اند بررسی و ارزیابی گردد.

با توجه به اینکه مدت زمان کوتاهی از این پدیده نگذشته است و بسیاری از اسناد و مدارک مربوط به آن در کشورهای درگیر همچنان سرّی باقی مانده و در دسترس عموم نمی‌باشد ناچار مستندات خود را محدود به اسناد منتشر شده (هر چند محدود باشد)، اظهارات مسؤولین و اولیاء امور، اقدامات عملی در جهت اتخاذ موضع بعد از آغاز تجاوز و دلایل منطقی و عقلانی خواهیم نمود. تردیدی نیست که این شیوه بررسی از قوت و قدرت لازم برخوردار بوده و به میزان قابل توجهی معتبر می‌باشد و انتشار اسناد منتشر نشده اگر آن را تقویت نکند تغییری اساسی در تحلیل موجود ایجاد نخواهد کرد.

در بررسی تصمیم‌گیریهای مهم سیاست خارجی به خصوص در دوران جدید عوامل متعدد و گوناگونی دخالت دارند که به عنوان متغیرهای مستقل مطرح بوده و تصمیم‌گیری

---

1. Geoffry Parker: warfare, Chapter VIII, in Peter Burke (ed), the new cambridge Modern History XIII companion volume, London, Cambridge University Press. 1979, p. 208.

در سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته بررسی می‌گردد. اندیشمندان علوم سیاسی تئوریهای مختلفی در زمینه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ارایه داده و هر یک الگویی را برای بررسی سیاست خارجی پیشنهاد می‌کنند. از میان اندیشمندان می‌توان از افرادی مانند: «اسنایدر»، «بروک»، «آلیسون» و همچنین «روزنو» نام برد که به نظر نویسنده چهارچوبه تئوریک روزنو با همه اشکالاتی که بر آن وارد است، متناسبترین و همه جانبه‌ترین چهارچوبه برای بررسی علل و عوامل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی می‌باشد.[1]

«جیمز روزنو» معتقد است که در هر تصمیم‌گیری سیاست خارجی علت رفتار سیاسی یک دولت به مجموعه‌ای از عوامل گوناگون مربوط می‌شود که با اولویتهای متفاوت در کنار همدیگر جمع شده و نهایتاً به تصمیم‌گیری سیاست خارجی منجر می‌شوند. این مجموعه را در ۵ دسته و یا گروه تقسیم‌بندی می‌نماید که به آنها متغیرهای شخصیت تصمیم‌گیرنده[2]، نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده[3]، متغیر دولتی و بوروکراتیک[4]، اجتماعی[5] و نهایتاً سیستم بین‌الملل[6] خطاب می‌کند.

با توجه به بررسیهای انجام شده از نظر نگارنده که بعداً توضیح داده خواهد شد در تصمیم‌گیری رژیم عراق مبنی بر آغاز جنگ تحمیلی و تجاوز به ایران متغیرهای مؤثر در این تصمیم‌گیری به قرار زیر می‌باشند:

سیستم بین‌الملل، ویژگیهای شخصیتی صدام، متغیرهای اجتماعی و نهایتاً عوامل بوروکراتیک.

الف. سیستم بین‌الملل

در بررسی متغیر سیستم بین‌الملل متناسب است که آن را در سه سطح متفاوت، (ابر

---

1. James Rosenau *"A Pre-Theory of Foreign Policy" in, W.D. coplin, C.W.* Kegly, ed., Analyzing International Relations, Preager Publishers, New York, 1975, pp. 37-48.
2. Idiosyncratic.
3. Role.
4. Governmental Bureaucratic.
5. Societal.
6. Systemic.

قدرتها، قدرتهای بزرگ و قدرتهای منطقه‌ای) بررسی کنیم.

ـ در سطح ابر قدرتها. اگرچه دوران جنگ سرد و سیستم دو قطبی در سال ۱۹۸۰ هنوز به پایان خود نرسیده بود ولی در رابطه با انقلاب اسلامی قانونمندی جنگ سرد و سیستم دو قطبی کاربرد خود را از دست داده و به تبع آن در آغاز جنگ نیز تضاد چندانی میان آمریکا و شوروری در برخورد با تجاوز عراق به ایران احساس نمی‌گردید.

ایالات متحده آمریکا که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن جریان گروگانگیری و شکست مفتضحانه طبس ضربات پیاپی و سختی از ایران خورده بود نه تنها از هر حرکتی که متضمن ضربه زدن به ایران می‌بود استقبال می‌کرد، بلکه خود در صدد چاره‌جویی برای انتقام‌جویی و جبران شکستهای قبلی بود. اگرچه رابطه دیپلماتیک میان عراق و آمریکا از سال ۱۹۶۷ قطع شده بود دفتر حفاظت منافع آمریکا در بغداد بسیار فعال بود و شواهد و دلایلی وجود دارد که آمریکا مشوق و ترغیب کننده رژیم عراق در آغاز جنگ بوده است.

روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز پنج ماه قبل از آغاز تجاوز عراق در آوریل ۱۹۸۰ (اردیبهشت ۱۳۵۹) از طرحهای مرحله به مرحله دولت آمریکا در این زمینه پرده برمی‌دارد. این روزنامه چنین می‌نویسد:

«دولت آمریکا پس از شکست عملیات طبس امکان اجرای سه طرح نظامی بسیار مهم را بررسی می‌کند. طرحهای مزبور عبارتند از پیاده کردن نیروهای نظامی در شهرهایی که محل نگهداری گروگانهای آمریکاست، مین‌گذاری در میادین صدور نفت، یا بمباران پالایشگاههای ایران می‌باشد». در ادامه می‌افزاید: «واشنگتن امیدوار است که تحریم اقتصادی و سیاسی ایران بتواند در سایه تیرگی روابط ایران و عراق تأثیر بیشتری داشته باشد و ادامه می‌دهد که عده‌ای معتقدند چشم‌انداز جنگ با کشوری نیرومند (عراق) شاید ایران را وادار سازد در سیاست خود تجدید نظر کند».!

«*برژینسکی*» مشاور امنیت ملی سابق آمریکا برای اطلاع از وضعیت عراق برای شروع جنگ سفرهای مکرری به بغداد می‌نماید به طوری که «*وال استریت ژورنال*» در هشتم فوریه ۱۹۸۰ یکی از سفرهای محرمانه را فاش می‌سازد و همچنین «*تایمز لندن*» در ۱۷

ژوئن ۱۹۸۰ به ملاقات برژینسکی با صدام حسین اشاره کرده و می‌گوید: نامبرده بعد از سفر محرمانه به بغداد در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: ما تضاد قابل ملاحظه‌ای بین آمریکا و عراق نمی‌بینیم. ما معتقدیم عراق تصمیم به استقلال دارد و در آرزوی امنیت خلیج‌فارس است و تصور نمی‌کنیم که روابط آمریکا و عراق سست گردد.

از طرف دیگر در این زمان رفت و آمدها و تماسهای مکرری میان امرای فراری ارتش ایران و مسؤولین دولت آمریکا و همچنین حکومت بغداد صورت می‌گرفت و نشانگر نوعی آمادگی برای تحولات بعد از آغاز جنگ و حمله عراق به ایران بود و نهایتاً با توجه به نفوذ و سلطه‌ای که آمریکا در کشورهای عربی محافظه‌کار از جمله: مصر، اردن، عربستان سعودی و سایر شیخ‌نشینهای جنوب خلیج‌فارس داشت تردیدی نیست که چنانچه آمریکا به کمکهای مؤثر و اساسی این کشورها به عراق راغب نمی‌بود می‌توانست از این کمکها جلوگیری به عمل آورد.[1]

بعد از آغاز جنگ، روابط عراق و آمریکا علناً بهبود یافته، روابط دیپلماتیک برقرار شد و افشا گردید که در طول جنگ، آمریکا به صورت مخفیانه کمکهای مختلفی را به عراق می‌رسانده است. روزی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت «*رابرت مک فارلین*» در مقاله‌ای در روزنامه لوس آنجلس تایمز به حمایت بی‌دریغ آمریکا از عراق در طول جنگ برعلیه ایران اعتراف کرد.[2]

اتحاد جماهیر شوروی در موضع‌گیری خود دچار تناقض و دورویی عجیبی شده بود و در حقیقت آغاز حمله عراق به ایران به شمشیر دو لبه‌ای شباهت داشت که از هر طرف قابلیت برندگی و در عین حال احتمال خسارت می‌رفت. روسیه شوروی با عراق در سال ۱۹۷۲ پیمان دوستی ۱۵ ساله منعقد کرده و نفوذ قابل توجهی در عراق به ویژه از نظر تأمین تسلیحات ارتش و حضور کارشناسان نظامی داشت و اصولاً ارتش عراق مجهز به سلاحهای روسی بود و از طرف دیگر انقلاب اسلامی ایران اگرچه برای روسها از این نظر که موجب قطع نفوذ آمریکا در مرزهای جنوبی این کشور شده بود واقعه‌ای مطلوب به نظر می‌رسید ولی به خاطر ماهیت ایدئولوژیکی آن چندان برای روسیه شوروی خوشایند نبود. ایران به موازات برخورد با نفوذ آمریکا در ایران از میزان نفوذ روسیه نیز

---

1. Jeff Mc Connel, IRAQ-IRAN WAR, in Views on War, pp. 13-23.
2. R.Mc.Farlane, "*How America Won the Peace,*" Los Angeles Times, Aug 1988.

به شدت کاست، گاز ایران به روسیه قطع شد، بندهای ۵ و ۶ قرارداد ۱۹۲۱ از طرف ایران ملغی اعلام گردید و تجاوز روسیه به افغانستان به شدت محکوم گردید و انقلاب اسلامی می‌رفت که تأثیر خود را بر بیداری مسلمانان سایر کشورها از جمله مسلمانان جمهوریهای آسیایی روسیه شوروی سابق بر جای گذارد، پیروزی و شکست هر یک از طرفین متخاصم نیز برای روسیه نتایج متضاد و متفاوتی را به ارمغان می‌آورد، پیروزی عراق بر ایران اگرچه با توجه به تسلیح ایران به سلاحهای آمریکا و تجهیز عراق به سلاحهای روسی به معنای پیروزی سلاح روسی بر سلاح آمریکایی تلقی گردیده و عراق را بیشتر مدیون و وابسته به روسیه شوروی می‌کرد، در عین حال از نظر سیاسی موجب نفوذ مجدد آمریکا و غرب در ایران می‌شد. پیروزی ایران نیز بر عراق متقابلاً نتایج متفاوت و معکوسی به دست می‌داد که در هر دو حال برای روسیه شوروی در عین اینکه امتیازاتی را به عمل می‌آورد ناخوشایند بود.

با توجه به دلایل منطقی و عقلانی نیز ملاحظه می‌گردد که اتخاذ موضع شوروی نیز در قبال آغاز جنگ تحمیلی منافقانه و متضاد بوده است. بنابه گزارش مؤسسه «هری تیج»، روسیه شوروی از قبل از آغاز تجاوز در جریان این تصمیم بوده و اگرچه هیچ اقدامی برای بازداشتن صدام نکرده است در عین حال مقامات ایرانی را از احتمال چنین حمله‌ای آگاه نموده است. حزب توده در ایران که از مسکو الهام و دستور می‌گرفت تجاوز عراق را محکوم نموده و به کادرهای خود دستور مقاومت و دفاع را صادر کرده بود، ولی روسیه شوروی در عین اتخاذ موضع رسمی مبنی بر بی‌طرفی در سازمان ملل و به ویژه در شورای امنیت همگام با آمریکا و سایر اعضای دایمی شورا قطعنامه‌هایی را به تصویب می‌رساند که به ضرر جمهوری اسلامی بود. اگرچه ظاهراً برای مدتی از ارسال تجهیزات نظامی و قطعات یدکی به عراق خودداری کرد ولی کارشناسان نظامی روسی همچنان در عراق باقی مانده و به همکاری خود با ارتش عراق ادامه می‌دادند و گزارشاتی مبنی بر اینکه روسیه شوروی از طریق کشورهای اروپای شرقی جبران کمبود نیازمندیهای ارتش عراق را می‌نموده است وجود دارد.

بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که رژیم عراق در سطح ابرقدرتها (آمریکا و شوروی) با زمینه‌ای کاملاً مساعد و حتی تشویق‌آمیز در آغاز تجاوز بر علیه جمهوری اسلامی مواجه بوده است.

قدرتهای بزرگ

در موضع‌گیری قدرتهای بزرگ (نظامی، سیاسی و اقتصادی) آنها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه اول: کشورهایی که به‌طور علنی و یا ضمنی به نفع عراق موضع‌گیری کرده و از کمکهای نظامی، سیاسی و اقتصادی به این کشور در طول جنگ دریغ نورزیدند. این کشورها عبارت بودند از: فرانسه و انگلیس که روابط عمیق و منافع قابل توجهی در عراق داشته و از انقلاب اسلامی نیز شدیداً ضربه خورده بودند. فرانسه از همان آغاز جنگ به نفع عراق موضع‌گیری علنی کرده و به میزان قابل توجهی امکانات تسلیحاتی در اختیار این کشور قرار داد و حتی درشرایطی که عراق در جبههٔ جنگ مواجه با مشکلاتی شده بود با اجازه دادن هواپیماهای پیشرفتهٔ جنگی به نام «*سوپر اتاندارد*» بنیهٔ نظامی عراق را تقویت کرد. دولت انگلیس نیز اگرچه علناً اظهار بی‌طرفی می‌کرد، ولی به تبع آمریکا و فرانسه کمکهای قابل توجه اقتصادی و بعضاً نظامی به این کشور نمود.

گروه دوم.کشورهای آلمان، ژاپن و چین بودند که در ضمن اعلام بی‌طرفی و حفظ رابطه با هر دو کشور به عنوان سوداگرانی بودند که از این جنگ از هر دو طرف بهره‌مند شدند. به ویژه که اخیراً احراز شد که شرکتهای آلمانی با تصویب دولت آلمان در تأمین مواد اولیه مورد نیاز سلاحهای شیمیایی کمکهای قابل ملاحظه‌ای به عراق کرده بودند.

دولتهای منطقهٔ خاورمیانه

چنانچه دولتهای منطقه را نیز به دو دستهٔ دولتهای عرب و غیرعرب تقسیم کنیم ملاحظه می‌گردد که همهٔ دولتهای عربی به استثنای سوریه، لیبی و الجزایر به نفع عراق نه تنها موضع‌گیری کرده بلکه از هر نوع کمک ممکن به عراق خودداری نکردند. کشورهای نفت‌خیز عرب به ویژه عربستان سعودی و کویت به عنوان تأمین کننده نیازمندیهای مالی این جنگ تقبل هزینه‌های جنگ را نموده و در طول جنگ متجاوز از ۸۰ میلیارد دلار پرداخت نمودند.

دولت مصر تأمین کنندهٔ نیازمندیهای تسلیحاتی ساخت روسیه بود و خلاء قطع ارسال قطعات و لوازم یدکی که از طرف دولت روسیه ایجاد شده بود را پر کرد. دولت اردن با در اختیار گذاشتن بندر خود در خلیج عقبه راههای مواصلاتی عراق را برای تدارکات لازم تأمین کرد و اغلب کشورهای عربی من‌جمله سودان نیروی داوطلب نظامی

در اختیار عراق قرار دادند. کشورهای عربی از قبل در جریان چنین حمله‌ای بوده و در کنفرانس سران عرب که در جدّه چند ماه قبل از آغاز جنگ تشکیل شده بود تفاهمات لازم را با صدام به عمل آورده بودند. تنها لیبی و سوریه بودند که با این اقدام عراق مخالفت ورزیده و حمایت خودشان را از ایران اعلام داشتند.

دولتهای غیرعرب مانند پاکستان و ترکیه همچون کشورهای آلمان، ژاپن و چین با اعلام بی‌طرفی حفظ رابطه با هر دو کشور بیشترین بهره اقتصادی از این جنگ را کسب کردند.

در مجموع می‌توان گفت که برخلاف ادعای بسیاری از نویسندگان غربی ریشه آغاز جنگ تحمیلی را نمی‌توان در اختلافات تاریخی و مرزی دو کشور جستجو کرد بلکه سیستم بین‌الملل (در هر سه سطح، ابرقدرتها، قدرتهای بزرگ و کشورهای منطقه) نه تنها زمینه‌ساز آغاز این جنگ بود بلکه خود مشوق و تحریک کنندهٔ عراق در شروع جنگ بود و نقش اساسی و مهمی در بروز چنین تجاوزی را برعهده داشت.

ب) ویژگیها و شخصیت صدام حسین

صدام‌حسین رئیس جمهور عراق که به عنوان دیکتاتوری خشن و بی‌رحم شهرت جهانی پیدا کرده است در عین حال فردی ماجراجو و جاه‌طلب بوده و به دنبال موقعیتهای مناسب برای کسب قدرت بیشتر بوده است.

رمضانی که از مشاوران کمیتهٔ امنیت ملی کنگرهٔ آمریکا و نیز مشاور کارتر در امور ایران بود در کتاب خود چنین می‌نویسد:

«جنگ عراق و ایران، در واقع واکنش و پاسخ عراق به تهدیداتی بود که از ناحیهٔ بنیادگرایی اسلامی (امام) خمینی (ره) احساس می‌کرد، اما علت دیگر آن ناشی از بازتاب و انعکاس جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی صدام نیز بوده است. وی مترصد بود که خلاء قدرت ناشی از سقوط رژیم شاه در منطقه را پرنماید. همچنین این فرصت با افزایش قدرت اقتصادی عراق به علت افزایش قیمت نفت در منطقهٔ خلیج‌فارس ایجاد شده بود. چنانچه عراق جایگزین ایران به عنوان دومین تولیدکنندهٔ نفت بعد از عربستان سعودی در منطقه شده بود. ظهور قدرت سیاسی عراق بعد از افول رژیم مصر در خاورمیانه به علت امضای پیمان کمپ دیوید و صلح با اسراییل و بروز یک خصومت و

دشمنی آشکار میان عراق و سوریه در جبههٔ شرقی، همه و همه بر قدرت‌طلبی صدام صحه می‌گذاشت.[۱]

صدام حسین در آغاز تجاوز به ایران دارای سه انگیزهٔ عمدهٔ شخصی بود و امیدواری داشت با پیروزی سریع بر ایران خواسته‌های جاه‌طلبانه و شخصی وی ارضا و تأمین گردد. انگیزهٔ اول تلاش برای کسب رهبری جهان عرب بود. به دنبال مرگ ناصر و امضای پیمان کمپ دیوید از طرف سادات و انزوای مصر، جهان عرب دچار خلاء رهبری شده بود، شخصیتی که بتواند با استفاده از امکانات و تواناییهای کشور خود در جهت آرمانهای وحدت جهان عرب و جبران تحقیر اعراب در قبال اسراییل این خلاء را پر بنماید. صدام حسین امیدوار بود با پیروزی در جنگ با ایران چنین موقعیتی را کسب نماید و به همین خاطر نام این جنگ را جنگ قادسیه نامید تا یادآور شکست ایرانیها از اعراب مسلمان در اوایل ظهور اسلام باشد.

روزنامه *«الفباء»* که به وسیله رژیم عراق منتشر می‌شد در شمارهٔ ۵۶۲ مورخ ۷۹/۷/۴ با عنوان *«عراق پنج هزار سال رویارویی»*، به تضاد بین عرب و ایرانی دامن زده و چنین می‌نویسد:

«اعراب، عادت کرده‌اند که عراق در برابر یورش تاتارها در قرن دهم و قرن بیستم ایستادگی کند و تیرهای سلجوقیان و عیلامیان را در قرن بیستم متوقف کند. عادت کرده‌اند که عراق نگهبان منطقهٔ شرقی جهان عرب که در تیررس دشمن است، باشد... عراق از پنج هزار سال تاکنون در خط اول نبرد، گامی استوار و با ثبات در مرزهای شرقی و بازوی پر تحرک در غرب این مرزها بوده است».[۲]

«صدام حسین» در مراسم افتتاح یک پادگان نظامی در ۵۹/۳/۱۸ با عنوان «پادگان قادسیه» می‌گوید: «شما در این مکان انقلاب خود را پیش روی دارید که شما را به مفهوم قادسیه رهبری می‌کند. شما در اینجا نه تنها نام قادسیه را بر خود دارید بلکه شرف و مفهوم آن را نیز با خویشتن دارید. شما آمادگی والای گذشت و ایثار را همانگونه که صفت مردان قادسیهٔ نخستین درِ رهایی امت عرب و تمامی میهن عربی بود، دارا هستید و تنها برای پاسداری از عراق آزاد مبارزه نمی‌کنید».[۳]

---

1. R.K.Remazani, ***"Revolutionary Iran:Challenge and Response in the Middle East"***, Charlottsvile University Press of Virginia, 1986, p.57.

۲. ستاد تبلیغات جنگ، شورای عالی دفاع ج.ا.ا.، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶، ص ۳۲.

۳. همان منبع، ص ۵۰.

دکتر «امین» یکی از بعثی‌ها می‌گوید که به قدرت رسیدن «صدام حسین» مصادف با یک مرحلهٔ نوین در تاریخ سیاسی عراق بود و در این میان عراق از چندین جهت قدرتمند شده بود و در آینده نزدیک در سطح خلیج(فارس) و جهان عرب نقش مهمی از جانب وی در شرف انجام بود. «*الیاس فرح*» یکی از رهبران بعث عراق می‌گوید که «*قادسیه*» صدام موقعیتی بود برای وی تا در چشم جهان عرب به عنوان یک رهبر تاریخی که پل میان گذشته و آینده را از نو بنا نهاده و درهای آینده را به سوی مردم گشوده است خود را جلوه‌گر سازد.[۱]

مجید خدوری در شرح زندگی صدام حسین و تأثیر ناصر بر او چنین می‌نویسد:

«زمانی که صدام حسین در مصر در دانشکدهٔ حقوق قاهره مشغول تحصیل بود کارهای ناصر را زیر نظر می‌گیرد و با دقت به آنها می‌نگرد، برخلاف رهبران بعث از ناصر به خوبی یاد می‌کند و می‌آموزد که چگونه نقش وی را بازی کند، او از شیوهٔ «آزمایش و خطای» ناصر پیروی می‌کند و سعی می‌کند یک مقلد کورکورانه نباشد.»[۲]

انگیزهٔ دوم صدام این بود که با استفاده از سقوط شاه که براساس دکترین نیکسون به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب شده بود، بتواند با پیروزی بر ایران خلاء سقوط شاه را پر نموده و نقش ژاندارم منطقه را در حفظ منافع غرب بازی کند و علی‌رغم مواضع ضدّ آمریکایی که قبلاً اتخاذ می‌کرد به آمریکاییها نشان دهد که تضاد منافع با آنها نداشته و اقدام وی در راستای اهداف آمریکا در منطقه می‌باشد تا بدان حد که برژنیسکی بعد از ملاقات با صدام و در ستایش وی می‌گوید:«*مابین منافع آمریکا و عراق تضادی نمی‌یابیم*» با توجه به اینکه در این مرحله سیاستهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی در تضاد با سیاستهای آمریکا بود صدام حسین تلاش کرد که خود را به عنوان یک عامل مؤثر بازدارنده و خنثی‌کنندهٔ اقدامات ایران در سطح منطقه نشان دهد.

روزنامه کریستین ساینس مونیتور چاپ آمریکا با اشاره به یک گزارش از جلسات

---

۱. تراب زمزامی، جنگ ایران و عراق، کیهان، ۶۴/۸/۲۰.

۲. خدوی، مجید، «گرایشهای سیاسی در جهان عرب»، ترجمه عبدالرحمن علم، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۶.

سرّی دولت عراق که دو ماه بعد از سقوط رژیم شاه تشکیل شده بود، می‌نویسد:«در آن جلسه بعد از بحث و بررسی پیرامون نقش شاه در حال حاضر رژیم نوپای ایران با از بین رفتن ارتش و تأسیسات اصلی آن قادر به انجام این نقش نخواهد بود و عراق تنها کشوری است که با استفاده از این موقعیت می‌تواند خلاء ایجاد شده را پر نماید و اینکار باید با برنامه‌ریزی، دقت، سرعت و مداومت انجام گیرد. به عقیده حزب بعث برای ایجاد یک موقعیت ژئوپولتیک جدید به وسیله عراق زمینه از هر جهت فراهم است، لذا حمله نظامی به ایران با وارد آوردن یک ضربه مؤثر به شکست ایران منتهی می‌شود».[۱]

انگیزه سوم صدام جبران تحقیری بود که شخصاً در امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شده بود. در سال ۱۹۷۵ به دنبال مشکلاتی که در عراق در جنگ با کردها برای دولت عراق فراهم شده بود و کردهای عراق مورد حمایت شاه قرار داشتند صدام حسین معاون رئیس‌جمهور عراق تحت فشارهای داخلی و بین‌المللی به امضاء قرارداد مزبور تن در داد و همواره احساس می‌کرد که در این جریان تحقیر شده و «اجباراً» تن به امضاء این قرارداد داده است. بنابراین مترصد فرصتی بود که بتواند این احساس حقارت را جبران نماید. بدین علت در صدد بهانه‌ای بود که قرارداد ۱۹۷۵ را باطل اعلام نماید و این کاری بود که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (سه روز قبل از آغاز جنگ) در یک اجلاس فوق‌العادهٔ مجمع ملی صورت داد. صدام حسین در مورد این تصمیم گفت: *«از زمانی که حاکمان ایران این معاهده را از آغاز در دست گرفتند به وسیلهٔ مداخله در امور داخلی عراق چه به صورت پشتیبانی مالی و یا تسلیحاتی از گروههای مختلف نقض کرده‌اند، همان‌طور که شاه چنین می‌کرد... من به شما اعلام می‌کنم که معاهدهٔ ۶ مارس ۱۹۷۵ الجزیره از طرف ما ملغی می‌باشد».*[۲]

ج) ریشه‌های اجتماعی

در بخش مربوط به ساختار اجتماعی و جمعیت باید گفت که بافت اجتماعی و جمعیتی عراق به گونه‌ای است که همواره حکومت را دچار بی‌ثباتی و بحران نموده است و همین بحران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران از جمله عوامل مؤثر در ایجاد جنگ تحمیلی بوده است. شیعیان این کشور به عنوان اکثریت مردم (بیش از ۵۵٪) به

---

۱. وزارت امور خارجه، تحلیلی بر جنگ تحمیلی عراق علیه ج.ا.ا.، تهران، ۱۳۶۱، ص ۷۸.

2. R.K.Ramazani, op.cit,.p.58.

دلایل ایدئولوژیک و سیاسی همواره با حاکمیت بعث در نزاع و ستیز بوده‌اند. همچنین اکراد شمال عراق طی ۳۰ سال گذشته همواره در پی به دست آوردن خودمختاری بوده‌اند و از این رو با حکومتهای این کشور درگیر جنگهای طولانی بوده‌اند که قبلاً به آنها اشاره شد. و این مسأله برای حکومت بعثی عراق که از یک اقلیت محدود از منطقه تکریت می‌باشند مشکلات بیشتری را ایجاد کرده بود.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی، موج جدیدی از ناآرامیهای شیعیان را در عراق به وجود آورد. تظاهرکنندگان در مراسم محرم آن سال خواستار اصلاحات اجتماعی و استقرار یک حکومت اسلامی می‌شوند. نویسنده کتاب جنبش‌های اسلامی در جهان عرب در این رابطه می‌گوید:«دولت عراق با توجه به الهاماتی که مبارزان شیعه از جانب آیت‌ا... خمینی می‌گیرند، حزب‌الدعوه را همچون ستون پنجمی می‌داند که هدفش ادغام ایران و عراق است. دولت در پاسخ، «آیت‌ا... صدر»[1] را دستگیر و تظاهرات شیعیان را به شدت درهم می‌کوبد. عظمت و گستردگی سرکوب باعث می‌شود تا اندکی پس از روی کار آمدن «صدام حسین» در ۲۳ ژوییه ۱۹۷۹، ۲۲ مقام بلند پایه بعثی اعدام شوند. اعلام حمایت مطلق از انقلاب اسلامی ایران توسط آیت‌ا... صدر و تشویق مبارزهٔ مسلحانه علیه رژیم، موجب می‌شود که او را به تشکیل یک حکومت شیعه در عراق و خیانت متهم نموده و همراه با خواهرش وی را در آوریل ۱۹۸۱ به شهادت برسانند».[2]

در ماههای قبل از جنگ حوادثی در عراق به وقوع می‌پیوندد که مقامات رژیم آن را به عوامل جمهوری اسلامی ایران نسبت می‌دهند و این حوادث نشان‌دهنده این است که اوضاع داخلی عراق تا چه میزان بر اثر انقلاب اسلامی آسیب‌پذیر شده است. صرف‌نظر از اینکه ادعاهای رژیم بعث تا چه میزان با واقعیت منطبق می‌باشد؟ ولی بیانگر نوعی بیم و ترس از تحولات انقلاب اسلامی می‌باشد. رئیس جمهور عراق کلیه این حوادث را بعدها در هنگام سخنرانی خودش (۶۳/۴/۲۰) چنین اعلام می‌کند:

---

۱. آیت‌ا... صدر، فیلسوف و متفکر اسلامی از رهبران فکری و الهام بخش شیعیان در عراق بود تأسیس حزب‌الدعوه از ابتکارات وی بوده است.

۲. هرایراد کمیجان، جنبشهای اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول، تهران، کیهان ۱۳۶۶، ص ۱۹۷.

با سوء قصد به وزیر امور خارجه شروع کردند. سپس به یکی از اعضای شورای رهبری ملی ما حمله کردند. به وزیر اطلاعات سوءقصد نمودند و در یک جشن دانشجویی، جشن دیگری با پرتاب بمبها آغاز کردند. کسانی که در این حوادث شرکت داشتند از مدرسهٔ ایرانیان و نمایندگیهای ایران در عراق بودند. اسلحه از آنهاست و همکاری نیز همین‌طور، این مسأله روشن و آشکار است.» رژیم عراق همچنین شورش کردهای شمال عراق را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، متأثر از انقلاب ایران می‌داند تا جایی که رئیس جمهور عراق به زعم خود یکی از دلایل لغو موافقتنامه الجزایر را در دخالت جمهوری اسلامی ایران در قضیه اکراد می‌داند. وی در نطق ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ چند روز قبل از حملهٔ سراسری عراق به ایران، می‌گوید: ایران از پسران بارزانی دعوت نموده است که به این کشور بیایند. این کشور یعنی ایران قصد دارد آنان را علیه دولت عراق تحریک کند.»[۱]

بنابراین نگرانیهایی که دولت صدام از بازتاب انقلاب اسلامی بر عراق داشته نیز عامل مهمی در آغاز این جنگ و به منظور شکست و نابودی انقلاب بوده است تا بدین وسیله از تأثیر آن بر جامعهٔ عراق جلوگیری نماید.

در عین حال اوضاع داخلی ایران را نیز به عنوان یک انگیزه مهم در ترغیب صدام به آغاز جنگ نباید فراموش کرد. حکام عراق براساس شواهد مختلف مطمئن بودند که در یک جنگ کوتاه مدت در مقابل ایران به اهداف از پیش تعیین شدهٔ خود خواهند رسید. اوضاع داخلی ایران بعد از پیروزی انقلاب و بلافاصله قبل از آغاز تجاوز برای یک رژیم متجاوز در سه زمینه تحریک کننده بود. اولاً: دولت انقلابی نه تنها هنوز دوران ناآرامی بعد از انقلاب را پشت سر می‌گذاشت بلکه به علت حضور لیبرالها در حاکمیت و به ویژه حضور بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور و فرماندهٔ کل قوا درگیر یک سری تضادها و اختلافات شدید دوران حاکمیت بود و امکان هم‌آهنگی و تمرکز در تصمیم‌گیری را که لازمهٔ شرایط بحرانی و جنگ می‌باشد از بین برده بود و از طرف دیگر نیروهای مسلح نیز به دلایل متعدد انسجام و آمادگی لازم را برای مقابله با یک جنگ خارجی همه‌جانبه نداشتند. سازمان و تشکیلات ارتش بعد از انقلاب و به دنبال تصفیه‌های ضروری دوران

---

۱. منوچهر پارسادوست، زمینه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق، چاپ اول، تهران انتشار، ۱۳۶۵، ص ۱۸۲.

بازسازی و بازنگری خود را می‌گذراند و از نظر تجهیزاتی نیز با تحریم تسلیحاتی آمریکا و خروج کارشناسان نظامی مواجه بود و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که بیشتر برای مواجهه با ضدّ انقلاب داخلی ایجاد شده بود دوران طفولیت و عنفوان جوانی خود را طی می‌کرد و به هیچ‌وجه برای یک جنگ کلاسیک مدرن ساخته نشده بود. همچنین درگیریهای قومی و محلی در مناطق مختلف کشور نیروهای مسلح را به خود مشغول داشته بود. تنها چیزی که در محاسبات صدام و بسیاری از مشوقین و محرکین وی با آغاز جنگ منظور نشده بود انرژی عظیم و فوق‌العاده‌ای بود که با پیروزی انقلاب اسلامی و حضور توده‌های عظیم میلیونی و با اعتقادات راسخ اسلامی و آمادگی برای ایثار و شهادت تحت رهبریهای بزرگ مرد تاریخ امام خمینی (ره) آزاد شده بود و توانست آرزوهای صدام و پشتیبانانش را مبدل به یأس کند.

د) عامل تشکیلاتی و درون سازمانی

بعد از روی کار آمدن حزب بعث در سال ۱۹۶۸ این حزب همواره موفقیت ایدئولوژیکی خود را در اتخاذ سیاسی توسعه‌طلبانه و سیادت بر منطقه دنبال می‌کرد و به هر طریق ممکن با اتخاذ شیوه‌های پراگماتیستی سعی می‌کرد نفوذ خود را در جهان عرب توسعه داده و رهبری جهان عرب را به دست گیرد.

این اقدام به‌طور عمده از طریق کودتاهای نظامی و برخوردهای خشونت‌آمیز دنبال می‌شد. پیروزی انقلاب اسلامی برای حزب بعث که بر معیارهای غیرمذهبی و با تکیه بر ناسیونالیزم عربی و به وسیلهٔ یک مسیحی عرب به نام میشل عفلق بنیان گذارده شده بود، زنگ خطری جدّی تلقی می‌شد. انقلاب اسلامی به عنوان راه‌حل جدیدی در نجات توده‌های تحت ستم مسلمان عرب که چهار دهه تحقیر شکستهای پی‌درپی از اسراییل را چشیده بودند و هیچیک از ایدئولوژیهای مادی و لائیک اعم از سوسیالیزم، مارکسیزم و یا ناسیونالیزم نتوانسته بودند جبران این حقارتها را بنمایند، با پدیدهٔ جدیدی به نام انقلاب اسلامی مواجه شد که امیدها را در دل آنها زنده می‌کرد و در حقیقت رشد و پیشرفت انقلاب اسلامی مرگ محتوم همهٔ ایدئولوژیهای مادی از جمله ایدئولوژی حزب بعث می‌بود. بدین ترتیب حزب بعث عراق که سلطهٔ قابل توجهی در کادرهای نظامی و سیاسی دولت عراق داشت عامل مؤثری در تشویق صدام به ضربه زدن به

انقلاب اسلامی از طریق آغاز این جنگ بود.

بررسی فوق نشان می‌دهد که مهمترین عواملی که در تصمیم‌گیری صدام حسین در آغاز تجاوز به ایران نقش داشته‌اند در درجه اول سیستم بین‌الملل به ویژه تحریکات آمریکا بوده است و در مرحله بعدی شخصیت و روحیات رئیس جمهور عراق بوده که به عنوان یک دیکتاتور در رأس حکومت عراق فارغ از هرگونه مانع و رادعی و در جهت ارضاء نیات جاه‌طلبانه خود دست به چنین اقدامی زده و به مدت هشت سال دو کشور ایران و عراق را دچار جنگی خونین و خسارت‌بار نمود. به عبارت دیگر چنانچه زمینه مساعد و تشویق کننده بین‌المللی در شرایط خاص زمانی وجود نمی‌داشت، از قبیل شکستهای حقارت‌بار آمریکا در اثر انقلاب اسلامی، ترس دولتهای استکباری و همچنین دولتهای مرتجع منطقه از گسترش انقلاب و به خطر افتادن منافع آنها، غیر محتمل می‌بود که صدام حسین دست به چنین قمار خطرناکی بزند. زیرا که در گذشته در زمان رژیم شاه علی‌رغم اختلافات مرزی میان دو کشور و علی‌رغم اینکه مرد قدرتمند عراق در آن زمان هم صدام حسین بوده است به خاطر نامساعد بودن زمینه جهانی نه تنها چنین اقدامی صورت نگرفت بلکه مجبور شد با امضای قرارداد الجزایر در ۱۹۷۵ از بسیاری از ادعاهای خود دست بردارد. عوامل اجتماعی و بوروکراتیک نیز در اولویت سوم و چهارم در تشویق صدام به آغاز جنگ نقش داشته‌اند. اما برخلاف آنچه که غربیها ادعا می‌کنند اختلافات مرزی و تاریخی این دو کشور کمترین نقش را در این رابطه داشته است.

چرا عراق؟

تحقیقاً وجود صدام حسین و نیات جاه‌طلبانه او نیز نقش مهم و در عین حال اولیه در کاندید شدن عراق از میان کشورهای همسایه ایران برای آغاز چنین تجاوزی داشته است، در حالی که دولتهای همچون پاکستان و ترکیه که روابط نزدیک‌تری با آمریکا داشتند و آمریکا نفوذ بیشتری در این دو کشور به خصوص ترکیه به عنوان عضو ناتو داشته است، ولی ساختار سیاسی این دولتها، شرایط اجتماعی و موقعیت جغرافیایی کشورشان اجازه چنین حرکتی را در آن شرایط نمی‌داد و همین خصوصیات و روحیات جاه‌طلبانه صدام‌حسین بود که علی‌رغم ضرباتی که کشورش از جنگ هشت ساله با

جمهوری اسلامی خورد باز هم سرخورده نشده و چون به خواسته‌هایش در جنگ با ایران نرسید براساس محاسبات غلطی که از مساعد بودن زمینه بین‌المللی داشت صرفاً برای ارضاء روحیات جاه‌طلبانه خود برای بار دیگر دست به قمار خطرناک دیگری در حمله به کویت زد و منطقه را دچار بحرانی نمود که هنوز بعد از گذشت هشت سال آثار و عوارض آن پا برجا می‌باشد.

در فصل ششم همین کتاب سیر و پیشرفت جنگ در طول هشت سال و نهایتاً علل پذیرش قطعنامه و در خاتمه جنگ مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

فصل چهارم

تحلیلی سیاسی بر امضای بیانیه‌های الجزایر

بررسی بیانیه‌های مزبور که در سال ۱۳۵۹ و در پایان ۴۴۴ روز از ماجرای گروگانگیری به امضا رسید مانند اغلب حوادث مهم سیاسی، تاریخی به‌طور مجرد و بدون توجه به سابقه امر و اوضاع و احوال و شرایط عمومی حاکم بر آن عملی عبث، غیرمحققانه و غیر واقع‌بینانه است، در حالی که بیانیه‌های الجزایر فصل مهمی در روابط ایران و آمریکا به‌طور اخص و در روابط بین‌المللی به‌طور اعم می‌گشاید، چگونه می‌توان بدون عطف توجه به سابقه این روابط و ماهیت و چگونگی پیوندهای میان دو کشور آنها را تجزیه و تحلیل نمود؟

اگرچه بعضی را اعتقاد بر این است که بیانیه‌ها ثمره و نتیجه گروگانگیری است، اعتقاد ما بر این است که بیانیه‌ها جزء لاینفک و اجتناب‌ناپذیر انقلاب ماست و حتی بدون گروگانگیری هم ما ملزم بودیم برای فیصله دادن به پیوندهای سیاسی ـ اقتصادی و نظامی ایران با آمریکا اقدام به تهیه و تنظیم چیزی شبیه به بیانیه‌ها و در موقعیتی بسیار ضعیفتر بنماییم. بنابراین تا آنجا که مربوط به امضای بیانیه‌هاست، مروری هرچند مختصر بر گذشته روابط دو کشور، ماهیت پیوندهای ایجاد شده و تحولات سیاسی ـ اقتصادی اجتماعی کشورمان را ضروری می‌دانیم.

برکسی پوشیده نیست که پیوندها و ارتباط سلطه‌جویانه آمریکا با ایران به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باز می‌گردد: زمانی که آمریکا به عنوان ابر قدرت جدید غرب به تدریج به استعمارگر پیر خاورمیانه یعنی انگلیس می‌پیوندند و نفوذ خود را بر دولت ایران گسترش می‌دهد.

وجود رابطه سلطه‌جویانه آمریکا نه تنها برای رژیم شاه امری بدیهی و در عین حال مطلوب و ضامن بقای او بود، بلکه برای بخش مهمی از سیاستمداران مخالف آن زمان که در چهره ملی‌گرایان و لیبرال‌ها تجسم داشتند اجتناب‌ناپذیر و در عین حال قابل قبول و تحمل به شمار می‌رفت. تنها در سال ۱۳۴۲ بود که ندای جدید و تازه و شگفت‌انگیزی

از امام خمینی رهبر کبیر انقلاب برخاست و برخلاف این فکر و ایده قیام کرد و با برافراشتن پرچم مبارزه برعلیه همه قدرتهای استکباری اعلام کرد: «*آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، اما امروز سروکار ما با این خبیثهاست، با آمریکاست*».[۱]

اما این آوای جدید نه تنها برای رژیم شاه مطلوب نبود بلکه برای مخالفان ادعایی آن یعنی ملی‌گرایان و لیبرال‌ها هم ناراحت کننده و نامأنوس بود، زیرا که باور نداشتند کشور کوچک و ضعیفی از جهان سوم، مانند ایران بتواند در مقابل همه قدرتهای بزرگ بایستد و پیروز شود و مستقل زندگی کند.

آمریکا که تا این زمان نفوذ کامل بر رژیم شاه و دستگاه دولتی پیدا کرده بود، با گذشت زمان پیوندهای خود را مستحکمتر و بندهای اسارت و بردگی را در زمینه‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی به دور ملت ایران پیچیده‌تر و بیشتر می‌کرد، با ایجاد پیمانهای مختلف و متعدد نظامی، اقتصادی و سیاسی و کشاندن ایران به بلوک غرب، ترویج مظاهر فرهنگ غربی، تحمیل سیاستهای خود بر رژیم که اوج آن در تحمیل کاپیتولاسیون و عقد قراردادهای ظالمانه و یک‌طرفه بود، ایران را به راهی می‌کشاند که از فرهنگ، مذهب و سنتهای خود بریده، استقلال اقتصادی، سیاسی و قضایی خود را از دست داده و در حقیقت مستعمره‌ای تمام عیار ولی بدون نام برای آمریکا و انگلیس بشود.

از نظر نظامی نه تنها با الحاق ایران به پیمان سنتو و پیمان امنیت دو جانبه ایران و آمریکا این کشور به حلقه پیمانهای نظامی غرب و به منظور حفظ منافع آمریکا مرتبط نمود. بلکه در درون ارتش ایران طوری نفوذ کرد که تار و پود آن (تجهیزات سلاحهای آن، تربیت و آموزش و فرهنگ آن) آمریکایی بشود. اوج این وابستگی در زمان و در رابطه با اجرای دکترین نیکسون بود که ارتش ایران را مجهز به پیچیده‌ترین سلاحهای آمریکایی کرده و با نظارت بیش از پنجاه هزار مستشار نظامی آمریکا ماموریت ژاندارمری منطقه و حفظ منافع آمریکا را برعهده آن گذارد. البته همه این اقدامات از خزانه ملت فقیر و مظلوم ایران بود.

---

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۵.

از نظر اقتصادی نه تنها با ضایع کردن اقتصاد کشاورزی و خودکفایی کشور آن را به صورت کشوری وابسته و مصرف‌کننده کالاهای آمریکایی در آورده بود، بلکه تا زمان بالا رفتن قیمت نفت و دسترسی ایران به درآمد حقّه خود از نفت با پرداخت وامهای متعدد و با بهره کلان در قبال خرید کالاهای مصرفی آمریکایی و بدون توجه به امکان بازپرداخت آنها کشور و ملت و نسلهای بعدی را شدیداً به خود مقروض کرد. به طوری که با وصف درآمد سرشار نفت در زمان امضای بیانیه‌های الجزایر ایران متجاوز از ۵ میلیارد دلار بابت اصل و بهره‌های وامهای قبلی به آمریکا بدهکار و مقروض بود. زمانی که درآمد ایران از نفت افزایش یافت، به منظور بازگرداندن دلارهای نفتی به آمریکا، با تشویق و ترغیب شاه، خرید تجهیزات نظامی بسیار پیچیده و گرانقیمت و ایجاد صنایع مونتاژ و وابسته را به این کشور تحمیل کردند، به طوری که قسمت عمده‌ای از درآمد نفت به جیب شرکتهای آمریکایی سرازیر می‌شد و آنچه که از این درآمد باقی مانده بود به صورت سپرده و در حقیقت گروگان در بانکهای آمریکایی نگه داشته می‌شد. آثار اسارت بار حقوقی همه این اقدامات و پیوندها در قراردادهای دو جانبه و یا چند جانبه بود که میان دولتین و یا دولت ایران با شرکتهای آمریکایی تنظیم می‌شد، علاوه بر آن با تحمیل لوایحی به مجالس آن زمان، از جمله قانون جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی، ضمانت اجرای کافی بر سرمایه‌گذاریهای خود فراهم کردند.

مجموعه این قراردادها و مقاوله‌نامه‌ها که از نظر مالی از مرز پنجاه میلیون دلار تجاوز می‌کرد، زنجیرهای سنگینی بود که بر دست و پای ملت محروم ایران بسته شده بود. همه این قراردادها و تعهدات فیمابین اگرچه یک طرفه و بعضاً بدتر از قرارداد معروف ترکمانچای بودند، بر این مبنا تنظیم شده بود که برای دهها سال ایران می‌بایست در تیول آمریکا باشد و آمریکا نگرانی و دغدغه خاطری از اینکه در ایران تحولی عظیم و خلاف انتظار رخ دهد نداشت. حداکثر تحولی را که پیش‌بینی می‌کردند روی کار آمدن جناح لیبرالها و ملی‌گرایان بود که آنها هم با نظام سلطه‌جویانه غرب و به ویژه آمریکا مخالفت چندانی نداشتند و آن را برای مقابله با روسها و کمونیست‌ها ضروری می‌دانستند. ولی حادثه ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ قم و حوادث بعدی آن‌چنان انفجاری عظیم و ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی در ایران ایجاد کرد که آمریکا و ایادی آن را از خواب‌گران بیدار نمود. آمریکا تا مدتی دچار سرگیجه شده و امیدوار بر قابلیت و توانایی خود به مهار و کنترل اوضاع و

تأمین مجدد امنیت و آرامش با حفظ منافع خود بود، ولی آنگاه که احساس خطر جدّی نموده و سقوط رژیم شاه و روی کار آمدن نظام اسلامی ـ مردمی را قریب‌الوقوع دیدند، احساس کردند که قراردادهای فیمابین می‌تواند در آینده اسباب دردسر و خطر بشود، زیرا آمریکا مجبور بود کماکان تعهدات خود را در قبال ایران و به ویژه در زمینه تسلیحاتی اجرا نماید، بدون آنکه دیگر کنترل و نفوذ قبلی را بر روی ایران داشته باشد، و یا اینکه یک جانبه و رأساً اقدام به فسخ قراردادها کند. هر دو صورت برای آمریکا می‌توانست از نظر سیاسی و مالی خسارت‌بار باشد. بنابراین قبل از اینکه دیر شود، از نفوذ خود بر دولتمردان وابسته به خود استفاده کرده و اکثر قراردادهای فیمابین را در جهت منافع خود و توسط ایران فسخ کردند. این اقدام در زمان دولت ازهاری آغاز شد و در دوران حکومت بختیار ادامه یافت و حتی در اوایل دوره دولت موقت هم ادامه پیدا کرد.

ویلیام سولیوان در کتاب خاطرات خود این کار را از افتخارات خود می‌داند که حتی بدون کسب مجوز از دولت آمریکا به منظور حفظ منافع کشور خود دست به این اقدام زده است.[1] در نتیجه آمریکا نه تنها از التزام به اجرای تعهدات خود رهایی می‌یافت، بلکه غرامت فسخ قراردادها را نیز به گردن ایران انداخت.

انقلاب اسلامی علی‌رغم میل ابر قدرتها در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و عنان حکومت به اختیار دولت موقت افتاد. اولین اقدام دولت موقت تأیید حقوقی کلیه قراردادها، تعهدات و اقدامات بین‌المللی رژیم شاه بود. دولت موقت چند روز بعد از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی اعلام کرد که: ***«به کلیه تعهدات و قراردادهای بین‌المللی رژیم گذشته احترام می‌گذارد».***

با اعلام این مطلب، نه تنها بار حقوقی کلیه قراردادهای ظالمانه و تعهدات میان ایران و آمریکا به دولت جمهوری اسلامی منتقل شد بلکه آثار فسخهای تحمیلی نیز مورد تأیید قرار گرفت.

شرکتهای آمریکایی نیز به شیطنتها و توطئه‌های دیگر دست زدند. با ادعای اینکه در ایران نه حکومت و نظام به اصطلاح متمدنی حاکم است و نه مرجع قضایی صالحی برای

---

۱. ماموریت در ایران، ویلیام سولیوان، ترجمه محمود شرفی، ص ۱۷۳.

اقامه دعوا و احقاق حق وجود دارد، بنابراین به مراجع قضایی در آمریکا شکایت بردند و با توجه به جوسازیها و تبلیغات شدید در رسانه‌های صهیونیستی بیگانه، دادگاههای آمریکایی هم پذیرفتند که جانشین دادگاههای ایران شده و به دعاوی شرکتهای آمریکایی در قبال دولت ایران رسیدگی نمایند و مبالغ معتنابهی از اموال موجود ایران در آمریکا را توقیف نمودند. تا روز امضای بیانیه الجزایر حتی بعضی از احکام صادره از دادگاههای آمریکا در آستانه اجرا قرار گرفته بود. این در شرایطی بود که در ایران نه آگاهی کافی به این دعواها وجود داشت و نه سیستم و نهادی برای دفاع در مقابل ادعاهای مزبور شکل گرفته بود و نه به خاطر عدم صدور ویزا برای ایرانیان به مراجع مزبور، دسترسی بود. این در شرایطی بود که دولت موقت نه تنها به اقدامات توطئه‌آمیز آمریکا اعتراض نمی‌کرد و از آمریکا نمی‌خواست که وضع را اصلاح کند، بلکه سعی می‌کرد از هر اقدامی که موجب رنجش آمریکا و سست شدن پیوندهای دو کشور شود، احتراز نماید.

اشغال سفارت آمریکا و یا به قول معروف «لانه جاسوسی» به رغم لیبرالها، صرف‌نظر از اثرات مثبت سیاسی که برای انقلاب اسلامی داشت که قبلاً بحث شد تنها اهرم مفید و مثبت را برای برخورد با این اجحافات آمریکا در برابر انقلاب اسلامی فراهم نمود. در حقیقت این گروگانگیری نبود که توقیف و ضبط اموال ایران را موجب شده بود، بلکه قبل از اشغال لانه جاسوسی با طرح دعاوی شرکتهای آمریکایی در محاکم آمریکا قسمت مهمی از اموال ما توقیف شده بود. آنچه را هم که توقیف نشده بود به علت غفلت و یا تعمد، بلکه عدم اعتقاد و باور دولت موقت، به موقع و به تدریج از آمریکا خارج نشده بود تا اینکه بنی‌صدر با سخنرانی معروف خود در نماز جمعه با تهدید علنی به خروج اموال ایران از آمریکا بهانه و دلیل لازم را برای رئیس‌جمهور آمریکا فراهم کرد که چند ساعت بعد از سخنرانی مزبور با استفاده از اختیارات قانونی خود در موارد اضطراری دستور توقیف اموال و داراییهای ایران را در آمریکا و در شعب بانکهای آمریکایی در اروپا صادر کرد و نتیجتاً بقیه اموال توقیف نشده توسط دادگاههای آمریکا نیز توسط دولت آمریکا توقیف گردید.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که اموال و داراییهای ایران نه به خاطر گروگانگیری بلکه به خاطر خیانتهایی که رژیم شاه و ایادی آمریکا در ایران مرتکب شده بودند توقیف

و ضبط شده بود.[۱]

لیبرالها که اصولاً و از بنیان با توجه به ماهیت و دیدگاههایشان با گروگانگیری موافق نبودند، منافقانه‌ترین شیوه خود را در برخورد با این مسأله اتخاذ کردند. گروهی که در دولت موقت بودند از آغاز آن را محکوم کرده و از مسؤولیت اجرایی کناره گرفتند و با آن به مخالفت برخاستند. گروهی که در آرزوی به قدرت رسیدن بودند و رویای رسیدن به مقام ریاست جمهوری را در سر می‌پروراندند، ظاهراً نظر مساعد نشان دادند و در آغاز آن را تأیید کردند و در عین حال در خفا ارتباطات و تماسهایی را با آمریکا برقرار کردند تا اینکه طوری مسأله را حل کنند که هم اعتبار مردمی به منظور بهره‌برداری در انتخابات کسب کنند و هم آمریکا را از خودشان راضی کرده باشند. این تماسها و ارتباطات حتی در مرحله احاله امر به دولت شهید رجایی ادامه داشت. از طرف دیگر با جوسازیهای خود و فشار به مسؤولان می‌خواستند که هرچه زودتر این مسأله حل شده و گروگانها آزاد شوند. به نظر می‌رسد که یکی از علل اخذ تصمیم حضرت امام بر احاله امر گروگانها به مجلس شورای اسلامی که هنوز کار خود را شروع نکرده بود، خُنثی کردن تلاشها و توطئه‌های پنهانی و آشکار لیبرالها بود. ولی نکته جالب توجه اینکه همان آقایانی که امر گروگانگیری را محکوم می‌کردند و ادعا داشتند که با گرفتن گروگانهای آمریکایی ما گروگان آمریکا شده‌ایم و باید وسایل آزادی آنها را هر چه سریعتر فراهم کرد[۲] در دوران مذاکرات برای حل و فصل موضوع توسط دولت شهید رجایی آن چنان موضعی را اتخاذ کردند و جوسازیهایی راه انداختند که ظاهراً این طور نشان می‌دادند که آنها نه تنها با گروگانگیری مخالف نبودند بلکه اکنون هم با آزادی آنها به بهای کم و در قبال اصل مصوبه مجلس موافق نیستند!!

دولت شهید رجایی در حالی تشکیل شد که رئیس جمهوری بنی‌صدر با تمام توان در تضعیف و شکست آن می‌کوشید، در حالی که از موافقت روی سه وزیر اصلی یعنی وزرای خارجه، اقتصاد و دارایی و بازرگانی تا مدتها خودداری می‌کرد. از مخالفت علنی

---

۱. این نکته لازم به یادآوری است که انقلاب اسلامی ایران، اولین انقلابی است که در یک کشور ثروتمند رخ داده و ثروتش هم به‌طور عمده در اختیار نظام سلطه‌گر بیگانه بوده است، در حالی که سایر انقلابهای بزرگ دنیا در کشورهای نسبتاً فقیر و قطعاً مقروض به سایر کشورها اتفاق افتاده است.

۲. به نقل از ابوالحسن بنی‌صدر در کتاب مواضع نهضت آزادی در قبال انقلاب اسلامی، ص ۳۰.

هم با دولت در روزنامه، «انقلاب اسلامی» و به کمک سایر لیبرالها در روزنامه «میزان» دریغ نمی‌ورزید. دولت شهید رجایی هنوز استقرار نیافته بود که توطئه‌های آمریکا و استکبار جهانی به اوج خود رسید.

بعد از شکست تجاوز طبس و کودتای نوژه جنگی خانمانسوز را بر ملت ما تحمیل کردند، جنگی که نه پیش‌بینی شده بود و نه آمادگی لازم برای رفع تجاوز وجود داشت. بدیهی است برای مقابله با نیروهای متجاوز می‌باید تمام منابع کشور به کار گرفته شده و همه افکار و توجه مسؤولان و انقلاب به آن معطوف گردد و از این زمان بود که مسأله اصل کشور ما به فرموده حضرت امام جنگ شد و هیچ مسأله دیگری نمی‌بایست آن را تحت‌الشعاع قرار دهد.

دولت در شرایطی با این مشکل جدید مواجه بود، که بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهور و فرمانده کل قوا با دولت به مخالفت و عناد برخاسته بود از جنگ هم در جهت نیات خاص خود و تضعیف و تحت فشار قرار دادن هرچه بیشتر دولت بهره‌برداری می‌کرد، دولت در این شرایط می‌باید مسؤولیت حل و فصل مسأله گروگانگیری را نیز برعهده بگیرد. ولی دیری نپایید که با انجام انتخابات ریاست جمهوری و شکست کارتر اهرم مزبور هم از دست ایران خارج شد و تنها ۴۰ روز فرصت باقی مانده بود تا قبل از تحویل کاخ سفید به رئیس جمهوری جدید آمریکا که مواضعی خصمانه گرفته بود، بتوان با دولت کارتر که هنوز علاقمند به حل و فصل موضوع و استخلاص گروگانها بود موضوع را فیصله دهد.

از آنجا که آزادی گروگانها و یا عدم آزادی آنها تأثیر مستقیم بر اعتبار رئیس جمهور و نهایتاً بر انتخاب مجدد وی داشت، آمریکا حاضر به دادن امتیازات بیشتری بود، اگر امکان آزادی گروگانها قبل از انجام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا فراهم می‌شد. ولی زمان به سرعت می‌گذشت و عامل مؤثر دیگری هم که می‌توانست در وادار کردن آمریکا به دادن امتیازات بیشتر به کار گرفته شود، انتخابات قریب‌الوقوع ریاست جمهوری بود، از دست می‌رفت، به طوری که تاریخ صدور مصوبه مجلس با تاریخ انجام انتخابات فقط چند روز فاصله داشت.

شاید بتوان ادعا کرد که بعد از شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری تنها انگیزه او برای حل مسأله گروگانگیری (پیش از ترک کاخ سفید) یک انگیزه شخصی و

رقابت سیاسی بود، تا در تاریخ این امر ثبت شود که اگر گروگانگیری او و حزب دموکرات را از کاخ سفید بیرون کرد ولی گروگانها به دست همانها آزاد شدند.

برای حل مسأله گروگانها سه راه پیش پای انقلاب اسلامی بود: نخست آنکه براساس تهدیدات قبلی خود نسبت به محاکمه و محکومیت گروگانهای آمریکایی اقدام نماید و هر بهایی را هم برای انجام این اقدام بپردازد.

دوم آنکه گروگانها را کماکان و تا هنگام تحقق احتمالی خواسته‌های خود نگاه داشته و از هر اقدامی دیگر خودداری کند و سومین راه اینکه با برخوردی فعال و جدّی و از طریق مذاکره به توافق مطلوبی برسد و به ماجرای گروگانگیری خاتمه دهد.

مسؤولان جمهوری اسلامی با توجه به اوضاع و احوال و شرایط حاکم بر کشور و مبهم و نامعلوم بودن نتایجی که از اتخاذ دو راه نخست به دست می‌آمد، نهایتاً راه سوم را برگزیده و تصمیم به حل و فصل مسأله گروگانها در قبال تحقق شرایط خود از طریق مذاکره گرفتند.

در جهان امروز و در روابط بین‌الملل و در شرایط فقدان یک مرجع عالی ذیصلاح برای احقاق حقوق ملتها که تنها قانون حاکم قانون جنگل بوده و اصل توانمندی و زورگویی حاکم است، توفیق در حصول توافق از طریق مذاکره شرایط خاص خود را داراست. در مذاکراتی که طرفین آن، دولتهای مستقل هستند و عامل مجبورکننده‌ای جز حصول توافق طرفین وجود ندارد، تنها چیزی که در پیشبرد خواسته‌ها و اهداف طرفین مؤثر است اهرمهایی است که هر یک از طرفین در اختیار دارند تا بدان وسیله بتوانند برطرف مقابل تأثیر گذارده و او را وادار به قبول همه و یا بعضی از خواسته‌های خود کنند. بنابراین میزان موفقیت و یا شکست هر یک از طرفین در مذاکرات با توجه به شرایط قبل از مذاکره و اهرمهایی که در اختیار طرفین هست، از مقایسه امتیازات داده شده و اخذ شده به دست می‌آید.

حال که حل مسأله گروگانها و تسویه حساب با آمریکا و رهایی از پیوندهای استثمارگرانه ۲۵ ساله این کشور از طریق مذاکره برعهده دولت شهید رجایی گذارده شده بود، صرف نظر از مشکلات تکنیکی، باید دید هر یک از طرفین چه اهرمها و امتیازاتی برای اعمال فشار برطرف مقابل در اختیار داشته‌اند.

الف. اهرمهایی که دولت آمریکا در اختیار داشت، عبارت بودند از:

۱. دولت آمریکا کلیه اموال و داراییهای ایران، اعم از ذخایر ارزی، طلا، اموال منقول نظامی و غیرنظامی ایران را که متجاوز از ۲۰ میلیارد دلار می‌شد، در اختیار داشت و متقابلاً ایران هیچ اهرم مالی جز ساختمان سفارت آمریکا در اختیار نداشت.

۲. شرکتهای آمریکایی با طرح دعاوی در دادگاههای آمریکا متجاوز از پنج میلیارد دلار از اموال مزبور را توقیف و در انتظار وصول نهایی آنها بودند.

۳. دولت آمریکا رأساً و با اعمال فشار به سایر کشورها، ایران را از دسترسی به بازارهای جهانی به ویژه تأمین نیازمندیهای فوری و اضطراری از قبیل قطعات یدکی، دارو و مواد غذایی محروم و محاصره اقتصادی را آغاز کرده بود.

۴. با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که به تشویق استکبار جهانی آغاز شده بود، موضوع اصلی و اساسی کشور تغییر کرده و می‌باید با حل مسأله گروگانها نه تنها همه منافع و انرژیها صرف رفع تجاوز شود، بلکه با آزاد کردن اموال و منابع ارزی امکان تأمین نیازمندیهای جبهه فراهم شود،

۵. عامل زمان هم به نفع آمریکا بود، زیرا با توجه به شکست کارتر تنها فرصت کوتاهی تا روی کار آمدن ریگان باقی مانده بود و ریگان هم اعلام کرده بود که به هیچیک از تعهدات کارتر خود را پایبند نمی‌بیند.

۶. قراردادهای تحمیلی یا فسخ‌های تحمیلی که مورد قبول دولت موقت قرار گرفته و اغلب یک‌طرفه به نفع آمریکا تنظیم شده بودند، الزاماً می‌بایست اساس مذاکرات میان دو طرف قرار گیرد.

۷. لیبرالها و سایر اعوان و انصار آمریکایی آنها نه تنها از هر نوع مساعدتی در جهت تسهیل مذاکرات دریغ می‌کردند - از جمله علیرضا نوبری رئیس کل بانک مرکزی که از دادن اطلاعات لازم خودداری می‌کرد، بلکه با کارشکنی و جوسازی تمام توان و انرژی خود را در تضعیف دولت مأمور مذاکره به کار گرفته بودند.

۸. در حالی که دولت آمریکا از پیشرفته‌ترین امکانات تخصصی و اطلاعاتی برخوردار بود، دولت جمهوری اسلامی نه اطلاعات کافی از عمق و محتوای روابط و پیوندها و میزان دعاوی و اموال خود در آمریکا داشت و نه متخصصان حقوقی و فنی متعهد و مورد اعتماد به اندازه کافی در اختیار داشت.

۹. علاوه بر اهرمهای فوق‌الذکر که در اختیار آمریکا بود، مشکلات تکنیکی و

ارتباطی را نیز باید افزود. اینکه ایران به علل سیاسی نمی‌خواست مستقیماً با آمریکا مذاکره کند می‌بایست از طریق رابط نظرات خود را مبادله نماید. همین مشکل پیچیده‌ای را به وجود آورده بود که نه تنها موجب کندی مذاکره می‌شد، بلکه اغلب موجبات عدم درک صحیح از نظریات طرفین می‌شد. متقابلاً آنچه که ایران در اختیار داشت، عبارت بود از:

۱. ۵۲ گروگان آمریکایی که ارزش معاملاتی آنها نه تنها با توجه به پایان انتخابات ریاست جمهوری به شدت کاهش یافته بود، بلکه بعد از روی کار آمدن ریگان که قصد اجرای سیاستی خصمانه داشت می‌توانست ارزش منفی پیدا کند.

۲. علاقه و انگیزه دولت کارتر برای موفقیت در آزادسازی گروگانها قبل از ترک کاخ ریاست جمهوری.

در یک مقایسه اجمالی ملاحظه می‌گردد که اهرمهای موجود در اختیار آمریکا به مراتب قویتر از آنچه بود که ایران در اختیار داشت و شرایط مذاکره شرایط برابر و متعادلی نبود، آمریکا می‌توانست موجبات تثبیت موقعیت خود قبل از مذاکره را فراهم نموده و از تغییر وضع و دادن هر نوع تعهدی در قبال شرایط و پیشنهادات ایران امتناع نماید، در حالی که مفاد بیانیه‌های الجزایر کلاً در برگیرنده تعهدات و تغییر وضعیت و دادن امتیاز از طرف آمریکاست و ایران هیچگونه تعهدی را متقابلاً جز آزادی ۵۲ گروگان قبول نکرده است، در این بیانیه‌ها دولت آمریکا متعهد می‌شود که:

۱. کلیه اموال و داراییهای نقدی و غیرنقدی ایران را آزاد و به ایران مسترد دارد. البته اموال نظامی را از این تعهد و به بهانه بی‌طرفی آمریکا در جنگ تحمیلی مستثنی نموده بود.

۲. کلیه دعاوی شرکتها و شهروندان آمریکایی که در دادگاههای آمریکا مطرح بود متوقف و این امکان برای طرفین دعوا فراهم شود که دعاوی خود را در یک مرجع داوری بین‌المللی طرح نمایند.

۳. نه خود و نه به شهروندان خود اجازه دهد که در رابطه با گروگانگیری و انقلاب اسلامی ادعایی بر علیه دولت ایران مطرح نمایند.

۴. هم خود و هم از شهروندانش بخواهد هر نوع اطلاعی که از اموال و داراییهای شاه و خانواده‌اش دارند در اختیار دولت ایران قرار دهند تا از طریق مراجع قضایی نسبت به

طرح دعوا و تصاحب آن اموال اقدام کند.

۵. از دخالت در امور داخلی ایران مطلقاً خودداری کند (اگرچه در این متن اضافه می‌کند که در گذشته هم دخالت نکرده است).

این یک واقعیت انکارناپذیر است که جمهوری اسلامی در امضای بیانیه الجزایر به همه خواسته‌های بر حق خود نرسید، ولی با توجه به اهرمهای فشاری که در اختیار طرفین بود، و بحث آن گذشت. ایران از امضای بیانیه الجزایر متضرر نشد، بلکه بسیار هم منتفع گردید، و علی‌رغم وجود برخی نظرات مغرضانه و بعضاً ناآگاهانه، اسناد بیانیه‌های الجزایر از افتخارات انقلاب اسلامی بود و به اعتراف مسؤولان طراز اول دولت آمریکا سند تحقیر ابر قدرت بزرگ دنیا یعنی آمریکا بوده است.

الکساندر هیگ، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، در کتاب خاطرات خود چُنین می‌گوید: ***«روز بعد از آغاز تصدی دولت (ریگان) در دفتر بیضی پیشنهاد شد که موافقتنامه با ایرانی‌ها برای بازگرداندن گروگانها که دولت کارتر آن را منعقد کرده بود، فسخ شود. این پیشنهاد شگفت‌انگیز با حمایت بسیاری از اشخاص حاضر در اتاق روبه‌رو شد تا آنجا که واکنش جیم بیکر را می‌شد تفسیر کرد، به نظر می‌رسید که او طرفدار آن است. دیور نیز همچنین. رئیس جمهور از این پیشنهاد شگفت‌زده به نظر نمی‌آمد. روشن بود که با متانت چشمگیر آماده است تا بی‌پرواترین نظرات را بشنود. مجبور شدم بگویم: از اینکه چنین اقدام عیب‌جویانه‌ای حتی مورد بررسی قرار بگیرد وحشت کرده‌ام. موافقتنامه هر قدر هم تلخ، هرقدر هم معیوب، قول شرف حکومت آمریکا بود. ما واقعاً نمی‌توانستیم به سراغ آن برگردیم».***[۱]

۱.روزنامه اطلاعات، مورخ ۶۳/۳/۱۹.

فصل پنجم

ماجرای سفر ماک فارلین به تهران

شکستی دیگر برای سیاست خارجی آمریکا

دولتمردان آمریکایی و همچنین تحلیل‌گران و به ویژه کارگزاران سیاست خارجی آمریکا از زمانی که با اولین جرقه‌های انقلاب اسلامی روبرو شدند حتی تا به امروز از درک صحیح ماهیت چگونگی انقلاب و نحوه رفتار رهبران انقلاب و دولتمردان نظام جمهوری اسلامی عاجز مانده و همواره دچار اشتباه شده و بر پایه برداشتهای غلط خود تصمیماتی را اتخاذ کردند که چیزی جز شکست و تحقیر برای ایشان بر جای نگذاشته است.

مهمتر از مسأله عدم درک انقلاب استفاده از چارچوبه‌های تئوریک تجربه شده در جهان غرب برای تجزیه و تحلیل و قضاوت در مورد پدیده‌های جوامع شرقی به ویژه جهان اسلام بوده است و به همین دلیل برداشت آنها از فرهنگ، افکار، عقاید، اهداف، آرمانها و امیال این جوامع با واقعیتهای موجود تفاوت چشمگیر و اساسی و بعضاً متضادی داشته است. دولتمردان آمریکایی در اثر این نگرش غلط نه توانستند وقوع انقلاب را پیش‌بینی کنند و نه توانستند ماهیت نظام بعد از پیروزی انقلاب را بشناسند و به همین دلیل شکستهای متعددی را که برای یک ابرقدرت بزرگ مانند آمریکا غیرقابل تحمل بود متقبل شدند.

از جمله این شکستها ماجرای سفر ماک فارلین به تهران بود. ماجرایی که در آن دولت محافظه‌کار و جمهوریخواه آمریکا راهی را انتخاب کرد که دقیقاً بر خلاف سیاستهای اعلام شده او بوده و در پایان نیز جز شکست و رسوایی چیزی برای او بر جای نگذارد و متقابلاً جمهوری نو پای اسلامی ایران پیروزی و غلبه دیگری در صحنه سیاست خارجی این کشور انقلابی به ارمغان آورد که در این فصل به شرح آن خواهیم پرداخت.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ در آمریکا که در اوج گروگانگیری در

ایران و بعد از شکست کماندوهای آمریکایی در صحرای طبس برگزار گردید، رونالد ریگان کاندید حزب جمهوریخواه با حداکثر بهره‌برداری از شکستهای جیمی کارتر رییس جمهوری دمکرات که در برخورد با انقلاب اسلامی و اشغال سفارت در تهران متحمل شده بود و با اعلان این سیاست که دولت او در آینده آبرو و حیثیت از دست رفته آمریکا را به این کشور بازخواهد گرداند و با اتخاذ سیاستی خشن و در عین حال جنگ‌طلبانه توانست رقیب خود را شکست داده و به ریاست جمهوری انتخاب گردد.

طبیعتاً اولین انتظاری که از او می‌رفت اجرای مواضع تند و خشن در قبال انقلاب جمهوری اسلامی بود و برهمین اساس سیاست آمریکا را در قبال ایران به این صورت اعلان کرد که اولاً تلاش خواهد کرد تا در این کشور دولتی میانه‌رو بر سرکار آید و با گروههای حاکم فعلی که افرادی تندرو و حامی تروریسم می‌باشند رابطه و مراوده‌ای نخواهد داشت و ثانیاً در اجرای سیاست مقابله با تروریسم که از دیدگاه او ایران مهد آن بود و بزرگترین حامی تروریسم بین‌المللی تلقی می‌گردید تلاش همه جانبه‌ای را به عمل خواهد آورد تا با عمومیت بخشیدن به اعمال تحریمها و فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی سایر کشورها را تشویق و وادار به پیروی از این سیاست خواهد کرد و ثالثاً برای جلوگیری از پیروزی ایران در جنگ با عراق نه تنها تحریمهای تسلیحاتی را برعلیه ایران ادامه خواهد داد بلکه جلوی صدور اسلحه به ایران توسط سایر کشورها را نیز خواهد گرفت.

نفرت و غضب دولتمردان آمریکایی از رهبران انقلاب و دولتمردان جمهوری اسلامی و به‌طور کلی مردم ایران را می‌توان از بیانات وزیر دفاع وقت آمریکا به نام گاسپر واین برگر احساس کرد آنجا که مطالبی با این مضمون می‌گوید که:

«باید با این نظام طوری مبارزه کرد که ریشه این نظام حتی به عنوان یک ملت خشکانده شود».

علی‌رغم اتخاذ و اعلام چنین سیاست خشنی در قبال ایران، جمهوری اسلامی پیروزیهای متعددی در دوره اول ریاست جمهوری ریگان به دست آورد که موجبات شگفتی جهانیان را فراهم کرد. از نظر نظامی در جبهه‌های نبرد نیروهای رزمنده ایران نه تنها توانستند به سرعت و کمتر از دو سال قوای متجاوز عراقی را از خاک خود بیرون برانند و به ویژه شهر خرمشهر را آزاد کنند بلکه نیروهای جمهوری اسلامی وارد خاک

عراق شده و با فتح فاو در موقعیت یک فاتح جنگ قرار گرفتند.

از نظر سیاسی نیز دیری نپایید که بقایای لیبرالها و میانه‌روهایی مانند بنی‌صدر که در حاکمیت بودند از صحنه سیاسی ایران حذف شده و چاره‌ای جز فرار از کشور پیدا نکردند و صحنه سیاست ایران به صورت یکپارچه در اختیار نیروهای انقلاب و حزب‌الله قرار گرفت و حتی عملیات مسلحانه و تروریستی ضدّ انقلاب اگرچه منجر به شهادت تعداد قابل توجهی از رهبران نظام گردید مع‌ذلک نتوانست ضعف و فتوری در ارکان نظام به وجود آورد بلکه با پشتیبانی و حضور میلیونی مردم در صحنه و قدرت و خلاقیت و زایندگی انقلاب نظام جمهوری اسلامی با قدرت و توانمندی بیشتری به راه خود ادامه داده و در مقابل سیاستهای استکباری آمریکا همچنان به مقاومت و ایستادگی خود ادامه دهد.

علی‌رغم تلاشی که آمریکا و همه مخالفین انقلاب اسلامی برای جلوگیری از گسترش و صدور انقلاب به عمل آوردند مع‌هذا نفوذ و جذابیت انقلاب به زودی آثار خود را بر شیعیان لبنان بر جای گذارده و از این مردم که سالها به عنوان محرومین و مستضعفین در جامعه چند فرقه‌ای لبنان شناخته می‌شدند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به برکت آن نیرویی خلاق، شجاع و جسوری ساخت که هر یک از آنها بمب‌های آتشینی شدند که موجب ترس و وحشت نیروهای اسراییل گردیدند.

حمله ناگهانی و بی‌رحمانه اسراییل در سال ۱۹۸۲ به لبنان و قتل‌عام‌های وحشیانه لبنانیها و فلسطینی‌ها من‌جمله در اردوگاههای صبرا و شتیلا شرایط این کشور را همچون دیگ جوشانی به نقطه اوج و بحرانی رسانید به طوری که نیروهایی از ایران علی‌رغم درگیری خودشان در جنگ با عراق به کمک مردم لبنان شتافتند و به دنبال آن و به بهانه برقراری صلح در لبنان نیروهای چند ملیتی غربی و در حقیقت به حمایت از اسراییل و حامیان مارونی آنها وارد لبنان شدند. این نیروها از کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و ایتالیا بودند. بعد از استقرار این نیروها در لبنان دیری نپایید که فرزندان از جان گذشته حزب‌الله لبنان با استفاده از کامیونهای پر از مواد منفجره توانستند قرارگاه کماندوهای اسراییل و آمریکا و همچنین سفارت آمریکا را با خاک یکسان نموده و تعداد بی‌شماری از نیروهای آمریکایی و اسراییل را به هلاکت برسانند به‌طوری که این نیروها به زودی فرار را بر قرار ترجیح داده و خاک لبنان را ترک کردند و نیروهای اسراییل نیز بخش

شمالی رودخانه لیتانی را تخلیه نموده و به جنوب لبنان عقب‌نشینی کردند.

نیروهای مقاومت اسلامی در لبنان به همین نیز بسنده ننموده بلکه تعدادی از اتباع کشورهای غربی به ویژه آمریکاییها را به اسارت گرفته و عرصه را در لبنان بر آمریکاییها هرچه بیشتر تنگ نمودند.

تجدیدنظر در سیاست آمریکا

دولت ریگان که در دوره اول ریاست جمهوری خود علی‌رغم اتخاذ سیاستهای خشن در قبال جمهوری اسلامی ناموفق و ناکام و شکست خورده بود و از طرفی در آزادسازی اتباع خود در لبنان نیز ناتوان و عاجز گردید تصمیم به بازنگری در سیاست خود در قبال ایران گرفت و شورای ملی امنیت آمریکا مأمور گردید که در این رابطه مطالعات لازم را به عمل آورد.

رابرت ماک فارلین مشاور امنیت ملی ریگان از کارشناسان شورا درخواست کرد که بر روی دو مسأله که یکی از آنها تجدیدنظر در روابط آمریکا و ایران و دیگری بررسی راههای آزادسازی گروگانهای آمریکا بود مطالعات لازم را به عمل آورده و گزارش نمایند.

کارشناسان روابط خارجی آمریکا در شورای امنیت ملی بعد از بررسی‌های متعدد گزارشاتی ارایه دادند که اهم مطالب آنها بدین شرح بود:

۱. در جنگ فعلی بین ایران و عراق برنده نهایی اگر ایران نباشد این کشور بازنده صحنه جنگ هم نخواهد بود.

۲. آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان با توجه به نفوذی که جمهوری اسلامی بر نیروهای حزب‌الله لبنان دارد تنها از طریق و با خواست رهبران ایرانی امکان‌پذیر می‌باشد.

۳. با توجه به سن بالای رهبر انقلاب و نفوذ و اقتداری که ایشان بر نیروهای انقلابی دارند هر نوع تغییر در سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا تنها در حیات ایشان امکان‌پذیر می‌باشد و لاغیر و بعد از فوت رهبر انقلاب جانشینانش از هر گروهی که باشد قدرت و توان تغییر سیاستهای بر جای مانده از امام را نخواهد داشت و اصولاً پیش‌بینی کردند که بعد از امام بحران جانشینی کشور

ایران را با مشکلات جدّی مواجه خواهد کرد که به علت روابط تیره آمریکا با ایران امکان تأثیرگذاری بر سیر تحولات در این کشور برای آمریکا وجود نخواهد داشت.

۴. با توجه به اینکه اکثر سلاحها استراتژیک جمهوری اسلامی ساخت آمریکا بوده و نیروهای ایرانی شدیداً به قطعات یدکی این سلاحها نیازمند می‌باشند این امر موقعیت خوبی برای آمریکا فراهم می‌آورد تا در قبال تأمین بخشی از نیازمندیهای تسلیحاتی ایران زمینه را برای برقراری رابطه با این کشور و حتی آزادی گروگانها را فراهم آورد.[۱]

با توجه به این دلایل کارشناسان شورای امنیت ملی پیشنهاد می‌کنند تا دیر نشده با برخورد نو زمینه برقراری رابطه را با جمهوری اسلامی ایران فراهم آورند.

آغاز ماجرای ماک فارلین و انجام عملیات پنهانی

از آنجا که وزیر خارجه آمریکا جورج شولتز و همچنین واین برگر وزیر دفاع با پیشنهادات شورای امنیت ملی موافق نبودند مرکز این اقدامات در شورای امنیت ملی و با همکاری سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) قرار گرفت و به دستور رئیس جمهور آمریکا تلاش لازم برای ایجاد تماس با دولتمردان ایران آغاز گردید. از آنجا که هیچگونه کانال ارتباطی میان ایران و آمریکا برقرار نبود آمریکاییها به دلالان فروش اسلحه قاچاق که در ارتباط با خریداران ایرانی اسلحه بودند تماس گرفته و از آنها خواستند که چنین ارتباطی را برقرار نمایند و با توجه به اینکه دولت آمریکا دولت ایران را در لیست کشورهای مورد تحریم قرار داده بود و امکان ارسال اسلحه برای ایران به صورت مستقیم و رسمی وجود نداشت برای حل این معضل به اسراییلیها متوسل شده تا اقلام مورد توافق آمریکا را تأمین نموده و برای ایران ارسال دارد.

---

۱. بخش اعظم این اطلاعات و مطالب مطروحه از ماجرای ماک فارلین از دو کتاب زیر به دست آمده است:

a- The Tower Commission Report, The Full Text of The President's Special Review Board, New York Times 1987.

b- Taking The Stand, The Testimony of Oliver L. North, Before The Select Committee of the House and Senate, Pocket Books New York 1987.

به طور طبیعی حضور دلالان اسلحه به آنان امکان این را می‌داد که برای تأمین منافع خود مسأله مبادله اسلحه با گروگانها را در اولویت قرار داده و این سیاست را به عنوان اولین گام در جهت برقراری رابطه با ایران توصیه نمایند. در این راستا با تأمین و فروش تعدادی موشک ضدّ تانک تاو (Tow) در مرحله اول موفق شدند آزادی یک نفر از گروگانهای آمریکایی را تحقق بخشند.

بعد از توفیق در انجام این معامله تصور آمریکاییها این بود که دولتمردان ایران به خاطر نیاز شدیدی که به سلاحهای آمریکایی دارند آماده‌اند که خصومتها را کنار گذارده و زمینه برقراری رابطه‌ای آشتی‌جویانه کاملاً فراهم می‌باشد.

با این برداشت بود که در تاریخ پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ هواپیمای حامل ماک فارلین و همراهانش با مقداری قطعات یدکی سلاحهای استراتژیک و همچنین هدایای دیگر همچون کتاب انجیل امضا شده توسط ریگان و یک عدد کیک که به صورت کلیدی تهیه شده بود در فرودگاه مهرآباد تهران به زمین نشست.

براساس گزارش کمیسیون تاور بر خلاف انتظار ماک فارلین هیچیک از مقامات رسمی جمهوری اسلامی از هیأت آمریکایی در فرودگاه استقبال به عمل نیاورده و پس از دو ساعت معطلی آنها را به هتل برده و به مدت ۵ روز به‌طور محرمانه مذاکراتی را با یک هیأت ایرانی که بنا به گفته آمریکاییها از رده‌های سوم و چهارم بودند به عمل آوردند. از مجموع گزارشات تهیه شده چنین برمی آید که هیأت ایرانی مذاکرات خود را صرفاً روی خرید سلاح و آزادی گروگانهای آمریکایی معطوف کرده بود در حالی هیأت آمریکایی هدف از سفر را ملاقات با مقامات طراز اول کشور و برقراری گفتگوی مستقیم با سیاستگزاران و تصمیم گیرندگان اصلی قرار داده بودند. بعد از گذشت پنج روز از این مذاکرات آمریکاییها ناراضی و بدون اخذ نتیجه‌ای تهران را ترک در حالی که محموله خود را در ایران تخلیه کرده بودند.

اگرچه این سفر با ناکامی مواجه شد ولی باز هم آمریکاییها از طریق دلالان اسلحه به مراوده خود ادامه داده و نهایتاً موفق شدند با فروش و ارسال محموله‌های دیگری از اسلحه زمینه آزادی دو نفر دیگر از گروگانهای آمریکایی را فراهم سازند. ما در این فصل بر آن نیستیم که جزئیات این معاملات و ارتباطات را بیان کنیم بلکه صرفاً به تحلیل آثار و تبعات آن خواهیم پرداخت.

آمریکا در حقیقت و علی‌رغم سیاستهای خصمانه اعلام شده علیه جمهوری اسلامی در دامی که برایش پهن شده بود افتاد و آن هم ناشی از نخوت و غرور بیش از حد دولتمردان آمریکا که معمولاً بر این تصور هستند که دولتهای جهان سوم مانند ایران نه می‌خواهند و نه قادر هستند که با ابرقدرتی مانند آمریکا دست و پنجه نرم کنند بلکه برعکس برای برقراری رابطه با آمریکا از یکدیگر سبقت می‌گیرند! از طرف دیگر عدم شناخت درست از انقلاب اسلامی و نیروی خلاقه‌ای که توانسته است کشور ایران را از یک نظام تحت سلطه به یک نظام پویا و دشمن امپریالیسم و استکبار در آورده و با اقدامات غافلگیرانه و شگفت‌انگیز خود ابرقدرتی همچون آمریکا را در موقعیت شکست و تحقیر قرار دهد موجب گردید که اشتباهات و شکستهای پی در پی را پذیرا گردند.

اگرچه دلتمردان ایران به خاطر حفظ منافع کشور و نظام مایل نبودند موضوع تلاش آمریکا برای مراوده پنهانی با ایران به این زودی علنی گردد تا بتوانند در موقعیت مناسب بهره‌برداری بیشتری برای ضربه زدن به آمریکا بنمایند ولی به دنبال دستگیری مهدی هاشمی و انتشار شبنامه‌هایی که دستگیری او را به برقراری رابطه با آمریکا مرتبط می‌کرد و به ویژه انتشار ماجرای سفر ماک فارلین در روزنامه الشراع چاپ لبنان قهراً طرح موضوع را برای مردم الزام‌آور کرده بود. به همین جهت آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی در سیزدهم آبان ماه ۱۳۶۵ که در تقویم انقلاب روز تسخیر لانه جاسوسی آمریکا هم بود در گردهم‌آیی مردم در جلوی مجلس شورای اسلامی موضوع را علنی کرد و در حقیقت با این اقدام جمهوری اسلامی را در موضع برتری قرار داد.

رئیس مجلس شورای اسلامی ضمن پیش‌دستی شرح ماوقع سفر ماک فارلین به تهران و با ذکر مقدمه‌ای از آنچه که اتفاق افتاده بود مطرح و چنین تحلیل می‌کند:

آقای هاشمی از یک نمونه تلاشهای آمریکا برای نزدیک شدن به ایران به عنوان نمونه‌ای از استیصال آنان یادکرده و گفت: «یکی از هواپیماهایی که برای ما از یکی از کشورهای اروپایی اسلحه می‌آورد اجازه عبور گرفت که وارد شود و اسلحه‌اش را در فرودگاه مهرآباد تخلیه کند که البته اسلحه‌اش برخی از نیازهای پیچیده ما بود و کسانی که به عنوان خدمه هواپیما اجازه ورود را گرفته بودند پنج نفر بودند، خلبان، کمک خلبان، و افراد دیگری که معمولاً هستند آنها در بدو

ورود اسامی ایرلندی به ما داده بودند. وقتی که هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شد به ما اطلاع دادند که این آقایان که در فرودگاه از هواپیما پیاده شده‌اند می‌گویند ما آمریکایی هستیم و برای مسؤولان کشور ایران از آقای ریگان و مسؤولان آمریکا پیام آورده‌ایم که ما با رؤسای قوا جلسه تشکیل دادیم و گفتیم این آقایان را فعلاً در فرودگاه توقیف کنید تا ببینیم مسأله آنها چیست؟»

ایشان اضافه می‌کند:

«هواپیمای آنان را به پایگاه نظامی منتقل کردیم و سه ساعت و نیم آنها را نگه داشتیم، آنها در فرودگاه معطل شدند تا ما توانستیم تصمیم بگیریم و خدمت امام مسأله را عرض کردیم و امام فرمودند که با آنها صحبت نشود و پیام آنها را نگیرید و ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.

آنها را به هتل منتقل کردیم در هتل ادعا کردند آقای مک فارلین و یک دو نفر دیگر از مشاورین ریگان در بین این افراد هستند که برای مقامات ایران پیام آورده‌اند و آقای ریگان برای مسؤولان کشور شما هدیه فرستاده‌اند هدیه برای هر یک از ما یک عدد اسلحه کمری بود و گفتند که پیام را هم در ملاقات حضوری به شما می‌گوییم و یک عدد کیک هم آورده بودند که به شکل کلید بود و می‌گفتند که این کلید فتح روابط ایران و آمریکا است. و بچه‌ها که در فرودگاه و هتل خیلی گرسنه بودند آن کیک را گرفته و خورده بودند و ما گفتیم که ما اسلحه بالاتر از اینها را که پول آن را پرداخت کرده‌ایم از آمریکا طلب داریم. حالا شما اسلحه کلت برای ما می‌فرستید. ما هدیه کسی را قبول نمی‌کنیم و حرفی هم با کسی نداریم و شما باید توضیح دهید که چطور قاچاقی وارد ایران شده‌اید، پاسپورت‌های آنها را گرفتیم کپی آنها را داریم».

آقای هاشمی افزود: «قیافه یکی از اینها به قیافه مک فارلین شبیه بود البته ما هنوز صددرصد مطمئن نیستیم که همان بوده است یا نه، چون کسی تا حالا صحبت نکرده است و کسانی که از طرف ما با آنها روبرو بودند همان ماموران امنیتی ما در آن منطقه هستند و یکی از کسانی که در خرید اسلحه با آن دلالها بود و آن دلال اسلحه هم با اینها آمده بود».

وی اضافه کرد: «ما یکی از دوستانمان را که زبان خوب می‌داند و در بین

مقامات مسؤول نیست و اهل فهم هم هست جزء اینها کردیم که وقتی حرف می‌زنند حرفهای آنها را بفهمد. خلاصه هدف آنها در اصل این بود که بیایند آن یخهای سردی که روابط ایران و آمریکا ایجاد شده است این یخهای اقیانوس منجمد را ذوب بکنند».

هدف نزدیک ما را شفیع بکنند در لبنان و هدف دور آنان ایجاد روابط حسنه بود تا منظره طلایی که آنها در نظرشان بود تحقق پیدا کند.

آنها خواهش و التماس کردند که یکی از مسؤولان کشور ما را بپذیرند چون پیام آقای ریگان است خوب است آقای رئیس جمهور بپذیرند گفتیم ایشان ملاقات نمی‌کنند، رئیس مجلس پس بپذیرند یا نخست وزیر بپذیرد گفتیم هیچکدام نمی‌پذیرند.

آن وقت آقای مک فارلین ادعایی عصبانی شده بود و گفته بود که شماها چقدر دیوانه‌اید. شانس در خانه شما آمده و مشکلاتتان را آمده‌ایم حل کنیم فضای شما در تصرف هواپیماهای عراقی و چه و چه است ما آمده‌ایم مشکلات شما را حل کنیم شماها این طور با ما عمل می‌کنید و گفته بود من اگر رفته بودم روسیه که پوست بخرم گورباچف روزی سه بار با من ملاقات می‌کرد! شما چه جور کسانی هستید که نماینده مخصوص رئیس جمهور آمریکا آمده و یک کلام حاضر نیستید با او صحبت کنید؟

پنج روز آنها به صورت توقیف در هتل ماندند و وحشت آنها را برداشته بود. و بعد به ما اطلاع دادند که نیروهای واکنش سریع آمریکا به حال آماده‌باش در آمده‌اند که نمی‌دانم درست بود یا نه. بالاخره بعد از پنج روز آنها را مرخص کردیم. عصبانی بودند تا این مدت آنها هواپیماهایشان را هم نمی‌دیدند، در داخل هواپیمایشان یک وسیله هم داشتند برای ارتباط مستقیم با آمریکا که با تلفن عمومی نمی‌خواستند استفاده کنند که ما گفتیم که نمی‌توانند از آن وسیله‌اشان استفاده کنند گاهی هم تماس می‌گرفتند از تلفنهایی که تحت نظر ما بود و یک وقت به فکر تکذیب نیفتند که ما همین تلفن را که اگر مک فارلین باشد داریم و بعد اگر خواستند آن را می‌دهیم به آنها با این صورت آمریکاییها ریسک کردند و چه خطری را استقبال کردند.

و بعد ما تحقیق کردیم و به آنها گفتیم شما با چه جرأتی به صورت عوضی وارد کشور ما می‌شوید و شما الان در کشور ما غیرقانونی هستید و ما اگر بخواهیم شما را به عنوان جاسوس بازداشت کنیم و به دنیا اعلام کنیم. اینها به کشور ما آمده‌اند چه می‌شود گفتند که به ما گفته‌اند شما بیایید به ایران اینها استقبال می‌کنند.

آقای هاشمی افزود: ما فهمیدیم که آنها را حسابی رنگ کرده‌اند اینها را در یکی از همین پیغامهایی که آمریکاییها می‌دادند آقای ریگان یک انجیل را برداشته بود و در یکی آیات انجیل که مضمون آن این بود که ادیان خدا همه با هم هستند و... آن را برداشته بود با خط خودش امضا کرده بود و برای اعتقاد ما این را برای ما فرستاده و ما فتوکپی این را داریم که اگر روزی خواستیم آن را پخش می‌کنیم.»

رئیس مجلس شورای اسلامی گفت: «این خصوصیت آمریکا، ابر قدرتی است که غرب‌زده‌های ما گمان می‌کنند این یک قدرت جهانی است و اگر تکان بخورد چه می‌شود و دنیا روی انگشت اینها می‌چرخد. سوریه و لبنان راه ما را انتخاب کرده‌اند آمریکاییها در لبنان کوچک چکار توانسته‌اند بکنند که به ما متوسل شده‌اند تا مساله‌اش را در لبنان حل کنیم.

افتخار سلاطین دنیا این است که با یکی از این سردمداران آمریکا ملاقات بکنند. ولی جمهوری اسلامی چون روی پای خودش ایستاده و به خدا اتکا کرده آنقدر قدرت دارد که آنها می‌آیند بی‌اجازه وارد ایران می‌شوند التماس می‌کنند خواهش می‌کنند که شفقت ما را جلب کنند و ما را به عنوان میهمانی که به مسلمان وارد شده در تحت فشار معنوی بگذارند ولی جمهوری اسلامی می‌گوید نه ما با کسی که آثار جنایتش اینجا و آنجا بلند است نمی‌توانیم مذاکره کنیم».[1]

علی‌رغم توضیحاتی که رئیس مجلس شورای اسلامی دادند با توجه به جو ضدّ آمریکایی شدیدی که بر جامعه ایران حاکم بود هشت نفر از نمایندگان مجلس با طرح سؤالی از وزیر امور خارجه سعی کردند بهره‌برداری سیاسی لازم را از این موج کرده

---

۱. به نقل از روزنامه کیهان، مورخ ۴ آبان، ۱۳۶۵.

باشند که حضرت امام با بیانات خود آن چنان بر ایشان نهیب زد که به سرعت سؤال خود را پس گرفتند. امام خطاب به طرح کنندگان سؤال چنین بیان می‌دارند:

«من امیدوارم شما توجه کنید به دنیا، توجه کنید به قدرت خودتان، نشکنید این قدرت را، دل ملت را نشکنید، هی تندرو و کندرو درست نکنید. دو دستگی ایجاد نکنید. این خلاف اسلام است».

حضرت امام ضمن اشاره به این ماجرا اضافه می‌کنند:

«این پیروزی که اخیراً پیدا شد از همه پیروزیها در نظر دنیا بالاتر است و توجه کنند به این که با عنایت خداوند به پیش بروند و سیلی آخر را بزنند.. این یک مسأله است مساله‌ای که از تمام پیروزیهای شما بالاتر است... رئیس جمهور آمریکا در این رسوایی باید عزا بگیرد و کاخ سفید مبدل به کاخ سیاه بشود و گرچه همیشه بوده است».[۱]

بعد از موضعگیری حضرت امام این ماجرا در ایران نه تنها ایجاد تنش سیاسی ننمود بلکه به عنوان یک پیروزی بزرگ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت در حالی که انتشار و افشای این خبر و مسایل حاشیه‌ای آن‌چنان جنجال و رسوایی در آمریکا به ویژه در کاخ ریاست جمهوری ایجاد نمود که تا پایان دوره دو ساله ریاست جمهوری ریگان و حتی چند سال بعد از آن به عنوان دلمشغولی دولتمردان آمریکا، نهادهای تصمیم گیرنده و به ویژه رسانه‌های جمعی قرار گرفته و مطبوعات بخش اعظم از وقت و امکانات خود را به این موضوع اختصاص دادند.

در آمریکا و غرب برای این ماجرا عناوین مختلفی مانند ایران گیت (IRAN GATE) که یادآور رسوایی ریچارد نیکسون در ماجرای واترگیت بود نام گذاردند و زمانی که مسأله انتقال غیرقانونی درآمد از محل فروش سلاح به ضدّ انقلاب نیکاراگوئه افشا گردید نام IRAN-CONTRA به خود گرفت و روزنامه‌ها با چاپ کاریکاتورهای متعددی رئیس جمهوری آمریکا را به باد استهزاء و انتقاد گرفتند.

موضوع به همین جا ختم نشد بلکه بسیاری از عوامل و دست اندرکاران آمریکا در همین رابطه از مشاغل خود برکنار شده و یا مجبور به استعفا گردیدند.[۲] و ماک فارلین نیز

---

۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص.

۲. از میان برکنار شدگان و مستعفی‌ها می‌توان از پوینددکستر مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری، دونالد

از شدت ناراحتی اقدام به خودکشی کرد که نجات داده شد و کمیسیونهای متعدد و بازپرسهای گوناگون مأموریت یافتند که موضوع را بررسی و پیگیری نمایند. در واقع چنانچه ریگان به پایان دوره هشت ساله ریاست جمهوری خود نزدیک نشده بود و نظام حاکم بر آمریکا می‌توانست یک رسوایی دیگری را مانند واترگیت تحمل کند تحقیقاً به استیضاح و استعفای ریگان منجر می‌گردید و بدین ترتیب جمهوری اسلامی ضربه دیگری بر پیکر ابرقدرت بزرگ غرب یعنی ایالات متحده آمریکا وارد کرد.

← ریگان رئیس ستاد کاخ ریاست جمهوری، سرهنگ اولیور نورث عضو شورای امنیت ملی، ادوین میس ، دادستان کل و ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا را نام برد.

فصل ششم

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نوشیدن جام زهر

دوران هشت ساله جنگ به دنبال تجاوز همه جانبه عراق به ایران، فراز و نشیبهای نظامی ـ سیاسی فراوانی به خود دید اگرچه خاتمه آن در شکل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت تجلی یافت لیکن در طول این هشت سال مسایل مختلفی اتفاق افتاد و تجربه و عنوان گردید که نهایتاً مسؤولان مملکت و حضرت امام را به پذیرش قطعنامه شورای امنیت هدایت کرد.

در این فصل و برای بررسی علل پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ضروری است علاوه بر بررسی اجمالی سیر تحولات نظامی جنگ روند تحولات سیاسی جنگ نیز مورد ملاحظه قرار گیرد. دوران جنگ را می‌توان از نظر نظامی به چهار دوره متمایز تقسیم نمود. طبیعی است که سوابق سه دوره قبلی و مسایل دوره چهارم بود که نهایتاً به تصمیم‌گیری در پذیرش قطعنامه منجر گشت در عین حال تکیه بحث ما بیشتر بر دوره چهارم خواهد بود.

دوره اول: *از آغاز تهاجم رسمی دشمن (۵۹/۶/۳۱ تا فتح خرمشهر (۶۱/۳/۲۳)*

دولت عراق هنگامی حمله همه جانبه خود را از هوا، زمین و دریا به جمهوری اسلامی ایران آغاز می‌کند که ارتش ایران به هم ریخته بود، نیروهای مردمی هنوز شکل نگرفته بودند، گروههای ضدّ انقلاب داخلی همچنان مشغول توطئه بودند حضرت امام نیز به خاطر ناراحتی قلبی بستری بودند. از طرف دیگر در درون کادر اجرایی مملکت هنوز دوگانگی سختی بین طیف لیبرالها و نیروهای انقلابی، که تجلی آن به صورت هواداری از رئیس جمهور و نخست وزیر گشته بود، وجود داشت. این نیز در حالی بود که فرماندهی کل قوا به عهده رئیس جمهور بود و حل مشکلات ناشی از تجاوز عراق به خاک ایران از قبیل آوارگان و تأمین امکانات مالی و تسلیحاتی و تدارکاتی نیروهای مسلح

به دوش دولت شهید رجایی قرار داشت.

ایران در صحنه بین‌المللی هنوز گروگانها را در اختیار داشت و افق روشنی برای حل آن دیده نمی‌شد، انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک شده بود و با تقویت احتمال پیروزی ریگان تصور آن می‌رفت که ممکن است مشکلات بسیار جدی در ادامه دفاع برای ایران رخ دهد، دستاویزهای صدام که همان «صدور انقلاب» و دخالت در امور داخلی آن کشور بود از نظر غرب مورد تأیید قرار داشت.

در چنین اوضاعی ارتش عراق با استعداد یازده لشکر خود به خیال فتح سه روزه «قادسیه» حمله خود را آغاز کرد. جمهوری اسلامی ایران نیز علی‌رغم مشکلات گوناگون داخلی و خارجی چاره‌ای جز آنکه قاطعانه در مقابل دشمن بایستد و اعلام کند که با کمک ملت به زودی دشمن را از خاک خود بیرون خواهد راند نداشت. لیبرالها در این وضعیت سعی داشتند تحت نام تقویت و پیروی از فرمانده کل قوا، از رئیس جمهور وقت دفاع کنند و طبیعتاً علیه نیروهای مردمی نیز تبلیغ می‌کردند.

در این دوره همه مسؤولان سیاسی و نظامی نظرات و شرایط خود را آزادانه برای پایان جنگ بیان می‌نمودند، لیکن در نهایت مواضع اعلام شده حضرت امام مورد تأکید قرار می‌گرفت. ایشان در اولین سالگرد پیروزی انقلاب پس از جنگ (۵۹/۱۱/۱۲) فرمودند که:

«... رژیم عراق بر ما تعدّی کرده است، تجاوز کرده است و باید این تعدی و تجاوز جبران شود، باید برگردند به محل خودشان تا ببینیم با او چه بکنیم و در این تجاوزات که کرده است دنیا چه حکم می‌کند...»[1]

مجلس تازه شروع به کار کرده بود و رئیس جمهور نیز نخست‌وزیر را به مجلس معرفی کرده بود، شورای عالی قضایی نیز تشکیل شده بود و در همگی این قوای سه‌گانه، اکثریت با نیروهای انقلابی بود. در این اوضاع لیبرالها عرصه را بر خود تنگ دیدند و نهایتاً با اعلام ارتداد جبهه ملی از سوی رهبر انقلاب و تظاهرات خیابانی علیه رئیس جمهور، رهبر انقلاب وی را از فرماندهی کل قوا معزول و به دنبال آن طرح عدم کفایت سیاسی وی با اکثریت قاطع در مجلس رأی می‌آورد و با تأیید حضرت امام ایشان

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۶۸ - ۶۷.

از مقام ریاست جمهوری نیز معزول گردیده و نامبرده ابتدا مخفی و سپس از کشور متواری می‌گردد. طرفداران رئیس جمهور تبلیغ می‌کردند که با بیرون راندن وی دیگر جنگ به زودی با شکست ایران خاتمه می‌یابد، که این تبلیغات نیز پس از چندی با فتح خرمشهر اثر خود را از دست می‌دهد بلکه بر عکس نشان داد که با عزل بنی‌صدر انسجام لازم در نیروهای مسلح به وجود آمده است.

حضرت امام پس از پیروزی در عملیات بیت‌المقدس در ملاقاتی که با فرماندهان لشکرها و یگانها به مناسبت همین پیروزی عظیم (فتح خرمشهر) داشتند، چنین فرمودند:

«ما از اول که این جنگ شروع شد تا حالا حرفمان یکی بوده... یکی از شرایط ما این است که بروید بیرون، مسأله دوم خسارتهایی که وارد کردند، قضیه جبران خسارت یک جهت مادی دارد، یک جهت سیاسی و معنوی... در دنیا باید این طور تعدیاتی که می‌شود، جلویش گرفته شود. خسارتهایی که وارد شده باید بدهید... بسیار خوب الان بروند بیرون و همین حالا کارشناسها هم بیایند و جریمه‌های اینها را ارزیابی کنند که کی مجرم است... ما عدالت می‌خواهیم».[1]

به عبارت دیگر با یک جمع‌بندی از تمام سخنرانیها، شرایط حضرت امام که تبیین‌کنندهٔ اصلی شرایط نظام جمهوری اسلامی بودند چنین عنوان گردید:

۱. خروج بی‌قید و شرط نیروهای عراق.

۲. تعیین متجاوز و مجرم و محکومیت او توسط هیأت بین‌المللی.

۳. تعیین خسارات جنگی توسط یک هیأت بین‌المللی و پرداخت آن.

لذا در این اوضاع داخلی سیاسی و نظامی بود که با هرگونه آتش‌بس، وساطت و هیأتهای صلحی که از طرف مجامع، سازمانها و نمایندگان ویژه دولتها که برای خاتمه جنگ، راهی ایران می‌گشتند و یا هرگونه همسویی از داخل که با آن مخالفت می‌شد و همگی مسؤولان نظام در آن مقطع مذاکره و قبول آنها را منوط به خروج بی‌قید و شرط عراق از خاک ایران می‌دانستند.

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۹۱.

دوره دوم: از آزادی خرمشهر تا پایان سال ۱۳۶۳

عراق که به واسطه پیروزی رزمندگان ایران و آزادسازی خرمشهر و عدم تحقق پیروزی سریع خود، دچار مشکل شده بود، به ناچار سعی در قوی کردن خط دفاعی خود کرد تا جلوی تهاجمات ایران را بگیرد.

از طرف دیگر شوروی نیز که تا این زمان از سیاست صبر و انتظار پیروی می‌کرد با مشاهده پیروزیهای ایران، کمکهای تسلیحاتی نظامی خود به عراق را از سر گرفت. این حرکت شوروی نقطه عطفی در تاریخ جنگ به شمار می‌رود. عراق به خاطر سیستم نظامی شرقی خود احتیاج بسیار مبرمی به این کمکها داشت، حتی کمکهای نظامی غرب نیز به خاطر ساختار شرقی نظامی عراق نمی‌توانست برای او تا این حد مؤثر باشد، تسلیحات شرقی از نوعی بودند که امکان خرید آن از بازار آزاد نبود و بر خلاف تسلیحات غربی، اگر کشور سازنده آن یعنی شوروی و بلوک شرق از اعطای آن خودداری کنند، مصرف کننده با بن‌بست روبرو می‌شد. از این جهت بود که کمکهای شوروی برای عراق به منزله گشایش روزنه امیدی به حساب می‌آمد. آمریکا نیز که تا به حال خاطرات و تجارب تلخی از انقلاب اسلامی داشته و تجربه کرده بود مسلماً به هیچ عنوان طالب و طرفدار شکست عراق نبود و لذا همواره به شیوه‌های مختلفی که به موضع نظامی تظاهر به «بی‌طرفی» او برنخورد به عراق کمک می‌کرد. کمکهای آمریکا عمدتاً به شکل حمایتهای سیاسی ـ اقتصادی و دادن اطلاعات نظامی از وضعیت جبهه‌های ایران محدود بود. البته رفته‌رفته با تضعیف عراق در صحنه نبرد، طبیعی بود که حجم و میزان و نوع این کمکها نیز افزایش یابد.

در صحنه داخلی جمهوری اسلامی اوضاع اقتصادی نسبتاً آرام بود، فروش نفت به صورت قابل قبولی انجام می‌شد و قیمتها نیز مناسب بود حتی اوضاع اقتصادی نیز تا حدّی مطلوب به نظر می‌رسید که ایران شروع به بازپس دادن برخی از وامها و قرضهای گذشته خود کرد، بازار مصرف تا مقدار زیادی مجدداً اشباع شد و انواع تولیدات و کارخانه‌های دولتی و غیردولتی با ارز دولتی شروع به کار کرد. از طرف دیگر، چون پیروزی نظامی نسبتاً خوبی نصیب ایران گشته بود، اختلافات سیاسی و جناح‌بندیها نیز به مصداق «پیروزی هزاران پدر دارد و شکست فرزند بی‌پدری است» فروکش کرده بود. در این میان و به دنبال فتح خرمشهر و خارج شدن عراق از خاک جمهوری اسلامی ایران

برای ادامه نبرد طرح عملیات رمضان را با نظر به ورود به خاک عراق عنوان می‌کنند.

ورود به خاک عراق

حضرت امام در چند روز قبل از این عملیات در جمع اعضای هیأت بازسازی در ۶۱/۴/۱۴ می‌فرمایند که:

«تکلیف ما این است که جلوی این (صدام) را بگیریم و تا هر کجا که جلوگیری از این امر متوقف به اوست پیش می‌رویم و کار خودمان را انجام بدهیم، این یک امر عقلی است... اگر هم یک اشخاصی هستند، دولتهایی هستند که می‌خواهند این کار را بدون اینکه قوه قهریه در کار باشد انجام دهند ما حاضریم لیکن نه صلحی که جانی را بر سر جنایات خودش باقی بگذاریم».[1]

شورای امنیت این بار که قدرت ایران را در فتح خرمشهر ملاحظه کرده بود، دومین قطعنامه خود را تحت شماره ۵۱۴ و در ۶۱/۴/۲۱ با انعطاف بیشتری نسبت به خواسته‌های جمهوری اسلامی ایران و احتمالاً به منظور جلوگیری از ادامه تهاجمات ایران تصویب می‌کند. این قطعنامه که خواستار آتش‌بس فوری و خاتمه جنگ، عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی، حضور ناظران و خودداری سایر دولتها از اقداماتی که منجر به ادامه اختلاف می‌شود بود و چون با خواسته و شروط سه‌گانه‌ای که حضرت امام اظهار داشته بودند مطابقت نداشت مورد قبول جمهوری اسلامی ایران واقع نشد.

به هر حال عملیات رمضان در مرداد ماه ۱۳۶۱ آغاز می‌شود و این اولین برخورد رزمندگان ایران با سیاست جدید عراق و حمایتهای سیاسی ـ نظامی جدید از عراق بود. لیکن به دلایل گوناگون از قبیل:

۱. شرایط جدید زمین یعنی جنگ در دشت صاف بدون جان پناه.

۲. تغییر شرایط برخورد با دشمن یعنی جبهه‌های رو در رو بدون داشتن جناح و کناره.

۳. تغییر استراتژی عراق در جنگ به حالت تدافعی.

۴. جنگ در خاک عراق که اهمیت زیادی برای ارتش عراق داشت.

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶.

این عملیات به نتیجه مطلوب نرسید.

شورای امنیت سه ماه بعد در مهر ماه ۱۳۶۱ قطعنامه سوم (۵۲۲) را صادر می‌کند و ضمن تکرار قطعنامه قبلی و به دنبال حمایتهای سیاسی از عراق، از رژیم عراق به دلیل همکاری با شورای امنیت و قبول قطعنامه قبلی قدردانی و تشکر می‌شود.

عملیات خیبر

بعد از عملیات رمضان انتخاب منطقه عملیاتی و چگونگی جنگیدن برای نیروهای خودی مشکل شده بود ولی مسؤولان جمهوری اسلامی ایران، و در رأس آنها حضرت امام، تصمیم جدّی داشتند که تلاشها متوقف نشود و به همین دلیل عملیات یکی پس از دیگری اتفاق افتاد. اما حتی در مهمترین آنها که عملیات والفجر در ۱۷ بهمن ۶۱ بود پیروزی به دست نیامد و به دیواره دفاعی عراق آسیب چندانی وارد نشد. عراق از طرف دیگر سعی نمود که جنگ را به سطح خلیج‌فارس گسترش دهد و حملات موشکی به کشتیهای تجاری انجام داد.

در این زمان شورای امنیت چهارمین قطعنامه خود را (۵۴۰) در مهر ۶۲ صادر می‌کند و در آن ضمن ابراز تأسف از ادامه مناقشه میان دو کشور خواستار احترام به حق کشتیرانی و بازرگانی در آبهای آزاد می‌گردد.

نقطه پایانی این استراتژی دفاعی عراق را می‌توان عملیات خیبر در پایان سال ۶۲ دانست. در این عملیات اگرچه به اهداف اصلی رسیده نشد ولی جزایر مجنون در ۶۰ کیلومتری شمال بصره به تصرف در آمد و تثبیت شد. این حرکت، همچنان بیانگر عزم راسخ جمهوری اسلامی ایران در شکستن خط دفاعی عراق بود. لذا دشمن با درک این اقدام سیاست جدید نظامی خود را طرح‌ریزی می‌کند.

جنگ کشتیها

از نمونه‌های مهم اتخاذ سیاست جدید نظامی عراق، تلاش برای گسترش جنگ به خلیج‌فارس و حمله به کشتیهای تجاری بود. عراق با ازدیاد بی‌سابقه حملات خود به کشتیها که از اواخر فروردین ۶۳ در خلیج‌فارس شدت گرفت و تا آن زمان به صورت بسیار محدودی صورت می‌گرفت اعلام کرد که در پی محاصره اقتصادی ایران است. اما تصمیم مقابله به مثل

جمهوری اسلامی ایران وقایع را آن طور که مطلوب عراق بود جلو نبرد.

از طرفی عراق امید داشت که این حملات موجب انسداد تنگه هرمز گردد و فشاری که از این طریق بر غرب وارد می‌آید موجب دخالت بیشتر قدرتهای بین‌المللی در جنگ گردد، اما قدرتهای غربی در آن مقطع نسبتاً مداخله‌ای نکردند و هیچ اقدامی واقعی جز تجهیز دفاع هوایی برخی دولتهای خلیج‌فارس، به خصوص عربستان سعودی شکل نگرفت.

البته پس از طرح انسداد تنگه هرمز توسط ایران که در صورت عدم صدور نفت ایران انجام می‌گرفت، شورای امنیت در ۶۳/۳/۱۱ قطعنامه دیگری (۵۵۲) را صادر می‌کند و از دو طرف می‌خواهد که حق کشتیرانی آزاد را رعایت کنند و به تمامیت ارضی سایر کشورها احترام بگذارد و در دفاع از حمایتهای اقتصادی نظامی از عراق تصویب می‌کنند که حمله به کشتیهای بازرگانی در مسیر کویت و عربستان (اگرچه حامل محموله‌های نظامی برای عراق باشند) محکوم است.

جنگ شهرها

عراق که همیشه توسط ماهواره‌ها و کمکهای اطلاعاتی آمریکا و شیوه‌های جاسوسی دیگر مترصد حمله ایران بود، اطلاع حاصل کرد که ایران در آستانه یک حمله جدید است. لذا با به راه انداختن جنگ شهرها به صورت گسترده، مرحله جدیدی را در سیاست تهاجمی خود آغاز کرد. حمله هوایی و موشکی به مناطق مسکونی که قبل از این نیز ندرتاً و به مناسبتهایی انجام می‌گرفت، این بار گسترش بی‌سابقه‌ای یافت و صورت جدیدی از تاکتیکهای عراق را نشان داد.

عملیات بدر

عملیات بدر که در اواخر سال ۶۳ انجام شد مقیاس تهاجمی نسبتاً کوچکی داشت و جزء حملات سراسری محسوب نمی‌شود. اما این عملیات که هدفش تسلط بر جاده العماره به بصره بود بیانگر تغییر استراتژی ایران در تکیه بر عملیات کلاسیک به جای استفاده از امواج نیروی زمینی پیاده بود. به نظر می‌رسد که به علت عدم موفقیت حملات قبلی (عمدتاً والفجرها) چنین تصمیم‌گیری اتخاذ شده بود که همین امر خود موجب تشدید جنگ شهرها به عنوان یک استراتژی برای کشاندن جمهوری اسلامی

ایران به پای میز مذاکره گردید. به هر حال عدم موفقیت عملیات بدر، دیدگاههای گردانندگان جنگ را نسبت به مسایل تا حدودی تغییر می‌دهد و در کنار اهرم نظامی به مسایل دیگر از قبیل مسایل سیاسی، خرید تسلیحات و غیره بیشتر توجه می‌شود.

دوره سوم: از آغاز سال ۱۳۶۴ تا پایان عملیات کربلای ۵

ورود به دوره سوم در حالی بود که تجربه عملیات گذشته حاکی از عدم موفقیت آنها بود. با وجود جنگ شهرها که فشار زیادی بر غیرنظامیان وارد آورده بود، به نظر می‌رسید که خلاء عمده ناشی از کمبود سلاحهای پیشرفته تدافعی و همچنین یک سلاح مؤثر بازدارنده مانند موشک زمین به زمین برای جلوگیری از حمله عراق به شهرها منابع و تأسیسات اقتصادی است.

سازمان ملل و شورای امنیت، که تحولات جنگ را با دقت دنبال می‌کردند، نیز با توجه به عدم موفقیت ایران در عملیات اخیر فرصت را مناسب شمرده و در فروردین ۱۳۶۴ دبیر کل سازمان ملل به جمهوری اسلامی ایران و عراق سفر می‌کند تا شاید بتواند راهی برای خاتمه جنگ بیابد. وی پس از ملاقات با مسؤولان کشورمان و ملاحظه موضع قاطعانه ایشان، نهایتاً در گزارش خود به شورای امنیت اعلام می‌دارد که:

«ایران آماده است بنابر دو شرط که عبارت از محکوم کردن متجاوز و پرداخت غرامت باشد قطع همه جانبه خصومتها را بپذیرد».[۱]

در این زمان نظریه‌ای بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حاکم بود ناظر بر اینکه ارکان و پایه‌های حفظ رژیم بعث عراق بر سه پایه استوار است:

۱. کمکهای تسلیحاتی فرانسه.

۲. حمایتهای مالی ارتجاع عرب منطقه.

۳. همکاریهای تسلیحاتی شوروی.

بنابراین چنانچه جمهوری اسلامی ایران بتواند به گونه‌ای یکی از ارکان و پایه‌های حفظ رژیم عراق را قطع کند، بی‌تردید تعادل عراق به هم ریخته و در کنار ضربه نظامی رزمندگان پیروزی را تسریع خواهد کرد. قطع کمکهای تسلیحاتی فرانسه یا متوقف کردن

---

۱. پیک سیاسی وزارت خارجه، ش ۴۸، مورخ ۶۴/۲/۱۵.

همکاریهای تسلیحاتی شوروی تقریباً امری بعید بود لذا توجه به سوی نزدیکی با کشورهای منطقه به خصوص عربستان جلب شد.

مهمترین فرضیه‌ای که در این تفکر مؤثر بود سابقه اختلاف این کشورها و ترس و نگرانی آنها از عراق بود و لذا استدلال می‌شد که نزدیکی ما به این کشورها موجب دوری آنها از عراق و در نتیجه تضعیف یکی از پایه‌های حمایتی عراق خواهد گشت. اوج تلاشهای جمهوری اسلامی ایران برای اعمال این سیاست منطقه‌ای سفر سعودالفیصل به تهران بود که نهایتاً در عمل نیز تغییری در سیاست عربستان نسبت به عراق به وجود نیاورد. لذا در انتهای این زمان برای همگی روشن بود که تنها راه رسیدن به هدف تکیه بر قدرت نظامی در صحنه نبرد است و بنابراین باید بیش از پیش نیروهای نظامی را با خرید برخی اقلام ضروری که جنبه حیاتی دارند مانند موشکهای تاو و هاک تجهیز کرد، لذا برخی تماسهای پنهانی آغاز گشت.[۱]

عملیات والفجر ۸

نیروهای جمهوری اسلامی ایران سرانجام پس از ماهها تدارک در شب بیستم بهمن ۱۳۶۴ تهاجم خود را تحت عنوان عملیات والفجر ۸ آغاز می‌کنند. در این عملیات موفقیت‌آمیز ۸۰۰ کیلومتر مربع از اراضی عراق در غرب اروندرود، شبه جزیره فاو و دریاچه نمک آزاد می‌گردد و عراق ۸۰ هواپیما و هلی‌کوپتر و ۹ هزار کشته، ۲۵ هزار زخمی و همین مقدار اسیر بر جای می‌گذارد و به طور کلی دست عراق از خلیج‌فارس قطع می‌گردد.[۲] عراق نیز از فاو مرکز رادارهای هدایت هواپیماها و هلی‌کوپترها برای زدن کشتیها خارج شده بود چاره‌ای جز توسل به بمباران شیمیایی منطقه و بمباران مناطق مسکونی نداشت. بمباران شیمیایی در این مرحله تاکتیک جدیدی بود که تجهیزات آن را غرب در اختیار عراق قرار داده بود و عراق نیز از آن به دفعات در عملیات مختلف به هنگام ضعف استفاده کرد.

از طرف دیگر، پس از این حمله موفقیت‌آمیز، شورای امنیت در ۵ اسفند تشکیل جلسه می‌دهد و قطعنامه ۵۸۲ را در همین ارتباط تصویب می‌کند.[۳] البته در این قطعنامه

---

۱. به فصل ششم همین کتاب مراجعه شود.

۲. معاونت سیاسی ستاد کل سپاه، از خرمشهر تا فاو، تهران: مرکز فرهنگی رجا، اردیبهشت ۶۸.

۳. رادیو آمریکا، به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۳، مورخ ۶۵/۶/۲۵.

از طرفین خواسته می‌شود که از سلاح شیمیایی استفاده نکنند و عراق را محکوم نمی‌کنند. طبیعی بود که این قطعنامه نیز به دلیل عدم توجه به شرایط ایران از طرف مسؤولان قاطعانه رد می‌شود.

حال که به نظر می‌رسید جمهوری اسلامی ایران دارای برتری نظامی خوبی در صحنه نبرد شده است ترس از پیروزی آن و شکست عراق فزونتر گشت و تلاشهای بین‌المللی فراوانی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی برای فشار بیشتر به ایران برای پذیرش صلحی که در آن برنده و بازنده‌ای نداشته باشد و عراق و صدام را بر سریر قدرت حفظ کند آغاز گشت.

تلاشهای سیاسی علیه ایران

از نظر سیاسی ریچارد مورفی معاون وزیر خارجه وقت آمریکا در کمیته فرعی روابط خارجی مجلس نمایندگان صراحتاً اعلام می‌دارد که:

«به اعتقاد من پیروزی ایران رادیکال در جنگ خلیج‌فارس به منافع آمریکا در منطقه لطمه وارد خواهد ساخت... آمریکا خواستار حل فوری و عادلانه این مشکل است و تاکنون دوبار با شوروی در این زمینه گفتگو کرده است».[۱]

شورای امنیت نیز مجدداً در ۱۶ مهر ماه تشکیل جسله می‌دهد و قطعنامه ۵۸۸ خود که نسخه تجدید شده قطعنامه قبلی بود را به دو کشور ابلاغ می‌کند و از دبیرکل می‌خواهد که تلاش کند ان قطعنامه به اجرا درآید. البته جمهوری اسلامی ایران مطابق معمول به علت عدم توجه به خواسته‌های اعلام شده‌اش مجدداً قطعنامه را رد می‌کند.

در سطح منطقه شورای همکاری خلیج‌فارس مرتب از غرب تقاضای دخالت برای پایان دادن به جنگ می‌کند و غرب را از احتمال گسترش جنگ به سایر کشورهای خلیج‌فارس می‌هراسانند.[۲]

ملاحظه می‌شود که شوروی، که همواره جایگاه ویژه‌ای در عراق داشته است، مواضع جدیدی اتخاذ می‌کند. اولین سفیر شوروی در امارات متحده عربی هم‌آهنگ با اظهارات آمریکا درباره جنگ اظهار می‌دارد که:

---

۱. همان.

۲. به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۷ مورخ ۶۵/۱۰/۲۳.

«ایران مسؤول شکست تلاشهای بین‌المللی برای پایان دادن به جنگ است و باید سرزنش شود... کرملین سعی نموده است از طریق طرفهای ثابت مانند اتحادیه عرب، هند، کشورهای اسلامی رهبران اروپا و حتی آمریکا به این جنگ پایان دهد».[۱]

فشارهای اقتصادی به ایران

اهرم مهم و تا حدی تعیین‌کننده دیگری که غرب به راحتی می‌توانست از آن علیه جمهوری اسلامی ایران استفاده کند نفت بود. تحلیل آنها این بود که اگر بتوانند با فشارهای اقتصادی ناشی از عدم فروش نفت، مردم را به ستوه آورند تا حد زیادی از قدرت عملیاتی جمهوری اسلامی ایران کم خواهد شد.

روزنامه گاردین طی مقاله‌ای پیرامون اثرات کاهش درآمدهای نفتی بر روند جنگ و اقتصاد ایران و عراق می‌نویسد:

«تا این زمان ایران ظاهراً آماده جنگی بوده است که در صورت لزوم سالهای سال ادامه یابد، بی‌آنکه مردم به ستوه آیند ولی ضربهٔ نفت این طرز فکر را دگرگون ساخته و بعضی از سران رژیم عقیده دارند که جنگ را باید با ضربات کاری به پایان برد».[۲]

این همه فشار در حالی بود که چهارمین خط لوله نفتی عراق از عربستان در حال اتمام بود و انتظار نیز می‌رفت که با پایان یافتن آن، بمباران خارک و حتی لارک به صورت گسترده مجدداً آغاز گردد.

به طور کلی می‌توان اهداف غرب را از تشدید فشارهای اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران چنین خلاصه نمود:

۱. تعدیل برتری جمهوری اسلامی در زمینه جنگ.

۲. فلج کردن کارخانجات صنعتی به منظور تقلیل ابتکارات و فعالیّتهای مهندسی رزمی در جهت انجام عملیات سرنوشت‌ساز.

۳. نیازمند کردن ایران به صندوق بین‌المللی پول و به نوعی وابسته نمودن جنگ به عوامل تعیین کننده سیاسی ـ اقتصادی جهان.

---

۱. مصاحبه با روزنامه الاتحاد، به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۶، مورخ ۶۵/۹/۲۲.

۲. گاردین، به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۲، مورخ ۶۵/۵/۲۰.

۴. از بین بردن میزان ثابت صادرات نفت ایران (حتی از جزیره لارک که از تیررس دشمن خارج بود) به منظور تأثیر و اختلال در درآمدهای ارزی جنگ.
۵. ایجاد زمینه‌های نارضایتی و به راه انداختن یک جنگ پنهان سیاسی و روانی با هدف مأیوس کردن مردم و تقلیل در حمایت از جنگ در قالب اعزام نیرو و غیره.
۶. تلاش در جهت زودرس کردن عملیات ایران که به صورت ناپخته انجام گیرد.

کمکهای تسلیحاتی به عراق

از نظر کمکهای نظامی سیل تجهیزات به عراق آغاز می‌شود. آمریکا که همیشه کمکهای اطلاعاتی می‌کرده است به قدری حجم اطلاعات خود را افزایش می‌دهد که نشریه فارین ریپورت می‌نویسد که صدام به دلیل عدم استفاده از اطلاعاتی که آمریکا در مورد تحرکات نظامی ایران در اختیار او گذاشته، در دادن اطلاعات وقفه ایجاد کرده است.[۱]

کشورهای اروپایی نیز حداکثر کمک را به عراق در زمینه تجهیزات نظامی انجام می‌دهند. فرانسه اعلام آمادگی برای ارسال حدود ۶۰ فروند میراژ ۲۰۰۰ به عراق را با تضمین مالی عربستان می‌کند.[۲] آلمان غربی مقادیری لباس مخصوص غیرقابل رویت در اختیار عراق قرار می‌دهد.[۳] انگلستان تجهیزات الکترونیکی و راداری به عراق می‌فروشد.[۴] ایتالیا قراردادی برای تعدادی ناوچه جنگی با رژیم عراق منعقد می‌کند و تعدادی از پرسنل نیروی دریای عراق نیز برای آموزش به آن کشور اعزام می‌شوند.[۵]

در کشورهای منطقه از آنجا که مصر نیز همانند عراق سیستم تسلیحاتی روسی داشته است مناسبترین کشوری بود که می‌توانست به عراق کمک کند و در عمل نیز همین طور شد. اولاً تعدادی از واحدهایش را به پایگاه الرشید عراق که مرکز میگهای ۲۵ عراقی بود برای آموزش ارسال می‌کند[۶] و مکرراً با درخواستهای عراق برای تجهیزات خاص مانند

---

۱. فارین ریپورت، به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۲، مورخ ۶۵/۵/۳۰.
۲. نشریه اکسپرس فرانسه، به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۷، مورخ ۶۵/۱۰/۲۳.
۳. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۵، مورخ ۶۵/۸/۲۴.
۴. همانجا.
۵. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۷، مورخ ۶۵/۱۰/۲۳.
۶. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۱، مورخ ۶۵/۴/۲۴.

سیستم دفاع هوایی و غیره موافقت می‌کند و تجهیزات مربوطه را نیز ارسال می‌نماید.[۱]

عربستان سعودی تضمین مالی برای خرید تسلیحات از غرب را می‌دهد.[۲] سودان نیرو اعزام می‌کند و حتی تعدادی از افسران سودانی در رده‌های فرماندهی مشغول به خدمت می‌شوند.[۳] ترکیه نیز تلویحاً اشاره می‌کند که در صورت اوج‌گیری تهاجمات ایران به منطقه نفت‌خیز شمال عراق ممکن است وادار شود به گونه‌ای اقدام متقابل نماید و مطبوعات ترکیه گزارش می‌دهند که اگر دولت این کشور احساس کند که نیروهای ایرانی و کرد، منطقه را تهدید می‌کنند سربازان خود را روانه کرکوک خواهد کرد.[۴]

عملیات کربلای ۵

علی‌رغم تمامی این تضییّات سیاسی، اقتصادی و نظامی، ایران توانست به دنبال نتایجی که از عملیات گذشته به دست آورده بود با استفاده از فرصتها تجهیزات نظامی کافی به دست آورد و خود را آماده حمله بزرگ دیگری بر خلاف میل ابر قدرتها و قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای بنماید.

این حمله بزرگ ایران کربلای ۵ نام داشت که به فاصله چند روز از عملیات قبلی (کربلای ۴) به منظور انهدام ماشین جنگی عراق در اطراف بصره صورت می‌گیرد. این عملیات به واسطه موفقیت چشمگیری که داشت بزرگترین عملیات انهدامی جمهوری اسلامی ایران نام می‌گیرد زیرا بیش از ۸۱ تیپ و گردان مستقل عراق را انهدام کامل کرده و حدود ۷۰۰ تانگ و نفربر زرهی، ۱۵۰۰ دستگاه انواع خودرو و ۲۵۰ قبضه انواع توپ صحرایی و ضدّ هوایی را منهدم نمود. علاوه بر این با پدافند قوی در منطقه عملیاتی بیش از ۸۰ فروند هواپیما و ۷ فروند هلی‌کوپتر دشمن ساقط و حدود ۵۶۰۰۰ نفر از نیروهای دشمن کشته و مجروح شدند.[۵]

پایان این دوره در زمانی بود که ظاهراً جمهوری اسلامی ایران دارای برتری نظامی نسبت به عراق است و با در دست داشتن فاو و نزدیک بودن به بصره، تصور می‌شد که

---

۱. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۳، مورخ ۶۵/۶/۲۳.
۲. دفتر سیاسی سپاه ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۷، مورخ ۶۵/۱۰/۲۳.
۳. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۱، مورخ ۶۵/۴/۲۴.
۴.دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل ۲۶، مورخ ۶۵/۹/۲۲.
۵. دفتر سیاسی سپاه، گذر از بحران ۶۷، تهران، انتشارات سپاه، بهمن ۶۸.

ممکن است با حمله کربلای ۵ به گونه دیگری، ماشین جنگی عراق فرو پاشد. و جمهوری اسلامی ایران پیروز قاطع جنگ گردد. لذا تلاشهای بین‌المللی برای جلوگیری از این پیروزی احتمالی مجدداً با شدت و حدّت و برنامه‌ریزی مشخص‌تری افزایش یافت. اما این تفاوت که در دوره جدید تجربه و طعم شیرین پیروزی با تکیه بر سلاحهای تدارک شده چشیده شده بود و اگر این شریان قطع می‌گردید تصور پیروزی از بین می‌رفت و احتمالاً ایران ناچار به نوعی مصالحه می‌شد.

دوره چهارم: *از اوایل سال ۱۳۶۶ تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸*

ورود به مرحله چهارم در حالی است که اکثر محافل شرقی و غربی نسبت به شکست عراق با روند فعلی تقریباً مطمئن شده بودند و لذا طبیعی بود که ضمن ارزیابی مواضع گذشته سعی در برنامه‌ریزی جدیدی برای اتخاذ مواضع جدید بنمایند. از نظر سیاسی بسط حوزه نفوذ در کشورهای عرب منطقه و فعال کردن هرچه بیشتر آنها بود. از نظر نظامی تجهیز بیشتر عراق و از نظر اقتصادی افزایش فشار بر جمهوری اسلامی ایران.

دولت ریگان به دنبال ضعفها و ناکامیهای پی در پی اخیر از جمله رسوایی سفر ماک فارلین به تهران و بی‌اعتباری در نزد رژیمهای منطقه، عدم توانایی در حل مسأله گروگانها در لبنان و مانند آن سعی فراوان داشت که از طریق جنگ تحمیلی اعتبار از دست رفته خود را به عنوان ابرقدرت به دست آورد و نشان دهد که همان‌طور که گفته، نخواهد گذاشت این جنگ با پیروزی جمهوری اسلامی ایران به پایان برسد و دولت صدام را بر سریر قدرت حفظ خواهد کرد. شورویها نیز با مخالفت خود با حذف صدام و موضع‌گیری صریح‌تر علیه انقلاب اسلامی و نیز با توجه به سابقه فعالیّتهای سیاسی بیشتر در منطقه، جایگاه خود را در تعیین سرنوشت جنگ به عنوان یک طرف مهم تثبیت می‌کردند و امیدوار بودند که بتوانند در صورت توافق با غرب امتیازی نیز از آنها بگیرند، به هر حال غرب و شرق در این مرحله تصمیم جدیدی گرفته بودند که نگذارند ایران به یک پیروزی قاطع نظامی در جنگ برسد.

برای بررسی این مقطع مهم با تمام وجوهی که دارد ابتدا مسایل داخلی ایران بررسی می‌گردد و سپس از نظر بین‌المللی، فشارها و مواضع اعلام شده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در آغاز، هر یک از این دو بعد از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی

بررسی می‌گردد.

الف. از بُعد داخلی

وضعیت اقتصادی

وجود عامل نفت در اقتصاد ایران به عنوان مهمترین و اصلی‌ترین منبع درآمد، سبب شده بود تا تمام بخشهای اقتصادی کشور تابعی از آن به شمار آمده و حتی درآمدهای مالیاتی نیز به نوعی وابسته به میزان فروش نفت باشد.

روند کاهش سهم نفت در ترکیب درآمدهای بودجه سالهای پس از انقلاب به ویژه سال ۶۵ و ۶۶ مسلماً موجب بروز نارساییها و نوساناتی در مسایل و امور جاری اقتصادی کشور گردیده بود. از طرفی بخش خدمات به سایر بخشها بیشترین سهم را در تولید ناخالص داخلی ایران به خود اختصاص داده بود.

از طرف دیگر نظام غلط توزیع، عامل اصلی و واقعی تورم‌زایی و مشکلات ناشی از آن بوده است و سهم نامتناسبی از فعالیّتهای بخش خدمات، مربوط به خدمات غیرمولد و واسطه‌ای بود. اینگونه فعالیّتها همواره در جهت تضعیف اقتصاد کشور و در پی سرمایه‌گذاریهای زود بازده و کسب سودهای کلان بوده است. در این راستا آنچه از آمار و ارقام و گزارشهای موجود قابل ملاحظه و دقت است، رشد بسیار اندک صنعت، کاهش سهم کشاورزی و رد مقابل سهم فزاینده بخش خدمات به ویژه فعالیّتهای بازرگانی در مقایسه با این دو بخش است.

در این شرایط چاره‌ای جز تکیه روزافزون بر صادرات نفت نبود، اما هنگامی که درآمدهای نفت به واسطه تحریمهای بین‌المللی و فشارهای خارجی اقتصادی کاهش یافت تأثیر مستقیم آن بر بودجه نظامی و جنگی مشهود گشت. این امر خود موجب تصمیم ناگزیر دیگر مبنی بر چاپ اسکناس بدون پشتوانه گشت که خود نرخ تورم را در دراز مدت افزایش داده و مشکلات اقتصادی ناشی از آن را تشدید می‌کرد.

هنگامی که چنین اوضاع و احوالی بر اقتصاد مملکت جاری باشد و کشور نیز در حال جنگ باشد طبیعی است که روحیه مصرف‌گرایی در پشت جبهه‌ها بر روحیه کمک به جبهه‌ها غلبه پیدا می‌کند. تبلور این امر را می‌توان در مصاحبه مهندس موسوی نخست وزیر مشاهده کرد:

«در جامعه ما متأسفانه این حالت هست که به مقتضیاتی که این جنگ به ما تحمیل می‌کند به آن توجه نمی‌کنیم و می‌خواهیم همه چیزمان بر جای خودش باشد و بهترین مصرف و بهترین امکانات را داشته باشیم و گاهی می‌بینیم در حالی که ما از نظر گردش کار در داخل کشور امکاناتمان در مقایسه با بیشتر کشورهای جهان سوم بهتر است (با ملاحظه شرایط جنگی) باز هم گفته می‌شود که فلان چیز را نداریم، قیمت فلان چیز بالاست».[۱]

وضعیت سیاسی

مهمترین مسأله سیاسی در داخل کشور در دوره مورد نظر این بررسی، انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی بود. با نزدیک شدن انتخابات گروه‌بندیها و برچسب زدنها از سوی جریانات درگیر مناقشات انتخاباتی با شعارهای گروهی مختلفی به صورت دو جناح رقیب اوج گرفت. هرکس با ملاکهای خاص خود به قضاوت در مورد خط امام و میزان پیروی و عدول از مواضع انقلاب می‌پرداخت، اما این حرکت گاه تا جایی پیش می‌رفت که تنها محملی برای تسویه‌حسابهای شخصی و گروهی در آمد و کمتر نشانی از واقعیت و حقیقت در آن مشاهده می‌شد. تحرکات سیاسی داخلی به جای اینکه جنگ را در رأس امور قرار دهد سعی می‌کرد با دستاویز جنگ، گروه مخالف را از میدان بیرون کند.

حضرت امام در ۱۱ فروردین ۶۷ پیام مهمی می‌دهند و در آن هشدارهای فراوانی نسبت به دورکردن مردم از صحنه‌های انقلاب داده و خاطرنشان می‌سازند که انتخابات آزاد است و مردم نیاز به قیم ندارند و در خاتمه اتمام حجتی راجع به جنگ کرده، می‌فرمایند:

«درنگ امروز فردای اسارت‌باری را به دنبال دارد».[۲]

اما به جای اینکه مسأله اصل در این پیام که اتمام حجت درباره جنگ بود در رسانه‌ها مورد بررسی قرار گیرد، از این پیام به عنوان *«متن پیام تاریخی حضرت امام به مناسبت*

---

۱. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها شماره ۴۶، مورخ ۶۷/۵/۲۹، به نقل از مصاحبه با مجله پاسدار اسلام.

۲. اطلاعات، یکشنبه ۶۷/۱/۱۴.

برگزاری انتخابات سرنوشت‌ساز سومین دوره مجلس شورای اسلامی[۱]» یاد می‌کنند. البته این حرکت نیز در جهت همان وضعیت سیاسی ناگوار یاد شده صورت می‌گیرد.

در مورد انتخابات نهایت امر به اینجا می‌رسد که گروهها ضمن متهم نمودن همدیگر به دخالت در آن ادعا می‌کنند که انتخابات مجلس با تقلب صورت گرفته و بعضاً خواستار ابطال آن به خصوص در تهران می‌شوند. این درگیری بسیار اوج می‌گیرد تا سرانجام حضرت امام دخالت می‌کنند و انتخابات مورد تأیید قرار می‌گیرد و طبیعتاً گروهی که خواستار ابطال آن بودند ناراضی باقی می‌مانند.

مسأله دیگر میزان پشتیبانی و دخالت دولت در جنگ بود. همین درگیریهای جناحی باعث شده بود که نظرات نسبت به جنگ نیز متفاوت باشد و حمایتها از دولت نیز تابعی از این جناح‌بندیها شده بود. طبیعی بود که دولت در چنین موضعی هیچگاه نمی‌توانست با قدرت اعمال نظر کند، بلکه با موافقتها و مخالفتهایی روبرو بود که او را محدود می‌کرد. به هر حال برای اجتناب از این وضعیت و وارد ساختن دولت در جنگ ستاد فرماندهی کل قوا تشکیل می‌گردد و آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا منصوب می‌گردند. وزرای دولت نیز هر یک عهده‌دار مسؤولیتی در آنجا می‌شوند. در این وضعیت قاعدتاً دولت با تمام قوا وارد جنگ شده و می‌باید که حضور بیشتری پیدا کند. اما این تصمیم نیز چارهٔ کار نگشت و موجب بسیج همه امکانات کشور در خدمت جنگ و جبهه نگردید.

وضعیت نظامی

پس از پیروزیهای به دست آمده در جنگ و تصمیم جدّی غرب و شرق بر جلوگیری از پیروزی نظامی جمهوری اسلامی ایران، اولین اقدامی که صورت گرفت محدود کردن امکانات نظامی بود. نیروی هوایی ایران به هر حال در جنگ صدماتی دیده بود و انبارهای تسلیحات به مقدار زیادی خالی شده و جایگزین نشده بود. فقدان امکانات به خصوص پس از تجربه تلاش برای دستیابی به آنها از طریق دیپلماسی پنهان مانند سفر ماک فارلین و غیره، لطمه جبران‌ناپذیری به نظر می‌آمد.

---

۱. همانجا.

فرماندهان نظامی از نظر روحیه ملی به علت پیروزیهای قبلی برای وارد آوردن ضربه نهایی به دشمن، بسیج را که یک نیروی شهری بود از خط پدافندی به داخل خط آفندی کشاندند، در حالی که بسیج نیرویی نبود که به درد ماندن در خط آفند بخورد و تنها کمک به امواج انسانی می‌کرد که این نیز کارساز نبود. از نظر هیچکس دور نیست که ارتش عراق در ابتدای حمله خود به مرزهای ایران در جنوب، بیابانهای لم‌یرزع را بدون هیچگونه مقاومتی پشت‌سر گذارد اما هنگامی که به داخل شهر رسید در مقابل مردم نتوانست ایستادگی کند و فتح سه روزه او تبدیل به جنگ هشت ساله شد. بسیج بیشترین نقش را در این مواقع می‌توانست داشته باشد.

این مسایل به همراه مشکلات و اختلافات به وجود آمده بین ارتش و سپاه، مسأله وضعیت نظامی را دشوارتر می‌کرد.

در چنین وضعیت نظامی رو آوردن به جبهه‌ها نیز کاهش یافته بود. وضعیت جبهه با پشت جبهه تفاوت کلی داشت و هرکس که می‌خواست قدم در جبهه بگذارد، خانواده خود را با انبوهی از مشکلات در پشت جبهه باقی می‌گذارد. شورای عالی پشتیبانی جنگ سعی کرد سیاست اجباری را به جای سیاست داوطلبانه اجرا کند که آن نیز موفق نشد. در نامه‌ای که حضرت امام خطاب به نمایندگان مجلس می‌نویسند و توسط حاج احمد آقا قرائت می‌گردد ایشان اشاره می‌کنند که مسؤولان نظامی صحبت از کاهش اعزامها و نیاز نظامیان به قدرت لیزری و اتمی می‌کنند این اعلام نیازها نیز عملاً به معنای عدم توان ادامه جنگ با اوضاع نظامی آن زمان بود که مسلماً در تصمیم‌گیری به ادامه جنگ نقش مهمی را داشت.

ب. از بُعد بین‌المللی

فشارهای اقتصادی

همان‌طور که اشاره شد هدف غرب و شرق پس از مشاهده قدرت رزمی جمهوری اسلامی ایران در تهاجمات به عراق تا کربلای ۵ بر این قرار گرفت که به هر صورت از پیروزی قطعی نظامی ایران جلوگیری کنند. در این راستا با توجه به وابستگی کامل این کشور به صادرات نفت، اولین اقدامی که انجام دادند فشارهای اقتصادی در قالب کاهش قیمت نفت و عدم خرید نفت از این کشور و نیز جلوگیری از صادرات نفتی توسط

تهاجمات عراق بود. شروع این حرکت در سال ۶۵ آغاز شد، اما تداوم آن موجب وارد شدن ضربه‌های سنگین به اقتصاد ایران در سالهای بعدی گشت. روزنامه اکونومیست که مقر آن در لندن است طی گزارشی با عنوان «*تجزیه و تحلیل فصلی روندهای اقتصادی و سیاسی ایران*» می‌نویسد:

«بر اساس برآورد دبیرخانه اوپک، درآمد نفت ایران در ۶ ماهه اول سال ۸۶ حدود ۲/۹ میلیارد دلار بود که نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از نصف تقلیل یافته است».[۱]

ابتدا به نظر می‌رسید که کشورهای اروپایی و ژاپن به خاطر بعضی رقابتهای دیرینه اقتصادی با آمریکا احتمالاً حاضر به خرید نفت ولو به قیمتهای ارزان باشند، اما ژاپنیها و آلمانیها در ملاقاتهایشان اظهار داشتند که تا ایران مساله‌اش را با آمریکا، یعنی پذیرش نوعی صلح حل نکند نفت نخواهند خرید.

اولین تأثیر کاهش صادرات نفت بر جنگ این بود که موجب گشت در خرید تسلیحات که معمولاً از بازار سیاه و با قیمتهای کلان تهیه می‌شد، ایران در فشار جدی قرار گیرد. حرکت دیگری که از نظر بین‌المللی در این راستا انجام شد تعطیل دفاتر خرید تسلیحات ایران در خارج بود. به عنوان مثال انگلستان در اول مهر ماه دفتر خرید «وسایل صنعت ایران» را در لندن که یکی از این دفاتر بود، تعطیل می‌کند.[۲] و تهیه اسلحه را نیز مشکل می‌سازد. مجموعه این شرایط از نظر اقتصادی فشار زیادی بر جمهوری اسلامی ایران وارد گرداند که مدیریت جنگ را با مشکلات جدی روبرو ساخت.

فشارهای سیاسی

آمریکا مدتها بود که در صدد تصویب قطعنامه‌ای در سازمان ملل به گونه‌ای که ایران را وادار به پذیرش صلح نماید، بود. در این ارتباط سیزدهمین اجلاس سران هفت کشور صنعتی در ونیز در ۲۰ خرداد ۱۳۶۶ طی یک بیانیه سیاسی رسمی در مورد جنگ ایران و عراق از سازمان ملل می‌خواهند که با فشار به ایران و عراق برای قبول مذاکره، هرچه سریعتر اقداماتی برای پایان جنگ به عمل آورد.

شوروی نیز که تأمین کننده اصلی تسلیحات عراق به خصوص تأمین موشک به شمار

---

۱. به نقل از دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل.

۲. کیهان رویدادهای کرونیکل، سال ۱۳۶۶.

می‌آمد سعی کرد بر فشار خود به ایران بیفزاید. بنا به گفته آنتونی کوردزمن در ۲۷ آوریل ۱۹۸۷ در پی ملاقات حافظ اسد و گورباچف در ارتباط با جنگ ایران و عراق، گورباچف گفته بود که شوروی از سال ۱۹۶۷ تاکنون همه گونه حمایت از سوریه به عمل آورده است و انتظار دارد که سوریه نیز به درخواست شوروی مبنی بر عادی سازی روابط با عراق پاسخ مثبت دهد.[۱] در این زمینه ملاحظه شد که لیبی نیز که از دوستان مشترک ایران و شوروی به حساب می‌آمد از عراق دفاع می‌کند. قذافی در اجلاس بیستمین سالگرد انقلاب دانشجویان در طرابلس با اشاره به ارتش عراق یادآور می‌شود که عراق به عنوان یکی از دشمنان استراتژیک اسراییل به شمار می‌رود.[۲]

در این اوضاع و احوال، سرانجام سازمان ملل قطعنامه ۵۹۸ را در ۶۶/۴/۲۹ به اتفاق آرا تصویب می‌کند و آمریکا اولین قدم را در جهت اعمال فشار بیشتر بر ایران بر می‌دارد. در این قطعنامه از طرفین تقاضاهایی با توجه به اینکه نقض صلح شده است می‌گردد که عمدتاً ناظر به ختم مخاصمات است. همچنین تهدید می‌شود که بر اساس مواد ۳۹ و ۴۰ منشور سازمان ملل در صورت لزوم اقدامات بعدی صورت می‌گیرد. بر اساس مواد یاد شده شورای امنیت اجازه تحریم تسلیحاتی، اقتصادی و نهایتاً تهاجم نظامی را نیز می‌توانست صادر کند.

دیری نمی‌پاید که سران عرب در اجلاس امان که در ۶۶/۸/۱۸ تشکیل می‌شود مواضع خصمانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران تصویب می‌نمایند. در بیانیه پایانی آمده است که:

«سران شرکت کننده در اجلاس، نگرانی خود را از ادامه جنگ و اصرار جمهوری اسلامی ایران بر ادامه اعمال تجاوزگرانه خود و تهدید علیه منطقه و خلیج‌فارس ابراز می‌دارند. سران ضمن همبستگی با عراق در مقابل ایران، ایران را به خاطر اشغال بخشی از سرزمینهای عراق و اتلاف وقت در مورد پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت محکوم می‌نمایند.

سران خواستار اجرای کامل قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط ایران و فشار بین‌المللی به منظور وادار کردن ایران برای پذیرش سریع آن می‌شوند».[۳]

---

1. Anthony H. Cordesman. The Iran Iraq War U.K.James Pub, Co, 1987.

۲. دفتر سیاسی، ماهنامه رویدادها و تحلیل، ش ۳۱، مورخ ۶۶/۲/۲۲.

۳. پیک سیاسی، آذر ۱۳۶۶.

پس از این اجلاس در ایران طی دستورالعمل ۱۰ ماده‌ای که توسط «*شورای عالی پشتیبانی جنگ*» اعلام می‌شود مجدداً شور و حال جبهه و جنگ به راه می‌افتد. در این زمان برای همه روشن بود که ایران ظاهراً سر سازش ندارد.

آمریکا که شاهد این وضع بود تلاش خود را برای تحریم تسلیحاتی ایران به عنوان قدم دوم افزایش می‌دهد. والترز نماینده آمریکا در سازمان ملل، که ریاست شورای امنیت را در اواخر سال ۸۷ به عهده داشت، طی مصاحبه‌ای با واشنگتن پست اظهار امیدواری می‌کند که بتواند در اوایل سال ۸۸ تحریم تسلیحاتی علیه ایران را با برخورداری از حمایت چین و شوروی که تا به حال مخالفت می‌کردند به تصویب برساند. اما با توجه به اینکه شوروی همچنان به مخالفت ادامه می‌داد آمریکا به تنهایی وارد درگیری محدود نظامی می‌شود و وقایع بعدی از جمله حمله به هواپیمای مسافربری ایران نشان داد که این کشور مستقیماً وارد جنگ با ایران شده و مسیر تحرکات نظامی را به سمت پذیرش قطعنامه سوق می‌دهد.

فشارهای نظامی

از ابتدای اردیبهشت ۱۳۶۶ زمزمه حضور ناوگانهای نظامی کشورهای خارجی و به خصوص آمریکا برای حضور در خلیج‌فارس به بهانه ایجاد امنیت در کشتیرانی منطقه آغاز می‌گردد. در این زمینه پس از رفت و آمدهای بی‌شمار مقامات سیاسی غرب و شرق به کشورهای حوزه خلیج‌فارس در جهت دعوت این کشورها از آنها برای اسکورت نفتکشهایشان، ابتدا کویت به شوروی اجازه داد که با ورود ناوگانهای خود به خلیج‌فارس و زدن پرچم شوروی بر فراز نفتکشهای کویتی از آنها در مقابل تعرضات جمهوری اسلامی ایران جلوگیری کند، اما برخوردهای اندک نظامی که در این آبراه کوچک افتاق می‌افتد شرایط را بحرانی‌تر می‌کند.

ـ در ۲۶ اردیبهشت ماه نفتکش شوروی در حالی که در حال حمل نفت کویت با پرچم شوروی بود با مین برخورد می‌کند.[۱]

ـ در فردای آن روز در ۲۷ اردیبهشت ناو استارک هدف ۲ فروند موشک اگزوسه

---

۱. کیهان رویدادهای کرونیک، ۱۳۶۶.

میراژ اف ـ ۱ عراقی قرار می‌گیرد که ۳۷ ملوان آمریکایی به هلاکت می‌رسند.[۱]

ـ در ۲ مرداد نفتکش چهارصد هزار تن بریجستون که با پرچم آمریکا برای بارگیری نفت کویت عازم بندر الاحمدی بود در فاصله ۱۲ مایلی دریای غرب جزیره فارس در اثر اصابت به مین آسیب می‌بیند.[۲]

ـ در ۱۶ مهر ماه هلی‌کوپترهای نظامی آمریکا بر فراز قایقهای تندروی ایران به پرواز در آمدند و آنهابا استینگر حمله کرده و یکی از هلی‌کوپترها را سرنگون کردند.[۳]

ـ در ۲۳ مهر کشتی آمریکایی سانگاری هدف موشک کرم ابریشم قرار می‌گیرد.[۴]

ـ در ۲۷ مهر آمریکا به سکوی رشادت و رسالت حمله می‌کند و بالغ بر نیم میلیارد دلار خسارت وارد می‌کند.

ـ در نیمه شب ۳۰ مهر ماه هلی‌کوپترهای آمریکایی در ۵۰ مایلی شمال شرقی بحرین کشتی باری ایران موسوم به «ایران اجر» را با راکت و مسلسلهای سنگین به بهانه مین‌گذاری مورد حمله قرار دادند.[۵]

پس از حوادث اولیه (ناو استارک) حضور نظامی آمریکا و متحدانش در خلیج‌فارس به طور بی‌سابقه‌ای افزایش می‌یابد و کشورهای منطقه نیز به تقویت ناوگانهای خارجی به‌ویژه آمریکا رضایت می‌دهند. ورود این نیروهای عظیم که به بهانه حمایت از صدور نفت کویت به خلیج‌فارس آغاز شده بود، از جانب ایران به منزله اعلام جنگ علیه ایران تلقی می‌گردد و بسیاری معتقدند که آمریکا با چنین اقدامی آگاهانه به استقبال درگیری مستقیم و محدود با ایران رفته است. به طوری که روزنامه دیلی تلگراف می‌نویسد:

«آمریکا طرح یک حمله هوایی به ایران را در سر می‌پروراند. به نقل از یک منبع نظامی موثق گفت که اگر آمریکا دست به حمله هوایی علیه ایران بزند از پایگاه نیروی دریایی در بندرعباس شروع خواهد کرد».[۶]

تجهیز عراق که به طور بی‌سابقه‌ای از اوایل سال ۶۶ شروع گشته بود در این مرحله

---

۱. همانجا.
۲. همانجا.
۳. همانجا.
۴. همانجا.
۵. همانجا.
۶. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل، ش ۳۵، مورخ ۶۶/۷/۴.

باعث شده بود که عراق بتواند به دنبال طرح فشار اقتصادی تاسیسات صنعتی نفتی ایران را مرتب بمباران کند. به دنبال این تهاجمات، عراق برای اولین بار در اسفند ماه تهران را هدف موشکهای خود قرار می‌دهد و حجم حملات موشکی را بر همه شهرهای ایران افزایش می‌دهد.

با توجه به شرارتهای عراق در موشک باران شهرهای مختلف ایران، انتظار یک حمله بزرگ می‌رفت. سرانجام در ۶۶/۱۲/۲۵ خبر پیروزی یک عملیات بزرگ دیگر با عنوان «*والفجر ۱۰*» اعلام می‌گردد. در این عملیات ضمن آزادسازی چهار شهر و بیرون راندن ضدّ انقلاب از نوسود موجب آزاد شدن شهر مهم حلبچه نیز می‌گردد. عراق که این شکست را بسیار نگران کننده می‌دانست. خصوصاً استقبال مردم حلبچه از رزمندگان ایرانی را مشاهده کرده بود. دست به یک فاجعه وحشتناک دیگری می‌زند و تمامی شهر حلبچه و ساکنانش را بمباران شیمیایی می‌کند. در این بمباران شیمیایی علاوه بر گازهای سمی خردل و اعصاب از دو نوع گاز جدید نیز استفاده می‌شود. بمب‌های سیانور و سارین برای نخستین بار در حجم زیادی روی مردم شهر حلبچه ریخته می‌شود. به کار بردن مقدار زیادی از این نوع که مهلک‌تر از سایر عوامل شیمیایی است حمایت بی‌سابقه تسلیحاتی و شیمیایی از عراق را در موارد ضروری نشان می‌دهد.

در ۶۷/۱/۲۵ رأس اخبار دنیا حادثه برخورد ناو جنگی آمریکایی با مینهای ساخت ایران در آبهای خلیج‌فارس مطرح می‌شود.[۱] آمریکا نیز برای مقابله به سکوهای نفتی سلمان و نصر در خلیج‌فارس حمله می‌کند و تولیدات نفت فلات قاره ایران را تا میزان ۵۰ هزار بشکه در روز کاهش می‌دهد.[۲] میزان خسارتی که در اثر این حملات وارد می‌شود حدود یک میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.[۳] آمریکا با این حرکت در واقع خود به تنهایی در جهت محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی ایران حرکت می‌کرد. آخرین اقدام آمریکا که حاکی از اصرار آن کشور بر فشار بیش از پیش بر ایران در جهت پذیرش صلح بود، حمله به هواپیمای مسافربری بود. آمریکا در ۱۲ تیر ماه ۶۷ با شلیک دو فروند موشک توسط رزمناو آمریکایی «وینسنس» به سوی یک هواپیمای مسافربری ایران

---

۱. اطلاعات، ۶۷/۳/۳۱.

۲. رادیو بی بی سی، ۶۷/۲/۱۰.

۳. دفتر سیاسی سپاه، ماهنامه رویدادها و تحلیل، ش ۴۴، مورخ ۶۷/۳/۲۶.

۲۹۰ انسان بی‌گناه را قتل عام می‌نماید. آمریکا بدین وسیله هم عزم خود را در دخالت در جنگ برای جلوگیری از پیروزی ایران نشان می‌دهد و هم شدت دخالت را که از هیچ جنایتی فروگذار نخواهد کرد.

ج. استراتژی جدید

دو روز پس از حمله به هواپیمای ایرانی، نماینده ایران در سازمان ملل[۱] طی ملاقات با رئیس برزیلی شورای امنیت خواستار تشکیل جلسه فوق‌العاده شورای امنیت می‌گردد تا در مورد حمله کشتی جنگی آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران بحث و گفتگو کند. این تقاضا در حالی بود که قریب به هفت سال جمهوری اسلامی ایران شورای امنیت را تحریم کرده بود و لذا صرف این تقاضا خود بیانگر تجدیدنظر اصولی نسبت به شورای امنیت بود. سرانجام قرار می‌شود در ۶۷/۴/۲۳ شورای امنیت در این مورد تشکیل جلسه دهد و وزیر خارجه ایران برای شرکت در این اجلاس راهی نیویورک می‌شود.

در ۶۷/۴/۲۲ یعنی یک روز قبل از تشکیل اجلاس شورای امنیت، آقای هاشمی رفسنجانی که جانشین فرمانده کل قوا بوده در یک مصاحبه تلویزیونی ضمن اعلام عقب‌نشینی از حلبچه، شرایط جدید جنگ و جبهه‌ها را اعلام می‌دارند، که:

«به خاطر شرایط جدیدی که جنگ الان برای ما پیش آورده است، تغییراتی در خطوط استقرار نیروهای ما لازم به نظر می‌رسید که عقب‌نشینی از حلبچه، یکی از آنهاست... امپریالیسم خبری به گونه‌ای تبلیغ کرده که ایران در خاک اعراب دنبال فتح سرزمین است و نتیجه می‌گیرد که ما جنگ افروزیم و عراق صلح طلب، لذا ما حتماً می‌باید در برنامه‌های خود به گونه‌ای حرکت کنیم که توان چنین تبلیغات مسموم کننده‌ای را از دشمن بگیریم زیرا انقلاب اسلامی هیچوقت دنبال فتح سرزمین نبوده... و بنابراین تبلیغات ما باید روی محورهای تأمین عدالت و مبارزه با کارشکنیهای دشمنان باشد. باید پابه‌پای حرکتهای نظامی، تبلیغات هم درست انجام شود و استراتژی جدید ما سیاسی، نظامی و فرهنگی است».[۲]

---

۱. محمد جعفر محلاتی.

۲. مصاحبه رادیو تلویزیونی آقای هاشمی، ۶۷/۴/۲۲.

در ۶۷/۴/۲۳ جلسه شورای امنیت تشکیل می‌گردد. از طرف آمریکا معاون رئیس جمهوری در آن شرکت می‌کند و عمدتاً تلاش خود را جهت فشار بیشتر بر روی ایران برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می‌گذارد، و از طرف ایران وزیر خارجه آقای ولایتی شرکت می‌کنند که هدفشان قبول مسؤولیت سرنگونی هواپیما از طرف آمریکا بوده است.

ابتدا آقای ولایتی در نطق یک ساعت و نیم خود، ضمن ارایه مدارک و استدلالات در خصوص مقصر بودن قطعی آمریکا در سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، اکثر استدلالات و گفته‌های قبلی مقامات سیاسی و نظامی آمریکایی در توجیه سقوط این هواپیما را رد کرده و خواستار تشخیص مسؤولیت این عمل توسط آمریکا و خروج ناوهای آنها از منطقه می‌گردد. اما جورج بوش ضمن بی‌اعتنایی به مطالبی که از طرف نماینده جمهوری اسلامی ایران گفته شد صرفاً اظهار تأسف از این حادثه که تازه‌ترین تلفات جنگ نامیده شد، تمامی نطق خود را معطوف به جنگ ایران و عراق نمود. خبرگزاری فرانسه از قول وی اعلام کرد که:

«تا جنگ ادامه دارد آمریکا و متحدانش برای جلوگیری از تهدیدات علیه کشتیرانی آزاد در خلیج‌فارس اقدام خواهند کرد... ما اجازه نمی‌دهیم دوستان یا متحدانمان از پا در آیند و اجازه نخواهیم داد که مرعوب حملات جسورانه یا ترور شویم... ما می‌خواهیم آنها(مسؤولین جمهوری اسلایم ایران) همین امروز همین ساعت و بدون ابهام قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرند».[۱]

د. پذیرش قطعنامه

پس از بازگشت دکتر ولایتی از سفر نیویورک، روز دوشنبه ۶۷/۴/۲۷ ساعت ۲ بعد از ظهر صدای جمهوی اسلامی ایران خبری را بدین شرح اعلام کرد:

«جمهوری اسلامی ایران طی پیامی خطاب به خاویرپرزدکوئیار دبیر کل سازمان ملل اعلام نمود که با تأیید مجدد تلاشهای انجام شده و اطمینان به اقدامات ایشان و به منظور یاری نمودن دبیر کل در جهت استقرار امنیت بر اساس عدالت، قطعنامه ۵۹۸ را رسماً پذیرفته است».

---

۱. خبرگزاری رویتر ۶۷/۴/۲۳.

و بدین ترتیب با توجه به فشارهای همه جانبه سیاسی، نظامی و اقتصادی چه از نظر بین‌المللی و چه از نظر داخلی دولت جمهوری اسلامی چاره‌ای جز پـذیرش قـطعنامه نداشت و بنا به فرموده حضرت امام ایشان با قبول این نظریه:

«جام زهر را نوشیده و با خدای خود معامله کرد».

فصل هفتم

انقلاب اسلامی و نظام جهانی

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دو دهه پایانی قرن بیستم میلادی، ضمن ایجاد دگرگونی عمده و اساسی داخلی، تحولات مهم و بعضاً سرنوشت‌سازی در جامعه جهانی به وجود آورد. در بخش فکری و نظری این تحولات می‌توان از مخدوش و بی‌اعتبار شدن برخی از نقطه نظرات و پیش‌بینی‌های ارایه شده قبلی و از جمله منتفی تلقی کردن نقش دین در سرنوشت و تاریخ بشری از یکسو و توانمندی و جهان شمولی ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم از سوی دیگر یاد کرد. در بیان اهمیت و ارزش این تحول فکری و نظری همین بس که بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌المللی در اندیشه و تئوری‌پردازیهای قبلی خود و از جمله در اندیشه تئوری اتمام دوران توانمندی دین در سرنوشت و تاریخ بشری[1]، ناگزیر از تجدیدنظر شدند.

در این فصل پایانی ضمن مروری بر تحولات نظام جهانی بعد از جنگ دوم جهانی تاکنون و نیز ضمن بررسی نظرات ارایه شده در خصوص نظام آینده جهانی به بیان تأثیرات انقلاب اسلامی ایران به ویژه اندیشه‌های امام خمینی (ره) بر سیر تحولات نظامهای مزبور می‌پردازیم.

نظام دو قطبی

متعاقب پیروزی متفقین در جنگ دوم جهانی، نظام جدیدی بر دنیا حاکم شد که در دوران معاصر جهان بی‌سابقه بود. این نظام به نظام دو قطبی شهرت یافت بر پایه حضور و حاکمیت بلامنازع دو ابر قدرت شرق و غرب استوار شده و بر مبنای دو ایدئولوژی

---

۱. به عنوان نمونه می‌توان به کتاب زیر از ساموئل هانتینگتون مراجعه کرد:

S.Huntigton, Political Order in Changing Societies, Yale University Press, 1968, pp. 32-34.

مارکسیسم و لیبرالیسم قریب به چهل سال تداوم یافت.

سلطه نظام دو قطبی مزبور و بسط و استحکام روزافزون آن اغلب کشورها خصوصاً کشورهای کوچک و آسیب‌پذیر را ناگزیر از پیوستن به یکی از دو قطب نمود. این نظام تدریجاً بر این قانونمندی استوار شد که در هر یک از تغییرات و تحولات ملی یا منطقه‌ای و یا جهانی نه فقط یکی از دو ابرقدرت در پشت این تغییرات و تحولات حضوری فعال و نقشی عمده دارند بلکه آشکارا از یکی از دو طرف تضاد حمایت و به آن کمک می‌کنند. اگرچه در طول حاکمیت نظام دو قطبی پاره‌ای نشیب و فرازها در روابط دو ابر قدرت شرق و غرب رخ داد مع‌ذلک همواره مشخصه ویژه‌ای به عنوان جنگ سرد بر سلسله ارتباطات بین این دو ابر قدرت حاکم بود.

نظام تک قطبی

در نیمه دوم دهه سال ۱۹۸۰ میلادی یکی از دو ابر قدرت یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دچار آن‌چنان تغییر و تحول بنیادین و گسترده‌ای شد که نه تنها ساختار درونیش به‌طور غیرقابل تصوری درهم فرو ریخت بلکه ضمن پایان دادن به دوران حاکمیت نظام دو قطبی، جامعه جهانی را با این سؤال بسیار مهم و سرنوشت‌ساز، مواجه ساخت که نظام آینده جهانی از چه نوع بوده و بر اساس چه معیارها و ضوابطی استوار خواهد بود؟

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که شکست ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم، افول قدرت به ظاهر شکست‌ناپذیر شوروی و کناره‌گیری آن از رهبری بلوک شرق را در پی داشت زمینه بسیار مناسبی برای ابر قدرت دیگر به وجود آمد تا با استفاده از این خلاء، اقتدار بلامنازع خود را بر کل جهان بسط و گسترش دهد. لازم به ذکر است که اگرچه ابر قدرت بلامنازع مزبور در نتیجه فروپاشی بلوک شرق که هم مبین ناتوانی ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم و هم مبین توانمندی نظام سرمایه‌داری در غلبه بر ایدئولوژی مزبور بود نظام سرمایه‌داری مبتنی بر لیبرالیسم و دموکراسی از نوع غربی آن که خود در رأس این نظام قرار داشت کاملاً موفق و پیروز می‌دانست لکن نگرانی ناشی از پایان یافتن دوران جنگ سرد و متلاشی شدن بلوک شرق که می‌توانست خطر جدی کنارگذاردن ابرقدرت دیگر را از رهبری دنیای غرب در پی داشته باشد سیاستمداران و

زمامداران این کشور را ناگزیر ساخت تا با اتخاذ سیاست جدید و نوعی چاره‌اندیشی، خطر جدی مزبور را مرتفع و ضمن حفظ رهبری دنیای غرب، سلطه خود را بر کل جهان، بسط و گسترش دهد.

بعض از نظریه‌پردازان آمریکایی پایان جنگ سرد را زمینه بسیار مناسبی برای القاء این اندیشه دانستند که نظم و صلح جهانی حضور و استقرار قدرت مسلطی را ایجاب می‌کند که با تکیه بر منافع مادی و قدرت مطلقه خود، قادر به تأمین و تضمین امنیت و رفاه عمومی باشد. متعاقب این اندیشه نظریه‌پردازان آمریکایی، دکترین جورج بوش تحت عنوان «نظم نوین جهانی» عرضه شد. دکترین مزبور بر این پایه استوار بود که ایالات متحده آمریکا، تنها ابرقدرت باقیمانده از دوران جنگ سرد برای اعمال نفوذ مؤثر جهانی کماکان نیازمند حفظ میزان قابل توجهی از نیروی نظامی خویش می‌باشد. نظریه مزبور مورد توجه تعدادی از متفکرین سیاست بین‌الملل در دانشگاههای آمریکا قرار گرفت و آنان را به توجیه و دفاع از آن مشغول داشت، مهمترین نظریه ابراز شده در این خصوص متعلق به رئالیست ساختاری به نام «کنت والتز» می‌باشد مکتب مبتنی بر این نظریه قایل به این عقیده بود که اگرچه توزیع تواناییهای جنگی در پایان جنگ دوم جهانی رقابت جنگ سرد میان دو ابر قدرت را ایجاب می‌نمود لکن زمانی که در اواسط دهه هشتاد قرن بیستم میلادی اتحاد جماهیر شوروی از حفظ و تداوم توانایی نظامی خود بازمانده و الزاماً از صحنه رقابت کنار رفت آمریکا به عنوان قدرت بلارقیب در نظام جهانی همچنان باقی ماند.[1]

رونالد ریگان با تأکید بر این نظریه که تأمین صلح از طریق سلطه عملی است در خاطرات خود چنین می‌آورد: ***«می‌دانم که گورباچف انگیزه‌های قوی برای خاتمه بخشیدن به رقابت تسلیحاتی داشته است. اقتصاد روسیه همچون سبدی است که بخش مهمی از آن صرف هزینه‌های تسلیحاتی می‌شد. او فهمیده بود که کیفیت تکنولوژی آمریکا هم اکنون به طور فوق‌العاده‌ای بر آنچه که او دارد برتری یافته است. او فهمیده بود که ما می‌توانستیم خیلی بیش از روسها تا آن حد که بخواهیم روی تسلیحات خرج کنیم. دنیا در گذر از یک مقطع جدید می‌باشد، ما این شانس را دادیم که این دنیا را امن‌تر و جایی برای اکنون و قرن ۲۱ بسازیم».***[2]

1.Seymon Brown, ***"Explaining The Transformation of World Politics,"*** ***International Journal***, Vol. XLVI, No. 2, Spring 1991, pp. 207_219.

2. Ronald Reagan, ***An American Life***, New York, Simon & Schuster 1990, pp. 14_15.

شرط تداوم و استحکام نظم جدید بر پایه دو اصل اساسی می‌توانست قرار داشته باشد اول آنکه دولت آمریکا همچنان توانایی و اقتدار رهبری نظام جهانی را از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد. دوم اینکه بقیه اعضای جامعه جهانی تبعیت از چنین نظمی را همچنان پذیرا بوده و در مقابل خواسته‌های آمریکا تمکن نمایند و در صورت بروز تمرد و نافرمانی دولت متمرّد و نافرمان را تنبیه نموده و او را به جای خود بنشانند.[۱]

وجود و اعمال شرایط دوگانه فوق که اساس تداوم نظام نوین جهانی بود غیر ممکن به نظر می‌رسید زیرا که نه جامعه آمریکا از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امکان و انگیزه لازم و همچنین دارای شرایط کافی برای رهبری جهانی را دارا بود و نه کشورهای دیگر آمادگی لازم برای پذیرش رهبری آمریکا و تبعیت بدون قید و شرط از این کشور را در خود می‌دیدند و در نتیجه سالهای اخیر در دهه ۹۰ شاهد نوعی تلاش آمریکا برای تثبیت این نظام و تمرد سایر کشورها مبنی بر عدم قبول این نظام بوده است که نهایتاً منجر به شکست آمریکا و شکست نظام تک قطبی جدید گردید و در اینجا بود که از طرف دولتهای دیگر من‌جمله جمهوری خلق چین نظریه نظام چند قطبی مطرح گردید که مطلوب دولت آمریکا نبوده و تاکنون به این واقعیت اعتراف نکرده است.[۲]

در نظام چند قطبی روابط اقتصادی عامل تعیین کننده در روابط بین‌الملل می‌باشد و این عامل جایگزین قدرت نظامی می‌گردد. در این شرایط نظام بین‌الملل بدون توجه به آسیا به ویژه ژاپن به عنوان قطب‌های جدید قدرت نمی‌تواند معنی داشته باشد. ایالات متحده و اروپا در گذشته به خاطر نقش تعیین کننده قدرت نظامی نفوذ کنترل کننده‌ای بر آسیا و به ویژه بر ژاپن اعمال می‌کردند. اما در شرایط جدید ژاپن که توجه وصف‌ناپذیری

---

۱. صحنه اجرا و آزمایش نظام جدید تک قطبی برای دولت آمریکا در حادثه اشغال کویت توسط عراق فراهم گردید و آمریکا توانست با دست‌آویز قرار دادن این تجاوز زمینه را برای اجرای نظم جدید و به رهبری خود فراهم نماید و اگرچه دولت صدام قبل از آغاز جنگ خلیج‌فارس آمادگی خود را برای خروج از کویت اعلام کرده بود مع‌هذا دولت آمریکا وقعی ننهاده و این جنگ را با حمله هوایی و زمینی آغاز کرد در حالی که هزینه این جنگ را کشورهای دیگر به ویژه کشورهای نفت‌خیز خلیج‌فارس و بعض کشورهای اروپای غربی و ژاپن پرداخت می‌کردند.

۲. برای مطالعه بیشتر در رابطه با نظامهای جهانی به مقاله «نظم نوین جهانی» به قلم نگارنده در شماره ۲۸ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، آذر ۱۳۷۱ مراجعه کنید.

بـه مـناطقی هـمچون آفـریقا، خـاورمیانه و آسـیای جـنوب شـرقی کـه دارای رشـد فوق‌العاده‌ای بودند پیدا کرده است روز به روز بر قدرت اقتصادی خود افزوده و برای این مناطق نیز انتخاب دیگری فراهم کرده است. در حالی که آمـریکا و اروپـا هـمچنان در بحران سردرگمی غرق شده‌اند.

ایالات مـتحده بـا هـماوردی شـدیدی از سـوی تـوان عـظیم اقـتصادی و هـمچنین استحکامات استراتژیک بالقوه‌ای که در یک جامعه اروپایی در هم آمیخته روبه‌رو است که در نتیجه آن نه می‌تواند برتری جهانی برای خود کسب و نه حتی وضـع مـوجود را حفظ کند. مگر اینکه بتواند بین دو قدرت آسیایی و اروپایی شرایطی ایجاد کند که بـه سوی بی‌ثبات کردن آنها گام بردارد.

در عین حال نظریه‌پردازان و سیاستگزاران آمریکایی به دنبال این بودند که بـا ارایـه نظریات جدید در عین اینکه تداوم سلطه آمریکا را در برداشته باشد رهنمودی نیز برای سیاستگذاران آمریکایی و غرب باشد. در این راستا نظریه‌پرداز معروف آمریکایی به نام ساموئل هانتینگتون نظریه جنجال برانگیز خود را به نام «برخورد تمدنها» مطرح نمود.

نظام برخورد تمدنها

هانتینگتون بی‌آنکه همچون برخی از تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند آن را سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدنها» می‌انگارد و بر اساس آن بسیاری از حوادث و رخدادهای جاری جهان را به گونه‌ای تعبیر و تحلیل می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات نظریه جدیدش می‌باشد.

وی تمدنهای زنده جهان را به هفت و یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند[1] و خطوط گسل میان تمدنهای مزبور را منشاء درگیریهای آتی و جایگزین واحد کهن دولت ـ ملت[2] می‌بیند.

به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدنها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکـامل درگیریهای عصر خود را شکل می‌دهد. زیرا که به زعم ایشان:

ـ اختلاف تمدنها اساسی است.

---

۱. این تمدنها عبارتند از تمدنهای غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هـند، اسـلاو، ارتـدکس، آمـریکای لاتین و در حاشیه تمدن آفریقایی.

2. Nation-State.

ـ خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است.
ـ تجدید حیات مذهبی وسیله‌ای برای پرکردن خلاء هویت در حال رشد است.
ـ رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) گردیده است.
ـ ویژگیها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند.
ـ منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است.
ـ خطوط گسل موجود بین تمدنهای امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند.
ـ خصومت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب آبستن بروز حوادثی خونین می‌باشد.

بدین ترتیب و بر اساس این نظریه «پارادایم برخورد تمدنی» دیگر مسایل جهانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و در عصر نو صف‌آراییهای تازه‌ای بر محور تمدنها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، در مقابل تمدن غرب قرار می‌گیرند. خلاصه اینکه کانون اصلی درگیریها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود و در واقع درگیریهای تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است.[۱]

به دنبال انتشار مقاله هانتینگتون و ارایه نظریه جنجال برانگیز برخورد تمدنها انتقادات و برخوردهای متعددی از طرف بعضی از اندیشمندان غربی و جهان سوم به عمل آمد. این انتقادات به طور عمده شامل بحثهایی که بعضاً روی ضعفهای تئوریک و علمی نظریه تأکید داشتند و آن را از بنیاد سست می‌دیدند و بعضاً نیز روی استنادات و شواهد ارایه شده توسط هانتینگتون و اینکه تناقضات زیادی در این زمینه وجود دارد تکیه می‌کردند. بعضی نیز با طرح مسایل جدیدی به طور کلی نظریه برخورد تمدنها را نفی می‌کردند.[۲]

---

1. Samuel, p. Huntington, *"The Clash of Civilizations", Foreign Affairs,* (Summer 1993).

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب «نظریه برخورد تمدنها، هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویرایش مجتبی امیری، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۷۵».

نظریه برخورد تمدنها سرپوشی بر واقعیتهای موجود

آنچه که به نظر می‌رسد نقد کنندگان نظریه برخورد تمدنها به آن کمتر توجه داشته‌اند اینکه انگیزه و یا به عبارت دیگر قصد هانتینگتون در ارایه این نظریه، طرح «پارادایم» جدیدی نبوده است بلکه چاره‌اندیشی و یا به عبارت دیگر توجیه تضادهای پدیدار شده بعد از فروپاشی نظام دو قطبی بود. تضادهایی که در درون دنیای غرب و آمریکا و همچنین تعارض و تضادی که میان دنیای غرب و سایر جوامع موجود در جهان پدیدار گردیده و احتمالاً در آینده نیز این تعارضات تشدید خواهد گردید. از آنجاکه این نظریه توجه زیادی را به خود جلب کرده و بخشی از واقعیتهای نظام جهانی آینده را در درون خود دارد ضمن طرح نقاط ضعف اساسی این نظریه علمی علل طرح آن را نیز مطرح می‌نماییم.

تمدن و فرهنگ و رابطه آن دو با یکدیگر

از نقاط ضعف نظریه «برخورد تمدنها» این است که هانتینگتون تعریف علمی و مشخصی از تمدن و فرهنگ ارایه نمی‌دهد و بر پیوستگی وسیع این دو با یکدیگر تأکید می‌ورزد و به طور کلی هانتینگتون، تمدن و فرهنگ را دو مفهوم پیوسته و مستتر در یکدیگر تصور می‌کند. وی معتقد است که تمدن بالاترین سطح گروه‌بندی فرهنگی مردم و گسترده‌ترین هویت فرهنگی است که می‌توان انسانها را با آن طبقه‌بندی کرد.[1]

ارایه تعریف دقیق و جامع از فرهنگ و تمدن اگرچه کار آسانی نیست، اما با وجود به هم پیوستگی تمدن و فرهنگ، تفاوتهای قابل تأملی نیز در میان آنها مشاهده می‌شود که هانتینگتون به آنها توجهی نکرده است. از میان تفاوتهای مختلف تمدن و فرهنگ می‌توان به دو تفاوت عمده‌ای که آقای اسلامی ندوشن قایل است اشاره کرد: نخست آنکه تمدن بیشتر جنبه علمی و عینی دارد و فرهنگ بیشتر جنبه ذهنی و معنوی، هنر، فلسفه و حکمت و ادبیات و اعتقادها (مذهبی و غیرمذهبی) در قلمرو فرهنگ هستند، در حالی که تمدن، بیشتر ناظر به سطح حوایج مادی انسان در اجتماع است. دوم آنکه تمدن بیشتر جنبه اجتماعی دارد و فرهنگ بیشتر فردی، تمدن تأمین‌کننده پیشرفت انسان در هیأت اجتماع است. فرهنگ گذشته از این جنبه، می‌تواند ناظر به تکامل فردی

---

۱. همان منبع، ص ۳۸ ـ ۳۷.

باشد.[۱]

علی‌رغم اینکه این دو واژه حتی در لغت هم معانی متفاوتی دارند ولی به طور عموم آنها را مترادف یکدیگر به کار برده و اغلب جایگزین یکدیگر قرار می‌دهند. تمدن که به معنای شهرنشینی است و حتی در لاتین هم اصطلاح Civilization دارای ریشه لغوی با همین مفهوم را دارا است در حالی که فرهنگ یا Culture ارتباط به شیوه‌های رفتاری متفاوت جوامع دارد.

تمدن که با مفهوم شهرنشینی آمده است به معنای رشد و توسعه و آگاهی بهره‌برداری بشر از پیشرفتهای علمی و تکنولوژی و ایجاد زندگی مناسب‌تری برای جوامع خود می‌باشد. در طول تاریخ بشریت اگرچه در هر دوره و عصری بعضی از جوامع بشری کمکهای ارزنده‌ای به این رشد و توسعه کرده‌اند ولی هیچ‌گاه محدود به یک جامعه خاص باقی نمانده و همه جوامع بشری از آن بهره‌مند شده‌اند در حالی که فرهنگ به معنای مجموعه‌ای از آداب و رسوم، سنتها، افکار، عقاید، مذهب و فلسفه بوده و در حقیقت تشکیل‌دهنده هویت یک قوم و جامعه می‌باشد و ضرورتاً نیز به قوم و جامعه دیگر منتقل نگشته و هم‌چنان فرهنگ متمایز کننده جوامع مختلف از یکدیگر می‌باشد. تمدن و فرهنگ با هم مرتبط هستند ولی ضرورتاً ملازمه یکدیگر نمی‌باشند.

به نظر می‌رسد که غرب برای بهره‌برداری و انحصارطلبی هرچه بیشتر سعی در ادغام فرهنگ و تمدن کرده‌اند تا این ایده را به کرسی بنشانند که تمدن برتر ویژه فرهنگ آنها است و سایر جوامع با فرهنگهای متفاوت با غرب زمانی می‌توانند متمدن شوند که فرهنگ خود را رها کنند. در حالی که می‌توان جوامعی را یافت که دارای فرهنگ غنی ولی تمدنی ضعیف بوده و متقابلاً جوامع متمدن با فرهنگ ضعیف و یا فرهنگ مختلط هم وجود دارد که نمونه آن کشورهای مهاجرنشینی مانند آمریکا است.

اندیشمندان غربی به‌طور اعم و به تبع آنها دیگران سعی کردند علی‌رغم تفاوت آشکار و اساسی که میان این دو واژه وجود دارد آن دو را مترادف یکدیگر و با یک مفهوم به کار ببرند و هانتینگتون نیز براساس همین سابقه فرقی میان تمدن و فرهنگ قایل نشده است.

---

۱. دکتر محمد اسلامی ندوشن، فرهنگ و شبه فرهنگ، تهران، انتشارات یزدان، ۱۳۷۱.

انحطاط جامعه آمریکا

هانتینگتون این موضوع مهم و در عین حال سرنوشت‌ساز جامعه غرب به ویژه آمریکا را نادیده می‌گیرد همان‌طور که اتحاد جماهیر شوروی به علت اتخاذ معیارها و ارزشهای غلط و ناسازگار با فطرت انسانها در پیاده کردن ایدئولوژی ماتریالیزم و مارکسیسم ـ لنینیزم نهایتاً بعد از گذشت هفتاد سال از درون فر پاشید و بطلان نظریه مزبور عملاً به اثبات رسید ایالات متحده آمریکا و مآلاً دنیای غرب نیز به همین دلایل در خطر فروپاشیدن از درون می‌باشد.

برژینسکی از جمله معدود کسانی بود که در نقد نظریه هانتینگتون به این مسأله مهم توجه کرده است.[۱] او ابتدا به کالبد شکافی فرهنگ غربی در سطح فکری پرداخته و ضعفهای جبران‌ناپذیر این فرهنگ را برمی‌شمارد و از بی‌توجهی هانتینگتون نسبت به از درون گسیختگی فرهنگ غربی خرده می‌گیرد. به اعتقاد وی سکولاریزم عنان گسیخته حاکم بر نیمکره غربی در درون خود نطفه ویرانی فرهنگ غرب را می‌پرورد. از دیدگاه او آنچه ابرقدرتی آمریکا را در معرض زوال قرار می‌دهد برخورد تمدنها نیست بلکه فساد درونی نظام غربی و دوری از معنویات است که نه تنها رهبری آمریکا بلکه مآلاً فرهنگ آمریکا را به عنوان الگو و معیاری برای دیگران از بین می‌برد.[۲]

از طرف دیگر ایالات متحده هر روز بیش از پیش به لحاظ قومی و نژادی متنوع شده و این امر نیز علاوه بر انحطاط اجتماعی موجب از هم‌گسیختگی هرچه بیشتر فرهنگی این کشور خواهد شد.[۳]

---

1. Zibgniew Brezinski, *"Weak Ramparted of the Permissive West" New Perspective Quarterly*, Vol 10, No. 3 (Summer 1993).

۲. آمار در تأیید این نظریه نشان می‌دهد که از سال ۱۹۶۰ در حالی که، جمعیت آمریکا ۴۱٪ افزایش یافته است میزان جنایات خشونت‌آمیز ۵۶۰٪ تولد از مادران مجرد ۴۱۹٪ طلاق ۳۰۰٪ و تعداد کودکانی که در خانواده بدون پدر و یا بدون مادر زندگی می‌کنند ۳۰۰٪ افزایش یافته است این وضعیت حاکی از یک انحطاط عظیم اجتماعی است به نقل از:

,tpeS (sriaffA ngieroF ,*"ecnedaceD fo sregnaD ehT"* ,inabubhaM erohsik.) 1993, tcO

۳. بر اساس تخمینهای اداره آمار و سرشماری، تا سال ۲۰۵۰ جمعیت آمریکا دربرگیرنده بیش از ۳۳ درصد اسپانیایی الاصل، ۱۶ درصد سیاهپوست و ۱۰ درصد آسیایی‌الاصل خواهد بود. کشوری که در گذشته میلیونها مهاجر از کشورهای مختلف را با موفقیت در خود هضم کرده است، و آنها به خاطر وجود ثروت و امکانات ←

مع‌هذا هانتینگتون نمی‌تواند به‌طور کامل خود را از این مسأله دور بدارد و جریان مرگباری را فاش می‌سازد که اخیراً در غرب به وجود آمده است و آن ناتوانی در درک این موضوع است که غرب ممکن است در بطن نظامهای ارزشی و نهادهای خود، دچار ضعفهای ساختاری شده باشد. این جریان، تا حدی استقبال گرمی را که اخیراً از تصور پایان تاریخ و پیروزی آرمان غرب بر اساس نظریه فوکویاما شده است، توجیه می‌کند با این تصور که آزادی فردی و دمکراسی همیشه رهبری تمدن غرب را تضمین خواهد کرد.[1]

در حالی که مسأله تباهی لیبرالیسم غربی در فقدان یک رقیب ایدئولوژیکی منسجم از سوی ایدئولوژی رقیبی چون مارکسیسم ـ لنینیسم، موضوعی جدّی می‌باشد. چند پارگی و چندگانگی فرهنگی امروزه در حال نابود سازی مجموعه باورها و فلسفه فکری است که شیرازه جامعه آمریکایی را تشکیل می‌دهد.

هویت سیاسی ایالات متحده آمریکا در اصولی که در اسناد اولیه تبیین شده، ریشه دوانده است، غرب‌زدایی ایالات متحده در صورتی که محقق شود به معنای آمریکازدایی و تهی کردن این کشور از هویت فعلی خود خواهد بود. اگر چنین بشود و آمریکاییها به لیبرال دمکراسی و ایدئولوژی سیاسی اروپا دیگر معتقد نباشند و عمل نکنند، در آن صورت، ایالات متحده آنگونه که ما آن را شناخته‌ایم باقی نخواهد ماند و به دنبال سایر ابرقدرتهایی که صرفاً از طریق ایدئولوژی تعریف شده بودند در مقبره تاریخ دفن خواهد شد.

تضاد بین آمریکا و اروپا

برای مدت ۴۵ سال بعد از پیروزی متفقین و به خاطر تضادی که میان غرب یعنی اروپای غربی و آمریکا از یک طرف و شرق یعنی اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی از طرف دیگر وجود داشت اختلافات درونی دنیای غرب نه تنها تحت‌الشعاع قرار گرفته

← رفاهی بهتر در این کشور فرهنگ اروپایی و باورهای آمریکایی را پذیرفته بودند، بسیار بعید است در آینده با توجه به اینکه ترکیب جمعیتی این کشور بالغ بر ۵۰ درصد اسپانیایی‌الاصل و غیرسفیدها خواهند بود چنین جریانی ادامه پیدا کند.

1. Francis Fukuyama "*The end of History and The Last Man*", New York, The free Press, 1992.

بود بلکه اروپای غربی به خاطر نیازهای بعد از جنگ رهبری ایالات متحده آمریکا را پذیرفته و سیاستهای نظامی، اقتصادی و اجتماعی خود را با آمریکا هم‌آهنگ می‌کرد. با توجه به فروپاشی جهان شرق و نظام کمونیستی و عدم وجود دشمن مشترک و همچنین تغییر شرایط کشورهای اروپایی به‌طور طبیعی دیگر انگیزه‌های لازم برای حفظ وحدت جهان غرب وجود نداشته و اختلافات درون جامعه غرب به تدریج برملا گردید.

آمریکا که سعی می‌کرد با ایجاد نظام تک قطبی همچنان دولتهای اروپای غربی را وادار به تبعیت و پذیرش رهبری آمریکا بنماید با شکست زود هنگام نظام تک قطبی و طرح نظام چند قطبی شاهد بروز اختلافات جدی بین اروپا و آمریکا گردید. فراموش نباید کرد که دو جنگ جهانی اول و دوم میلیونها انسان را به کام خود فرو بردند. در آغاز میان دول با نظام سرمایه‌داری غرب بر افروخته شد.

هانیتنگتون علی‌رغم سابقه تاریخی جنگهای درون غرب مدعی است که چون آلمان و ایالات متحده آمریکا هر دو به خانواده غرب تعلق دارند درگیریهای جدی بین آن دو قدرت و یا سایر کشورهای غربی دیگر متصور نیست!! در حالی که تاریخ دو سه قرن اخیر سرشار است از جنگهای متعدد درون خانواده غرب، با نقش برجسته‌ای که آلمان در آنها داشته است.

تردیدی نیست که امپریالیسم بریتانیا و فرانسه نیز آلمانها را به تعقیب نیازهای قویتر متقاعد ساخت و همان‌گونه که ارنست هاس در کتاب خود گفته: *«آلمانها مانند سایر جوامع بزرگ خود را محق می‌دانند که اگر امکان توسعه در خارج از مرز (ماوراءبحار) وجود ندارد بالاجبار در داخل اروپا توسعه می‌یابند».*[1]

برخورد تمدنها یا گفتگوی میان تمدنها؟

در حالی که ساموئل هانتینگتون از برخورد میان تمدنها به ویژه میان تمدن غرب از یک طرف و اسلام و کنفوسیوس از طرف دیگر صحبت می‌کند و پیش‌بینی می‌کند که قرن بیست و یکم قرن برخورد میان تمدنها است، متقابلاً رئیس جمهور اسلامی ایران گفتگوی میان تمدنها را مطرح کرده‌اند. در اینجا این سؤال مطرح است که آیا واقعاً

1. Richard E.Rubenstein and Jarl Crocker, *"Challenging Huntington", Foreign Policy* No.79, (Fall 265-6-1994), pp. 113-128.

برخوردی میان تمدنها وجود دارد که به جای جلوگیری از چنین برخوردی و تخفیف تضادها موضوع گفتگو میان تمدنها و یا به عبارت صحیح‌تر میان فرهنگها را مطرح کرد؟

آنچه که جوامع مختلف را از یکدیگر جدا می‌کند همان طور که قبلاً بیان گردید تمدن نیست بلکه فرهنگ هر یک از این جوامع می‌باشد و فرهنگها هم در عین تفاوتهایی که با یکدیگر دارند ضرورتاً با یکدیگر درگیری نداشته و در خصومت نبوده‌اند بلکه این دولتها بوده‌اند که به عنوان نمایندگان صاحبان قدرت و زور و برای توسعه حوزه نفوذ و اقتدار خود با سوء استفاده از این تفاوتها و در جهت رسیدن به اهداف سلطه‌گرانه خود در جنگ با سایر جوامع بوده و آنها را به خاک و خون می‌کشیدند و ملتهای خود را نیز به زور و یا با تبلیغات به دنبال خود می‌کشیدند، به عبارت دیگر این فرهنگها بودند که به عنوان ابزاری در خدمت دولتهای خود قرار داشتند نه اینکه دولتها در خدمت فرهنگها و تمدنها باشند. هانتینگتون بدون توجه به تفاوتهای فرهنگی عمیقی که میان فرهنگ اسلامی و کنفوسیوسی وجود دارد از اتحاد میان آن دو در مقابله با تمدن غرب یاد می‌کند و نمی‌گوید چه وجه اشتراکی میان آن دو وجود دارد؟

به نظر می‌رسد آنچه که این دو جامعه را در مقابله با غرب به هم نزدیک می‌کند این است که در قرون اخیر هر دو قربانی استعمار و استثمار و حتی تحقیر غرب بوده‌اند و خاطرات و سوابق بسیار تلخی از ظلم و جوری که غرب نسبت به جوامع آنها روا داشته است با خود حمل می‌کنند. امروز که ملتهای این جوامع بیدار شده و با سلطه‌گریهای غرب و در رأس آن آمریکا مقابله می‌کنند هانتینگتون از برخورد مشترک این دو تمدن با غرب اظهار نگرانی می‌کند. هانتینگتون نمی‌خواهد به این واقعیت انکارناپذیر اعتراف کند که جوامع آسیایی و آفریقایی دوران تلخ استثمار ظالمانه غرب را همچون جنگ تریاک در چین، تجارت برده در آفریقا و غارت سرمایه‌های عظیم خدادادی جهان اسلام را در قالب استعمار و استعمارنو فراموش نکرده‌اند. هانتینگتون از طرف دیگر که نگران بروز تضاد مجدد میان دول غربی به ویژه آمریکا و اروپا بر سر تقسیم منابع اقتصادی جهان می‌باشد درصدد خلق دشمنی جدید برمی‌آید. و به‌طور ضمنی طرح هابز را توصیه می‌کند که «اگر بربرها وجود خارجی ندارند باید در پی خلق آنها باشیم».[1]

---

1. Theodore A.Coloumbis and Thanaos Veremis, *"In Search of New Barbarians"*. *Mediteranean Quarterly*, Vol 5, Number 1(Winter 1994), pp. 36-44.

بیداری و آگاهی ملتها

عامل دیگری که موجب طرح نظریه برخورد تمدنها گردید نه تنها ناشی از سابقه استعمار و استثماری است که غرب متمدن بر علیه کشورهای جهان سوم همچون آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین اعمال کرده است و ملتهای این جوامع نه تنها ظلمی که بر آنها روا شده است فراموش نمی‌کنند بلکه به تدریج به حقوق خود پی برده و این امر موجبات بیداری ملتها و قیام بر علیه استعمارگران غربی را فراهم کرده است. از دیدگاه هانتینگتون وجود این تضاد که در واقع میان دنیای مستکبرین و جهان استثمار شده می‌باشد امری اجتناب‌ناپذیر است و او بدون آنکه به علت این واقعیت اعتراف کند سعی بر این دارد که همین تضاد روزافزون را به عنوان برخورد تمدنها مطرح نماید.

هانتینگتون فراموش می‌کند که یک سال قبل از ارایه نظریه برخورد تمدنها نیت و نگرانی خود را از تحولات در شرف وقوع بعد از فروپاشی شوروی آشکار نموده است.

او در مقاله‌ای تحت عنوان منافع استراتژیکی در حال تغییر آمریکا[1] اوضاع جهانی به ویژه جایگاه آمریکا را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده و برای حفظ موقعیت و منافع آمریکا چنین چاره‌اندیشی می‌کند:

۱. برای حفظ موقعیت آمریکا به عنوان قدرت برتر جهان باید با پدیده مبارزه‌جویی اقتصادی ژاپن مواجه گردید.

۲. ظهور یک قدرت مسلط نظامی ـ سیاسی در منطقه اورو آسیا (همچون آلمان و چین) جلوگیری به عمل آورد.

۳. از منافع اساسی آمریکا در جهان سوم که به‌طور عمده در خلیج‌فارس و آمریکای مرکزی نهفته است حفاظت به عمل آید.

چکیده بحثهای هانتینگتون این است که ایالات متحده آمریکا با مشکلات و تضادها و مبارزه‌طلبی‌های جدیدی در دنیا مواجه خواهد شد که چنانچه برای برخورد و مقابله با این چالش‌های جدید چاره‌اندیشی نکند، نمی‌تواند برتری لازم را برای خود حفظ کند و نه حتی وضع موجود را نگه دارد مگر آنکه با ترسیم و تدوین استراتژی و نظم جدیدی برای جهان قرن بیست و یکم زمینه تداوم این برتری را فراهم نماید و به دنبال این

---

1. Samuel P.Huntigton *"American Changing Strategic Interests"* Survival 33 (Jan-Feb 1991), pp. 12-13.

مشکلات است که هانتینگتون نظریه برخورد تمدنها را مطرح و بدین وسیله بر واقعیتهای موجود در جهان سرپوش می‌گذارد. در عین حال و به‌طور ظریفی آشتی‌ناپذیری جهان اسلام و غرب را به عنوان یک اصل مسلم و بدیهی فرض کرده و می‌کوشد سیاستهای سلطه‌جویانه و توسعه‌طلبانه دولتهای غربی و مقابله جهان اسلام با این سیاستها را در قالب برخورد دو تمدن توجیه نماید.

از این‌رو به اعتقاد ما دعوت هانتینگتون به دفاع جهانی از منافع غرب در مقابل تمدنهای رقیب بدترین شکل پیشگویی ارضاکننده خود است. به هر تقدیر، سؤال مؤکد هانتینگتون مبنی بر اینکه «اگر برخورد تمدن نیست، پس چیست؟»[1] در خور پاسخ است و آن این است که جهان برای رفع مشکلات و نیازهای انسانی نیاز به ایجاد نهضتی قوی برای ایجاد تحول اجتماعی دارد. جنبشی که هنوز زاده نشده است. ولی شواهد و علایم آن با پیروزی انقلاب اسلامی هویدا گردیده است.

انقلاب اسلامی و نظام آینده جهانی

کشور ایران که اواخر قرن نوزدهم به ویژه بعد از شکستهای پی در پی در جنگهای با روسیه تزاری تضعیف شده و در مقابل تهاجمات نظامی، سیاسی و فرهنگی قدرتهای سلطه‌گر زمان تاب مقاومت نداشت و با توجه به موقعیت استراتژیکی این کشور صحنه رقابت قدرتهای بیگانه قرار گرفته بود. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جولانگاه نفوذ و رقابت قدرتهای بزرگ جهان که بازیگران اصلی در نظامهای شکل گرفته جهانی بودند قرار داشت.

قبل از جنگ جهانی اول ایران صحنه نفوذ و رقابت انگلیس و روسیه تزاری بود و مابین دو جنگ سلطه بلامنازع انگلیس را پذیرا شده و بعد از جنگ جهانی دوم نیز آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جدید توانست نقش بالا و اساسی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران را پیدا نماید. نکته جالب توجه اینکه نهضتهای ضدّ استبدادی و استعماری در ایران نیز که در این دوران مانند نهضت مشروطه و یا ملی شدن صنعت نفت شکل گرفته و به پیروزی رسید در عین اصالت مردمی فارغ از دخالت و حمایت

---

1. Samel P.Huntigton "If Not Civilizations, What Paradigms of the post-cold World War?" *Foreign Affairs* (Nov./Oec. 1993)

بعض از قدرتهای بیگانه نبود. در نهضت مشروطه دولت استعماری انگلیس از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد و در نهضت ملی شدن نفت آمریکاییها به حمایت از جبهه ملی برخاستند.

اولین جرقه حرکت مستقل از نفوذ بیگانگان نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) بود که در سالهای ۴۱ و ۴۲ و در اوج جنگ سرد و حاکمیت بلامعارض نظام دو قطبی شکل گرفت. امام خمینی (ره) با طرح این جمله معروف:

«آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، و شوروی از هر دو بدتر، همه از هم پلیدتر اما لکن امروز سر و کار ما با این خبیثهاست، با آمریکاست».[۱]

و یا این مطلب که:

«ما با کمونیزم بین‌الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهانخواران غرب به سرکردگی آمریکا».[۲]

اولین فریاد رسای خود را بر علیه نظام ظالمانه جهانی بلند کرد و در حقیقت نهضت اسلامی اولین حرکت مردمی بود که به حمایت همه مظلومان جهان شکل گرفته و با نادیده گرفتن تضادها و رقابت موجود میان قدرتهای بزرگ جهانی آن را صرفاً در جهت تقسیم غنایم دانسته و هیچکدام را به نفع ملتها تلقی نکرد. نکته جالبتر اینکه دو قدرت بزرگ جهانی نیز علی‌رغم رقابت و خصومتهای شدید خود که در صحنه بین‌الملل بروز عینی داشت نهضت اسلامی را متفقاً حرکتی ارتجاعی دانسته و آن را به ویژه بعد از قیام ۱۵ خرداد محکوم کردند.

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سالهای ۵۷-۵۶ و طرح شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» این نهضت شیوه و استراتژی مستقل خود را در عین معاوضه با نظام زورمدارانه جهانی ادامه داد و در حالی به پیروزی رسید که نه تنها هیچ دولتی از مجموعه دولتهای جهانی به ویژه بازیگران اصلی نظام دوقطبی از انقلاب حمایت نکردند بلکه رژیم مستبد و تحت سلطه شاه مورد حمایت قدرتهای بزرگ شرق و غرب مانند اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری خلق چین، ایالات متحده آمریکا و انگلیس قرار داشت.

«این انقلاب اسلامی یک انقلاب عادی نیست و متکی به هیچ یک از دو قطب

---

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۹.

شرق و غرب نمی‌باشد. از این جهت ویژگیهای خاص خود را داشته و دارد و با پیمودن صراط مستقیم لاشرقیه و لاغربیه در مقابل هر دو قطب ایستاده است و از هیچ یک از قدرتهای افسانه‌ای نهراسیده است، که همین موجب پیروزیهای معجزه‌آسایی گردید».[۱]

این موضع‌گیری و برخورد میان انقلاب اسلامی از یک طرف و نظام دو قطبی حاکم بر جهان از طرف دیگر تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی ادامه داشت به ویژه در دوران جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به ایران همچنان بازیگران اصلی نظام مزبور به مقابله با انقلاب نوپای اسلامی ادامه داده و از دولت عراق با تمام امکانات سیاسی، نظامی و اقتصادی حمایت می‌کردند.

بعد از فروپاشی نظام دو قطبی و طرح نظام سلسله مراتبی و به عبارت دیگر نظام تک‌قطبی، انقلاب اسلامی همچنان موضع آشتی‌ناپذیر خود را با نظامهای ظالمانه که دست‌پخت قدرتهای بزرگ بود حفظ کرد و به عنوان اولین «متمرد» و نافرمان در نظام تک‌قطبی شناخته شد و دولت آمریکا تلاش خستگی‌ناپذیری را برای تنبیه این «متمرد» از نظام تک‌قطبی به‌کار برد تا بتواند با تحکیم و تثبیت قانونمندی این نظام جدید به سلطه بلامعارض خود بر جامعه جهانی عینیت بخشد. طرحهایی مانند طرح گین گریج و یا داماتو، استراتژی مهار دو پایه[۲] از جمله تلاشهای آمریکا در این رابطه به حساب می‌آید.

به نظر می‌رسد نظریه برخورد تمدنها که در سالهای اخیر مطرح گردیده است نه تنها اعلانی بر شکست زود هنگام نظام تک‌قطبی بود بلکه با انحراف افکار عمومی جهان و سرپوش گذاشتن بر واقعیت تضاد که حضرت امام (ره) و انقلاب اسلامی افشاگر آن بوده‌اند و آن تضاد میان سلطه‌گران، جهانخواران، استثمارگران و استعمارگران حاکم از یک طرف و ملتها و جوامع تحت ستم، محروم، استثمار شده و مظلوم از طرف دیگر می‌باشد و در یک کلام به طور خلاصه تضاد میان مستکبرین و مستضعفین در همه جهان که انقلاب اسلامی و حضرت امام (ره) به عنوان طراح این نظریه و حامی و منادی مستضعفین پرچم مبارزه را به دست گرفته و بر علیه همه زورمداران جهانی قیام کردند.

«استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند نظام

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۵.

2. Two Pillar Containment Policy.

اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند ظالم و مظلوم...»[۱]

به عبارت دیگر انقلاب اسلامی نه تنها موجب پیروزی ملت ایران بر رژیم ستمشاهی گردید بلکه آغازگر حرکتی جهانی برای درهم شکستن نظامهای زورمدارانه جهانی با تکیه بر بیداری و قیام ملتهای محروم و تحت ستم گردیده که ذیلاً به توضیح چارچوبه نظام تعریف شده توسط حضرت امام و انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک و با جهان‌بینی خاص خود که از مکتب اسلام سرچشمه گرفته بود نه تنها در بعد ملی احیاءگر طرحها، برنامه‌ها و نظریات خاص خود برای حکومت و دولتمداری بوده است بلکه در بعد جهانی نیز با توجه به جهان شمولی مکتب اسلام دارای افکار و نظریات خاص خود بوده و ارایه دهنده نظام جهانی ویژه خود می‌باشد.

انقلاب اسلامی مانند هر انقلابی و بنا بر ماهیت برنامه و اهداف خود مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات خاص و ویژه‌ای را به ارمغان آورده که بعضی از آنها خود دنیایی خاص از اندیشه‌های ناب را در بردارد. از جمله این واژه‌ها و اصطلاحات نوین عناوینی چون مستضعفین، مستکبرین، جهان استکباری و یا حاکمیت مستضعفین را می‌توان نام برد.

انقلاب اسلامی و رهبری آن نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین‌الملل و نظامهای جهانی موجود را که نشأت گرفته از اندیشه‌های ماکیاول، هابس و هانس مورگنتا بوده و اینکه حق را با زور می‌دانند مردود دانسته بلکه بر این اعتقاد و نظریه حرکت می‌کند که:

«سلامت و صلح جهان بسته به انقراض مستکبرین است و تا این سلطه‌طلبان بی‌فرهنگ در زمین هستند مستضعفین به ارث خود که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده نمی‌رسد». «حکومت پابرهنگان حق است».[۲]

از دیدگاه اسلام و قرآن مستضعف به معنای ضعیف نگه داشته شده و ضعیف شمرده شده است و به دو دسته تقسیم می‌گردد. مستضعفین ناتوان و ناآگاه و دیگری مستضعفین آگاه. از دیدگاه قرآن استضعاف معنایی وسیعتر از استثمار دارد و هیچگاه به این مفهوم محدود نمی‌شود و هرگونه ستمی و هرگونه سلطه‌ای و به هر شکل بهره‌وری از اندیشه و حاصل کار دیگران شکلی از استضعاف است و به عبارت دیگر علاوه بر

---

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، انتشارات کاوه، تهران، ص ۴۳-۴۲.

۲. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶۲.

استثمار اقتصادی هرگونه بهره‌وری ناحق و ظالمانه از اندیشه و هرگونه ظلم به شخصیت و رشد معنوی و فرهنگی نوعی استضعاف تلقی می‌گردد.

بـه هـمین تـرتیب واژه اسـتکبار نـیز کـه در مـقابل اسـتضعاف قـرار دارد مشـخصاً سلطه‌جویی اقتصادی نبوده بلکه هرگونه سلطه‌جویی را شامل می‌گردد و اساس و پایه آن عصیان و طغیان در بـرابـر خـداست کـه در ابـعاد سـیاسی، اقـتصادی، فـرهنگی یـا مجموعه‌ای از آنها در جامعه متجلی می‌گردد.

حضرت امام (ره) از آغاز نهضت اسلامی و به ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همواره در بیانات و نوشته‌های خود به نظام جهانی مطلوب از دیدگاه اسلام و انقلاب اسلامی اشاره می‌کند که با استفاده از مطالب و نوشته‌های ایشان به شرح چارچوبه این نظام خواهیم پرداخت:

۱. برخلاف مارکسیستها که معتقد به جبر تـاریخ بـوده و حـاکـمیت طـبقه کـارگر را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند حضرت امام معتقد بودند که تنها با بـیداری و آگـاهی یـافتن ملتهای مستضعف به حقوق حقه خود و قیام علیه مستکبرین به پیروزی خواهند رسید.

«مستضعفین باید قیام کنند، مستضعفین هـمه بـلاد هـمه مـمالک بـاید حـق خودشان را با مشت محکم بگیرند مـنتظر نـباشند کـه آنـها حـق آنـها را بـدهند مستکبرین حق کسی را نخواهند داد».[۱]

۲. در عین اینکه ایجاد آگاهی و قیام عملی مستضعفین را برای تحقق حاکمیت خود بر جهان ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند با تکیه بر آیه شریفه قرآن پیروزی آنان را حتمی و قطعی می‌دانند.

«هان ای ملتهای جهان که مستضعفید از جای برخیزید و حق خود را بستانید و از عربده‌های قدرتمندان نهراسید که خداوند با شماست و زمین ارث شماست و وعده خداوند متعال تخلف‌ناپذیر است».[۲]

۳. حفظ سلامت و بقاء صلح جهانی نه بستگی به برقراری موازنـه قـوا و نـه سـایر نظامهای ارایه شده و تجربه شده اندیشمندان و سیاستگزاران غرب دارد بلکه تـنها در نابودی و شکست قدرتهای استکباری امکان‌پذیر می‌باشد.

امام خمینی (ره) در این زمینه ابراز می‌دارد:

۱.صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۲. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۱۲.

«باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر در تمام عالم گسترده شود. ایران مبداء و نقطه اولی و الگو برای همه ملتهای مستضعف است در تمام اقشار عالم، مسلمین به پا خیزند، بلکه مستضعفین بپا خیزند. وعده الهی مستضعفین را شامل است و می‌فرماید که ما منت بر مستضعفین می‌گذاریم که آنها امام بشوند در دنیا و وارث باشند. امامت حق مستضعفین است. وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصب‌اند. مستکبرین باید از میدان خارج شوند».[۱]

۴. مستضعفین نه محدود به مسلمانان و نه ملتهای جهان سوم می‌باشد بلکه همه توده‌های تحت ستم و تحت سلطه استکبار در اکناف عالم حتی آنهایی را که تحت حاکمیت دولتهای مستکبر شرق و غرب می‌باشند در بر می‌گیرد. بنابراین هیچیک از عوامل جغرافیایی فرهنگی و تقسیم‌بندیهای دولت ـ ملت نمی‌تواند بیانگر مرزبندی میان مستضعفین و مستکبرین باشد و با این ترتیب نظریه برخورد تمدنها و یا برخورد فرهنگها و یا حتی قطب‌بندیهای جهانی چیزی جز در راستای تداوم سلطه مستکبرین و یا رقابت و تضاد میان مستکبرین در تقسیم غنایم و استثمار و استضعاف جوامع و ملتهای مختلف نمی‌باشد.

«شما باید بدانید ملتهای (جهان) حتی آن ملتهایی که الهی نیستند اینها همه‌شان جزء مستضعفان جهانی هستند و همیشه در تحت سلطه مستکبران بوده‌اند».[۲]

«هر دو ابر قدرت کمر به نابودی ملل مستضعف بسته‌اند و ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم، اسلام بین کشورهای مسلمان و غیرمسلمان فرقی قایل نمی‌باشد و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است».[۳]

۵. بر خلاف نظامهای قبلی که بر پایه اندیشه‌های سکولاریستی و اومانیستی شکل گرفته و مروج لذت‌گرایی، خوشگذرانی و مصرف‌گرایی به عنوان یک زندگی خوب بوده است این نظام بر پایه بازگشت به دین و حاکمیت خداوند قرار داشته و زندگی سعادتمندانه را در پایبندی هرچه بیشتر به تقوی، نظم اخلاقی و باورهای معنوی و الهی می‌داند و فرهنگ بوالهوسی و ثروت‌اندوزی را که شیوه مستکبرین می‌باشد به شدت طرد و نفی می‌نماید.

---

۱. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۶۸.
۲. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۱۳.
۳. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۹.

۶. مسلمانان به‌طور اعم و ملت مسلمان ایران به‌طور اخص که برای اولین بار توانسته‌اند بر استکبار غلبه پیدا کنند به برکت بهره‌مندی از مکتب حیات‌بخش و انسان‌ساز اسلام نقش هدایت و رهبری این خیزش عظیم جهانی را بر عهده دارند و به عبارت دیگر گسترش و صدور انقلاب اسلامی به معنای تلاشی در جهت مبارزه جهانی با استکبار و حمایت از مستضعفین می‌باشد.

«انشاءالله با گسترش انقلاب اسلامی ایران قدرتهای شیطانی به انزوا کشیده خواهند شد و حکومت مستضعفان زمینه را برای حکومت جهانی مهدی آخر زمان (عج) مهیا خواهد کرد.»[1]

آنچه را که از نوشته‌ها و نظریات هانتینگتون، برژینسکی و یا دیگران می‌فهمیم این است که اولاً نظریه‌پردازی و برنامه‌ریزی قدرتهای استکباری برای تداوم سلطه خود بر دنیا همچنان ادامه دارد و در عین حال از نظریات ایشان هاله‌ای از نگرانی از بیداری فزاینده ملتهای مستضعف جهان، اتحاد و همبستگی هرچه بیشتر ایشان فارغ از هر نوع تفاوتهای فرهنگی، نژادی و مذهبی و مقابله با دولتهای سلطه‌گر و استکباری به چشم می‌خورد.

علی‌رغم این واقعیت که آمریکای لاتین جزیی از فرهنگ غربی می‌باشد به علت تعارض و تضادی که از نظر سلطه‌طلبی و سلطه‌جویی با غرب دارد هانتینگتون این دو جامعه را در یک گروه و جبهه قرار نمی‌دهد و در عین حال تمدن اسلامی و کنفوسیوسی را که وجوه مشترک فرهنگی بسیار اندکی با هم دارند در یک جبهه و جناح می‌بیند!! در حالی که تنها وجه اشتراک این دو جامعه فرهنگی متفاوت همانا خاطرات تلخ دوران سلطه غرب می‌باشد که هنوز هم آثار این سلطه‌طلبی به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد که با پایان دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی و علیرغم تلاش اندیشمندان و سیاستگذاران غربی نظام وستنیالیا به پایان راه خود رسیده و دوره جدیدی آغاز شده است که در برگیرنده شکل‌گیری نظام جدیدی تحت عنوان برخورد با سلطه می‌باشد که نگارنده شکل و ماهیت آن را در کتاب «آیین نظام بین‌المللی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی به تفصیل بیشتر ارائه داده است».[2]

---

۱. در جستجوی راه از کلام امام، ص ۱۵.

۲. لطفاً مراجعه کنید به دکتر منوچهر محمدی «آیین نظام بین‌المللی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی» انتشارات دانشکده روابط بین‌المللی وزارت امور خارجه چاپ دوم.

فصل هشتم

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این کتاب ضمن ارایه اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که نشأت گرفته از آرمانهای انقلاب اسلامی است، مسایل مهم سیاست خارجی این کشور و نظام نوپا را در هفت فصل جداگانه به رشته تحریر در آوردیم. ما معتقد نیستیم که مطالب ارایه شده در برگیرنده همه زوایای سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده و یا اینکه بیانگر تاریخ روابط خارجی این کشور انقلابی در سه دهه گذشته می‌باشد و ادعایی نداریم آنچه را که مطرح شده است جامع و مانع بوده و تحلیلهای به عمل آمده ضرورتاً کافی و قانع‌کننده باشد.

مع‌هذا همین مقدار که بتوانیم از دید کلان‌نگر درسهایی از مسایل مطروحه گرفته و ارزیابی متناسبی به عمل آورده و قانونمندی کلی نیز استخراج نموده به اهداف خود در این مجموعه رسیده‌ایم.

با پیروزی انقلاب اسلامی و امضاء پیمان کمپ دیوید همه نظرها در خاورمیانه و جهان اسلام از اختلاف اعراب و اسراییل معطوف به تحولات به وجود آمده در ایران و حول و حوش آن گردید. دیری نپایید که با فروپاشی روسیه شوروی و تشکیل کشورهای جدیدالتأسیس در آسیای مرکزی و قفقاز بر اهمیت استراتژیک این نقطه مهم از منطقه خاورمیانه افزوده گردید.

ایران که در کانون اصلی این منطقه قرار گرفته است بعد از گذر از یک دوره پرنشیب و فراز در طول سه دهه گذشته به ویژه دوران جنگ تحمیلی اینک به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای جایگاه خود را تحکیم بخشیده است.

علی‌رغم شرایط بحرانی و هرج و مرجی که در کشورهای همسایه در شمال، شرق و غرب وجود دارد و علی‌رغم اتخاذ و پیگیری سیاست خارجی تهاجمی و ضدّ استکباری و ضدّ وضع موجود که جمهوری اسلامی اتخاذ کرده است در یک ارزیابی سریع می‌توان گفت که نظام مزبور در این مدت از کارنامه درخشان و موفقی برخوردار بوده است.

در حالی که آمریکاییها و غرب حرکتهای این نظام نوپا را از دیدگاه نگرانیها و منافع خود ارزیابی می‌کنند جمهوری اسلامی به جهان خارج از منظر دیگری نگاه می‌کند بدین معنی که دنیا به صورت مجموعه حلقه‌های به هم پیوسته‌ای از تهدیدها و منافع دیده می‌شود که لزوماً نقش آمریکا و غرب در این رابطه اگرچه ممکن است مهم باشد ولی برجسته و سرنوشت‌ساز نمی‌باشد.

جمهوری اسلامی در دوران جنگ تحمیلی نشان داده در عین حال که به ابعاد آرمانی و ایدئولوژیکی این جنگ توجه دارد در عین حال به شرایط موجود و واقعیتهای دیکته شده بر انقلاب و نظام که به بقاء آن مرتبط می‌شود بی‌توجه نبوده بلکه به همان اندازه برای آنها اهمیت قائل است و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در همین راستا تنظیم و اجرا گردیده است. در حالی که ایران سیاست افزایش قیمت نفت و کاهش تولید در سازمان اوپک را دنبال و تبلیغ کرده و می‌کند در عین حال این سیاست را در چارچوبه امکانات و فرصتها دیده و بدین معنی که خود را در تعقیب این سیاست از صحنه بازیگران اوپک خارج ننموده و کماکان به عنوان دومین تولیدکننده نفت خام در صحنه حضور داشته و اگرچه ممکن است نه از نظر قیمت و نه از نظر میزان تولید از آنچه که می‌گذرد خوشنود نباشد با واقع‌بینی تمام به اهداف خود توجه می‌کند.

جمهوری اسلامی همچنین در سیاست منطقه‌ای خود با همسایگانش به ویژه همسایگان جنوبی در شبه جزیره عربستان بالاخص و بقیه کشورهای منطقه به طور اعم بر اساس سیاست عدم درگیری و توسعه همکاری عمل نموده است. تردیدی نیست که پیروزی انقلاب اسلامی برای بسیاری از این رژیمها ناخوشایند بوده و ترس و دلهره ایشان از رسوخ افکار انقلابی امری بدیهی و غیرقابل انکار می‌باشد. جمهوری اسلامی در عین حمایت از نهضت‌های آزادیبخش مردمی و اسلامی و به ویژه اتخاذ سیاست خصمانه و غیرآشتی‌جویانه‌ای با رژیم اسراییل نشان داده است که همچنان پای‌بند اصول اولیه انقلاب بوده و از آنها عدول نکرده است. در عین حال با تلاشی خستگی‌ناپذیر و علی‌رغم اتخاذ سیاستهای غیردوستانه کشورهای حاشیه جنوبی خلیج‌فارس در دوران جنگ تحمیلی و نفوذ و سلطه قدرتهای بزرگ بر ساختار تصمیم‌گیری آنها سعی کرده است تا آنجاکه مقدور است از درگیری با آنها اجتناب نموده و این اطمینان را ایجاد کند در صورت برداشتن قدمهای دوستانه از طرف آنها آمادگی

کامل به برقراری روابط صمیمانه با آنها را دارد. مهمترین هدفی را که جمهوری اسلامی دنبال کرده است اینکه اولاً از ایجاد درگیری با آنها احتراز نموده تا زمینه بهانه دخالت قدرتهای استکباری را فراهم نکنند و ثانیاً با اعتمادسازی ترس و دلهره آنها را فرو ریخته تا بیشتر به دامان این قدرتها نغلتند.

یک موضوع مهم که معمولاً نایده گرفته شده است این است که رفتار سیاست خارجی ایران جدا از شرایط و عوامل تعیین کننده در سیاست داخلی کشور نمی‌باشد. با توجه به اینکه مهمترین و اصلی‌ترین هدف انقلاب اسلامی حفظ و تداوم حاکمیت اسلام بر مبنای ولایت فقیه می‌باشد که بر این مبنا نظام جمهوری اسلامی مشروعیت یافته است مع‌هذا مسأله پیگیری تحقق اهداف عالیه اسلامی را جدا از سیاست حفظ و بقاء نظام فعلی در ایران نمی‌داند و در تعقیب این دو هدف نوعی توازن و تعادل به وجود آورده به طوری که این رویه تا به امروز توانسته است در رفتار سیاستگذاران نظام آنچنان اثری بر جای گذارد که در حقیقت سیاست خارجی ایران را باید در قالب این دو اصل مهم تعریف کرد.

روابط ایران و آمریکا در سه دهه گذشته از موضوعات جالب و در عین حال پیچیده روابط دو کشور بوده است که یکی از آنها به عنوان بزرگترین قدرت جهانی و دیگری به عنوان یک دولت جهان سومی مطرح بوده‌اند. این کشور به ظاهر کوچک توانسته است با تغییر نظام حاکم یک دوره طولانی از بحرانهای داخلی و خارجی و همچنین یک جنگ طولانی را تجربه کرده و پشت سر گذارد و بر این اساس آن چنان استراتژی را اتخاذ کرده که با قانونمندیهای سنتی پذیرفته شده همخوانی ندارد و در نتیجه فرایند حاصله از این تعادل ضرورتاً با آنچه که تصور و پیش‌بینی می‌شد مطابقت نکرده است.

این روابط از یک رابطه نظام تحت سلطه و نظام سلطه‌گر در دوران قبل از پیروزی انقلاب به یک رابطه خصمانه تبدیل شد و علی‌رغم تلاشهایی که در این دوران نسبتاً طولانی صورت گرفته است نتوانست تغییر چندانی به وجود آورد. اشغال ۴۴۴ روزه سفارت آمریکا اوج بحران و ماجرای ماک فارلین بازی خطرناک و ماجراجویانه‌ای بود که آمریکا برای نزدیکی با ایران انجام داد. در عین حال و در تمام این دوران تنش میان دو کشور هرگز نتوانست جای خود را به تفاهم و دوستی بدهد.

مشکل بزرگ و اساسی در نگرشی است که طرفین به یکدیگر دارند و تا زمانی که

این نگرش برقرار باشد امیدی به بهبودی روابط نخواهد رفت.

از دیدگاه جمهوری اسلامی دولت آمریکا یک دولت استکباری است که همواره از جایگاه ابرقدرت به سایر اعضاء جامعه جهانی من‌جمله ایران نظر افکنده و انتظار دارد که ایران نیز این موقعیت جهانی آمریکا را پذیرفته و از قانون بازی حاکم بر روابط بین‌المللی هر چند هم نامطلوب باشد تبعیت کند. در حالی که دولت انقلابی نه این قانونمندی را عادلانه و مطلوب می‌داند و نه خود را ملزم به تبعیت از آن بلکه برای خود رسالتی برای برهم زدن این قانون ظالمانه قایل است و بر این باور است و در عمل هم ثابت کرده که می‌تواند با تکیه بر حمایت مردمی و استفاده مطلوب از تضادهای درونی جامعه جهانی از این قانونمندی سرپیچی کرده و آن را برهم ریزد. متقابلاً ناراحتی و خشم کارگزاران سیاست خارجی آمریکا نیز در این است که هم مایل نیستند وضع موجود را برهم بریزند و هم باور ندارند که یک دولت جهان سومی می‌تواند که این نظام را برهم بریزد. آنها همچنان خود را در موقعیت ابرقدرتی می‌دانند که هم می‌توانند و هم حق دارند شرایط خاص خود را بر دیگر کشورها به ویژه کشورهای جهان سوم و بالاخص جمهوری اسلامی دیکته نموده و آنها هم ملزم به تبعیت می‌باشند.

با توجه به شرایط حاکم بر ساختار بوروکراتیک حکومت آمریکا و نقش گروههای فشار و ذی‌نفوذ در کوتاه مدت نمی‌توان امید چندانی به تغییر و تحول در این روحیه و طرز تلقی داشت. یکی از مهمترین برداشت‌ها و ارزیابی‌ها که می‌تواند به عنوان یک سیاست و استراتژی جدید از دوره سی ساله عمر جمهوری اسلامی آموخت این است که تصمیم گیرندگان نظام این آمادگی را دارند که در تعقیب اهداف خود بزرگترین خطرات بین‌المللی را پذیرا گشته و با آنها مواجه شوند. جمهوری اسلامی این توانایی حساب شده و در عین حال آرام را برای بهره‌گیری متناسب از حوادث و اتفاقات جهانی در جهت اهداف و منافع ملی خود به اثبات رسانده و طوری عمل نموده که در میان آتش و طوفان بحرانها تحت تأثیر عوامل احساسی و زودگذر قرار نگیرد و دست به کاری نزند که قابلیت برگشت نداشته باشد. جمهوری اسلامی در این مدت نشان داد که در رابطه با اولویت‌های پذیرفته شده خود قویاً حساس بوده و در مقابل فشارهای بین‌المللی مقاوم و سازش‌ناپذیر است. فتوای حضرت امام در رابطه با نویسنده کتاب آیات شیطانی و فشاری که از نظر بین‌المللی و جهانی برای عدول از این فتوا و مقاومت و پایداری که نظام

جمهوری اسلامی در حفظ این فتوا به عمل آورد مثال بارزی است از شیوه اعمال این دو استراتژی تکیه بر اصول با توجه به واقعیتهای جهان خارج علی‌هذا این توانایی و انعطاف هم در محاسبات کارگزاران سیاست خارجی نظام وجود داشته است که چگونه بتواند خطرات و ضایعات وارده را به حداقل برسانند.

یقیناً در جهان امروز کشور دیگری را نمی‌توان مشاهده کرد که به اندازه جمهوری اسلامی آماده پرداخت بهای گزافی برای تعقیب اهداف و آرمانهای انقلابی و ایدئولوژیکی خود باشد اگرچه در ظاهر امر این رفتار غیرعقلانی به نظر برسد ولی در عمل به ویژه در درازمدت نشان داده شده که این نوع مقاومت و ایستادگی خود به‌عنوان یک ابزار قدرتمندی در تسلیم دیگران در مقابل خواسته‌ها می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

رفتاری را که دولتهای اروپایی در فراخوانی سفرای خود در جریان سلمان رشدی و همچنین جریان دادگاه میکونوس به کار برده و نهایتاً به علت مقاومت جمهوری اسلامی ناچار شدند بدون اخذ هیچگونه امتیازی از جمهوری اسلامی بلکه با قبول شرایط این دولت آنها را به تهران بازگردانند می‌تواند به عنوان نمونه و الگوی موفقی در اعمال این سیاست مطرح گردد.

اینک سی سال از عمر انقلاب اسلامی و مولود آن جمهوری اسلامی می‌گذرد. و این نظام وارد دهه چهارم گردیده است. در این مدت این نهضت و نظام تجربه مقابله با همه قدرتها را کسب کرده است. با آمریکا به عنوان یک ابرقدرت مقابله کرده و این مقابله همچنان ادامه دارد. با روسیه شوروی تا قبل از فروپاشی علی‌رغم درگیری با آمریکا مقابله کرده، سران حزب وابسته توده را دستگیر و سرکوب کرد، دیپلماتهای او را از تهران اخراج نمود، لوله انتقال گاز به شوروی را نیز مسدود نمود و تجاوز این کشور به خاک افغانستان را قویاً محکوم کرده و با آن به مخالفت برخاست و در تقویت مجاهدین افغانی از هر اقدامی فروگذار نکرد.

با بزرگترین قدرت منطقه‌ای یعنی عراق جنگی نابرابر را اداره کرد و علی‌رغم حمایتهای مالی و تسلیحاتی که از همه سو از عراق به عمل می‌آمد یکه و تنها ایستاده و از رسیدن دشمنانش به خواسته‌های خود که به خاطر آنها موجب جنگ افروزی شده بود جلوگیری به عمل آورد و این در شرایطی بود که نه تنها تحریمها و محاصره‌های اقتصادی و نظامی را می‌بایست تحمل کند بلکه جنگ دیگری را با ضدّ انقلاب، لیبرالها و عوامل

استکبار در داخل که منجر به شهادت بسیاری از سران انقلاب شد و همچنین خنثی‌سازی کودتاهای پی در پی را می‌بایست تجربه نماید.

اجرای این سیاست خارجی تهاجمی و پویا در حالی بود که جامعه انقلابی در حال ایجاد یک دگرگونی عظیم و بنیانی در همه ساختارهای سیاسی ـ اجتماعی، اقتصادی و نظامی خود بود. پیروزی بر رژیم طاغوت و توان برخورد با انبوه مشکلات داخلی و خارجی این اعتماد به نفس را در نسل انقلاب به وجود آورد که خود دارای رسالتی جهانی برای ایجاد تغییر نه تنها در ساختارهای ملی بلکه در نظام جهانی می‌باشد و می‌تواند و باید آینده جهانی را آن طور تعریف کنند که در آرمانها و اصول انقلاب خود می‌بینند.

مهمترین پدیده‌ای را که انقلاب اسلامی به دنیا عرضه کرد این بود که برخلاف آنچه را که اندیشمندان شرق و غرب در طول دو قرن گذشته تبلیغ کرده و عملاً در صحنه سیاست و روابط بین‌الملل پیاده می‌کردند مبنی بر اینکه دوره حاکمیت دین سپری شده و جدایی دین از سیاست را امری بدیهی و غیرقابل بازگشت می‌پنداشتند به سرعت بی‌پایه بودن آن را به اثبات رساند. انقلاب اسلامی به ناگهان و در عصر قدرت علم و تکنولوژی توانست با بازگشت به اصول و معیارهای دینی این تلقی و فکر را متزلزل نموده و شرایطی را به وجود آورد که امروزه اکثر دانشمندان علوم سیاسی به این باور جدید رسیده‌اند که قرن بیست و یکم قرن حاکمیت دین و دینداری و به ویژه قرن اقتدار اسلام خواهد بود.

در حقیقت می‌توان گفت تکیه به احکام آسمانی و الهی بزرگترین اسباب خلق انرژی عظیمی بود که توانست نه تنها بر همه مشکلات و مصائب فایق آید بلکه توانست نهادها و ساختارهای نوینی را بر پا داشته و اداره و هدایت نماید.

یکی دیگر از موفقیت‌های انقلاب چه در زمینه داخلی و خارجی این بود که توانست با حفظ شعارهای انقلاب که از دید عموم افراطی هم به نظر می‌رسید در عمل با درک واقعیتها و محدودیتهای موجود توازن و انعطاف لازم را به وجود آورد.

در عین حال که در اهداف درازمدت سیاست خارجی در شرایط مطلق و منحصر به خود گسترش و صدور آرمانهای اسلامی به تمام جهان قرار دارد در همان حال برقراری روابط حسنه و فعال در صحنه دیپلماسی با همه کشورهای جهان به استثناء معدودی

فعال بوده و از مدّنظر به دور نداشته است. در عین حال که آمریکا را خصم خود دانسته و آن را شیطان بزرگ می‌داند به خاطر حفظ منافع ملی و مصالح نظام از انجام معامله هم در شرایط مقتضی با آن دولت دریغ نمی‌ورزیده است.

در امر صدور انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادیبخش و رعایت اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها به یک توازنی رسیده است که نه تنها بهانه‌ای به دست دشمنان خود نداده بلکه همچنان آثار و بازتاب انقلاب اسلامی در دورترین نقاط جهان به رأی‌العین مشاهده می‌گردد. امروزه کمتر کسی است که تأثیر انقلاب اسلامی را بر نهضت‌های ضدّ دیکتاتوری و ضدّ استکباری جهان و به ویژه در جهان اسلام انکار نماید. این تأثیر و بازتاب ناشی از اجرای برنامه عملی برای صدور انقلاب نبوده است بلکه تکیه بر دو اصل مهم توانسته است برای انقلاب راهی را برای نفوذ در افکار و اندیشه‌های ملتهای دیگر بگشاید. اول آنکه انقلاب اسلامی به عنوان نمونه‌ای از قیام مردمی به اثبات رساند که می‌تواند با تکیه بر مذهب و علی‌رغم امواج طوفنده مخالف، رژیم تا دندان مسلح و تحت حمایت همه قدرتهای بزرگ را سرنگون ساخته و نظام جدیدی را بر پایه ارزشها و معیارهای دینی ایجاد و اداره نماید. دوم آنکه علی‌رغم شرایط بسیار نامساعد حاکم بر جامعه و فشارهای وارده از اصول اولیه انقلاب عدول نکرده و همچنان بر آن معیارها و ارزشها پافشاری نماید.

سیاستی را که جمهوری اسلامی در قبال ابرقدرتها در پیش گرفت ترکیبی از اقتدار و قابلیت انعطاف در مواجهه با واقعیت‌ها بوده است و این سیاست در قبال کشورهای همسایه نیز اعمال شده است با این تفاوت که ایران با درک قدرت و موقعیت برتر خود در منطقه سعی کرده است دو اصل را به همسایگان خود تفهیم نماید اول اینکه جمهوری اسلامی با حفظ موقعیت برتر از مواضع خود عقب‌نشینی نکرده و با تمام امکانات روی این مواضع ایستادگی خواهد کرد و اصل دیگر اینکه علی‌رغم اقتدار بالقوه و بالفعل خود تمایلی به ایجاد و تشدید خصومت و درگیری با همسایگان خود ندارد بلکه بر عکس هر اندازه که آنها به جمهوری اسلامی نزدیکتر شده و خود را از قید نفوذ قدرتهای استکباری فارغ نمایند روی حمایت و پشتیبانی ایران می‌توانند بیشتر حساب باز کنند و مایل است که همسایگانش این واقعیت انکارناپذیر را درک و به رسمیت بشناسند. دفاع از این نظریه که امنیت خلیج‌فارس باید توسط ساحل‌نشینان آن تأمین شود بر همین اصل

استوار می‌باشد.

بر اساس همین فرضیه ایران هیچگونه ادعای ارضی در قبال همسایگانش مطرح نکرده است و متقابلاً در مقابل چنین ادعایی همچون ادعای مالکیت جزایر سه‌گانه ایرانی حساس بوده و انعطاف‌ناپذیر باقی مانده است. علی‌رغم اتخاذ سیاست مقتدرانه در قبال عراق در دوران جنگ و اشغال بخش مهمی از اراضی این کشور بارها اعلام داشته است که هیچگونه نظری نسبت به اراضی عراق ندارد.

اتخاذ سیاست مدبّرانه و در عین حال دو لبه توسط جمهوری اسلامی در قبال بحران اشغال کویت توسط عراق برکات و منافعی را برای این کشور انقلابی به بار آورد که در حقیقت تأمین کننده خواستهای این کشور بود. بنا به گفته برژینسکی بعد از پایان این جنگ اعلام داشت جنگ دوم خلیج‌فارس تنها یک پیروز داشت و آن هم جمهوری اسلامی بود. جمهوری اسلامی در عین حال که تجاوز عراق را به کویت محکوم کرده و در همان حال کویت را به خاطر حمایتهایی که از عراق در دوران جنگ تحمیلی می‌کردند مستحق مجازات می‌دانست، در عین حال دخالت قدرتهای بزرگ به ویژه آمریکا را در حل و فصل این بحران نیز غیرمجاز دانسته و محکوم می‌کرد.

در حوادث بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که بهانه لازم را به دست نومحافظه‌کاران آمریکا در حمله به افغانستان و عراق داد، جمهوری اسلامی با اتخاذ سیاست خارجی مدبرانه توانست بدون آنکه هزینه‌ای بنماید نه تنها از شر دو خصم خود در شرق و غرب کشور خلاصی یابد بلکه به عنوان قدرت برتر و صاحب نفوذ منطقه مورد قبول قرار گیرد و به رسمیت شناخته شود.

از مجموع بررسی تلاشهای جمهوری اسلامی در زمینه اجرای سیاست خارجی در گذشته می‌توان قانونمندی زیر را استخراج کرد.

۱. جمهوری اسلامی ایران در اتخاذ تاکتیکهای اجرایی از سیاستی جسورانه و مقتدرانه پیروی کرده است. این نظام نوپا آنچه که در توان داشته به کار برده تا بتواند در برخورد با مسایل پیشدستی نموده و همواره دست بالا را در مقابل سایر کشورها داشته و دولتهای رقیب و متخاصم را در موقعیتی قرار دهد که امکان دفاع و مقابله را نداشته باشند. رهبران نظام جمهوری اسلامی در این راستا جسور و با استحکام برخورد کرده‌اند، در عین حال در پیگیری اصول و اهداف انقلاب انعطاف لازم را در هر زمان که

ضروری بوده برای حفظ موقعیت و منافع کشور از خود بروز داده‌اند. در واقع کارنامه جمهوری اسلامی در برخورد با دو ابرقدرت متخاصم و مجموعه‌ای از دولتهای مخالف درخشان و موفق بوده است.

۲. جمهوری اسلامی نشان داد که در اجرای دیپلماسی هوشمندانه فوق‌العاده مهارت دارد، در همان حالی که بدون ترس و واهمه با دشمنانش در هر اندازه‌ای برخورد و مقابله می‌کند در همان حالت آمادگی بحث و معامله و کسب امتیاز را دارد. این امر ناشی از اعتماد به نفسی است که کارگزاران سیاست خارجی کشور به خود داشته و در اتخاذ سیاست خارجی در حقیقت نوعی وحدت نظر داشته‌اند. ماجرای خریدهای تسلیحاتی از آمریکا در سالهای ۶۴ و ۶۵ در عین پیگیری سیاست مقابله با شیطان بزرگ از آن نمونه می‌باشد.

۳. جمهوری اسلامی در برخورد با واقعیتهای پیچیده جهان امروز به این جمع‌بندی رسیده است که پیاده کردن اهداف و آرمانهای انقلاب در مدت زمانی کوتاه و با توجه به منابع محدود واقع‌بینانه نمی‌باشد. و بنابراین در عین ایستادگی روی اصول و آرمانها با واقعیتهای موجود نیز کنار آمده و برخورد عملی و جدی با آنها نموده و تعجیلی در رسیدن به آرمانهای خود در کوتاه مدت به کار نبرده است و به همین دلیل بحث حمایت و حراست از ام‌القراء اسلام به تدریج جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و در جدول زمان‌بندی نیل به اهداف انقلاب اسلامی اولویت پیدا کرده است. در عین حال جمهوری اسلامی در برخورد با هر موضوع جدید ارزیابی لازم را در اتخاذ سیاستهای خود نسبت به منافع خود، واقعیتهای موجود و آرمانها و اصول اعلام شده نموده و سیاستی را در پیش گرفته است که کمترین هزینه را نموده و بیشترین بهره را برده باشد.

۴. تردیدی نیست که جمهوری اسلامی با توجه به امکانات بالقوه و بالفعلی که در اختیار دارد مصمم است که هر چه بیشتر بر اقتدار و توانایی خود افزوده تا بتواند آرمانها و اهداف خود را به مرحله تحقق نزدیک‌تر نماید. برای نیل به این مقصود در تقویت ساختار سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی که به عنوان ابزار اعمال سیاست خارجی مطرح گردد کوشش و تلاش همه‌جانبه‌ای نموده و به موازات افزایش اقتدار خود در داخل اهداف سیاست خارجی را نیز پیگیری نموده است. موفقیت‌های درخشان جمهوری اسلامی در افزایش قدرت بازدارندگی منجمله در صنایع موشکی و فضایی علیرغم همه تحریم‌ها و موانع خارجی بیانگر توفیقات جمهوری اسلامی در این زمینه‌ها است.

جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۳۵۶ در آغاز سال میلادی که در تهران میهمان شاه بود درباره ایران جمله‌ای را بر زبان آورد که یک سال بعد بی‌اعتباری آن جمله به اثبات رسید او گفت: «ایران همچون جزیره‌ای با ثبات در یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان می‌باشد».[1]

این ادعا را در شرایطی مطرح کرد که رژیم شاه با حمایت قدرتهای بزرگ توانسته بود چنین شرایطی را به صورتی تصنعی به وجود آورد و دیری نپایید که نظام شاهنشاهی با خیزش مردمی از هم پاشید و انقلاب اسلامی با تکیه بر ارکان سه‌گانه رهبری، مردم و مکتب اسلام توانست به پیروزی دست یافته و جمهوری اسلامی را بر خرابه‌های آن ایجاد و دوره‌ای طولانی از بحرانهای داخلی و خارجی را پشت‌سر گذارده و قوام و دوام لازم را به دست آورد.

امروزه بعد از گذشت سه دهه به جرأت می‌توان گفت که کشور جمهوری اسلامی بدون حمایت خارجی و با تکیه بر همان ارکان سه‌گانه همچون جزیره‌ای با ثبات در دریای متلاطم بحران‌خیز خاورمیانه استقرار یافته و با تدبیر رهبران و کارگزاران سیاست خارجی خود استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ و موقعیت جهانی خود را هرچه بیشتر تقویت نموده است و این در شرایطی است که در غرب کشور عراق همچنان در شرایط بحرانی دست و پا می‌زند و در شرق بحران افغانستان لاینحل باقی مانده و در شمال بحران تاجیکستان، ارمنستان و آذربایجان همچنان آتشی زیر خاکستر هستند و در جنوب نیز ناوگانهای آمریکا و سایر قدرتهای بزرگ مترصد بهانه‌ای برای دخالت بیشتر در این منطقه می‌باشند.

قرن بیست و یکم برای جمهوری اسلامی فصلی نوین در روابط خارجی و جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل می‌گشاید که بدون تردید با آنچه که در گذشته بوده تفاوت اساسی خواهد داشت. جمهوری اسلامی به عنوان بازیگری قدرتمند و با تجربه در شکل‌گیری نظام جهانی آینده و تحولات و بحرانهای این دوره دارای نقشی انکارناپذیر خواهد بود. نادیده گرفتن این نقش برای کارگزاران و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی سایر بازیگران جامعه جهانی آثار و تبعات نابخشودنی بر جای خواهد گذارد.

---

1. Jimmy Carter, Keeping Faith, Memories of a President, Collins London, p.437.

فهرست منابع و مأخذ

الف ـ به زبان فارسی

۱. امیری مجتبی، ***نظریه برخورد تمدنها***، هنتینگتون و منتقدانش، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۵.

۲. اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی، ***فرهنگ و شبه فرهنگ***، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۷۱.

۳. بازرگان، مهدی، ***بازیابی ارزشها***، ج ۲، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

۴. بازرگان، مهدی، ***انقلاب ایران در دو حرکت***.

۵. برینتون، کرین، ***کالبد شکافی چهار انقلاب***، ترجمه محسن ثلاثی، نشر نو، ۱۳۶۳.

۶. پارسادوست، منوچهر، ***زمینه‌های تاریخی اختلاف ایران و عراق***، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵.

۷. پارسونز، سرآنتونی، ***غرور و سقوط***، ترجمه حسن پاشا شریفی، راه نو، ۱۳۶۳.

۸. پرپرکلر، بلانشه، ***پیر ـ ایران: انقلاب بنام خدا***، ترجمه قاسم صفوی، ۱۳۵۸.

۹. تامپسون، کنت، روی مکردیس، ***مطالعه تطبیقی سیاست خارجی***، ترجمه فاطمه قدیمی‌پور.

۱۰. جوردن، هامیلتون، ***بحران***، ترجمه محمود شرقی، انتشارات هفته، ۱۳۶۲.

۱۱. خدوری، مجید، ***گرایشهای سیاسی در جهان عرب***، ترجمه عبدالرحمن عالم، چاپ اول، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۶.

۱۲. خلیلیان، دکتر سیدخلیل، ***حقوق بین‌الملل اسلامی***، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.

۱۳. خمینی، امام، سید روح‌الله، ***صحیفه نور***، در ۲۱ جلد، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۴. خمینی، امام، سید روح‌الله، ***تحریرالوسیله***، در ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸.

۱۵. خمینی، امام، سید روح‌الله، ***ولایت فقیه***، انتشارات کاوه تهران.

۱۶. دادگستری جمهوری اسلامی، غائله چهاردهم اسفند: ***ظهور و سقوط ضدّ انقلاب***، چاپ اول، ۱۳۶۴.

۱۷. دانشجویان پیرو خط امام، ***اسناد لانه جاسوسی***، ش ۹-۱.

۱۸. دکمجیان، سرایر، ***جنبشهای اسلامی در جهان عرب***، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول، تهران، کیهان، ۱۳۶۶.

۱۹. روبین، باری: ***جنگ قدرتها در ایران***، ترجمه محمود شرقی، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳.

۲۰. سالینجر، پیر، ***گروگانگیری در ایران و مذاکرات محرمانه تهران***، ترجمه دکتر ثقةالاسلامی، انتشارات نوین، ۱۳۶۲.

۲۱. سلطانی، مجتبی، خط سازش: ***بررسی و تحلیل تحقیقی و مستندی پیرامون تاریخچه***، مواضع و عملکرد نهضت آزادی، مرکز چاپ و نشر، ۱۳۶۷.

۲۲. سولیوان، ویلیام، ***مأموریت در ایران***، ترجمه محمود شرقی، انتشارات هفته، ۱۳۶۱.

۲۳. شکوری، ابوالفضل، ***فقه سیاسی اسلام***، اصول سیاست خارجی، نشر ص قم.

۲۴. صدر، سید محمدباقر، ***اقتصاد ما***، ج ۲.

۲۵. دکتر قاسم‌زاده، ***حقوق اساسی***، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۴۴.

۲۶. محمدی، منوچهر، ***انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه***، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

۲۷. محمدی، منوچهر، ***تحلیلی بر انقلاب اسلامی***، چاپ ششم، ۱۳۶۷. انتشارات امیرکبیر.

۲۸. محمدی، منوچهر، ***نظام نوین جهانی***، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۲۸، آذر ۱۳۷۱.

۲۹. محمدی، منوچهر، ***علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی***، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۳۰.

۳۰. مطهری، مرتضی، ***ولاء و ولایتها***، دفتر انتشارات اسلامی.

۳۱. منصوری، جواد، ***نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۳۲. نکترلاین، دونالد، ***منابع ملی و سیاست خارجی***، ترجمه و تلخیص محمد معتمدی، مجله روابط بین‌الملل، ش ۱۰، پاییز ۱۳۵۶.

۳۳. نهضت زنان مسلمان، *مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی*، ۱۳۶۱.
۳۴. وزارت امور خارجه، *تحلیلی بر جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران*، تهران ۱۳۶۱.

ب ـ به زبان انگلیسی

1. Allison. G.and Halporin, M., Bureaucratic Politics, A paradigm and Some Policy Implications, ***World Politics***, Spring, 1972.

2. Arendt, Hana, ***On Revolution***, New York, Viking press 1965.

3. Bill, James, ***The Eagle and The Lion***, The Tragedy Of American- Iranian Relations, Yale University Press, 1988.

4. Brezinki, Zbigniew, "Weak Ramparted of The permissive West," ***New Perspective Quarterly***, Summer, 1993.

5. Brown, Seymon, "Explaining The Trans formation of world politics, "***International Journal***, Spring, 1991.

6. Carter, Jimmy, ***Keeping Faith, Memoirs of a President***, Collins, London.

7. Coloumbis, T.A. Wolfer, J.H. ***Introduction to International Relations, power and Justice***, 1978.

8. Coloumbis, T.A. and Vermisit, "In Search of New Barbarians," ***Mediteranean Quarterly***, Winter, 1994.

9. Cordesman, A.H., ***The Iran- Iraq war***, Janes publishing Co, 1987.

10. Dawisha, A, ***Islam in Foreigen Policy***, Cambridge University Press, 1983.

11. Dovug Herty, J.E/ Pfaltzgraph, R.L. ***Contending Theories of International Relations***, Lippincot Company, 1971.

12. ***Fukuyama, F, The End of History and the last man***, New York, the Free press, 1992.

13. Huntington, S. ***Political Order in Changing Societies***, Yale University press, 1968.

14. ----------, "The Clash of Civilizations," ***Foreign Affairs***, Summer, 1993.

15. ----------, " American Changing Strategic Interests. "*Survival*, Jan/Feb 1991.

16.Ioannides, Christos, ***American Iran, Injury and Catharsis***, University Press of America.

17. Karsh, E flraim, ***The IRAN-IRAQ WAR, IMPACT and IMPLICATIONS***, Sst Martin,s Press New York, 1989.

18. Keddi, N.R. Casiorswski, ***Neither East, Nor, West Iran, The Soviet Union, and The United States***, Yale University Press, 1990.

19. Mahbubani, K, "The Dangers of Decadence," ***Foreign Affairs***, Sept/Oct, 1993.

20. Mc Connel, Jeff, ***IRAQ-IRAN WAR***, in views on war.

21. Mc Farlane, Robert, "How America Won The Peace," Los Angeles Times Acgvst 1988.

22. Mirakhror, Abbass, "Economic Dependence, A denial of Islam", ***Crescent International***, Dec, 1972.

23. Mohammadi, M, ***Coalition Formations in International Oil or Decision Making in OPEC***, 1980, USA, USE.

24. North, Oliver, ***Taking The Stand***, Pocket Books, New York, 1987.

25. Parker, Geoffry, ***Warfare***, Charter VIII, The New Cambridge Modern History Combridge Univ, Press, 1979.

26. Ramazani, R. K, ***Revolutionary Iran: Challenge and Response, in The Middli East***, Charlottsvile Press 1986.

27. Reagan, Ronald, ***An American Life***, New York, Simon Schuster, 1990.

28. Rosenau, James, "A Pre - theoty of Foreign Policy," in W. D. Coplin, C. W. Kegly, ***Analyzing International Relations***, Praeger Publishers, New York, 1975.

29. Rubenstein, E. R. Crocker, J, "Challenging Huntington," ***Foreign Policy***, No. 79, Fall 1994.

30. Siddiqqui, Kalim, "Revolution of Revolutions", ***The Muslim Statesman***. Durban, January, 1980.

31. Storner, Micheal, "The Iran-Iraq War" ***Foreign Affairs***, Fall, 1984.

32. Tower, John, ***The Tower, Commission Report, The Full Text of the President's Special Report***, New York Times, 1987.

33. Wolfers, Arnold, Ends and Means of Foreign Policy: The Pole of power and The pole of Indepndence, in, ***International politics and Foreign Policy***.

34. Zonis, Marvin, Iran: A theory of Revolution From Accounts of Revolution ***World Politics***, No. 35 (July 1983).